



تاریخ علوم و ادبیات ایرانی

چاپ اول

تألیف

دکتر دینعلی صفای



انتشارات ابن سینا

چاپ اول این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسمایه انتشارات ابن سینا
در چاپخانه دانشگاه بسال ۱۳۴۷ بطبع رسید

فهرست مطالب

مقدمه

-۱-

تاریخ مدارس و تعلیمات در ایران

ص ۱-۴۲

- ۱ - مدارس و تعلیمات در عهد پیش از اسلام ص ۳-۵
- ۲ - مدارس و تعلیمات در ایران دوره اسلامی ص ۶-۲۹
 - نخستین مرکز تعلیم در تمدن اسلامی ص ۶-۱۰
 - نخستین مدارس در ایران اسلامی ص ۱۰-۱۴
 - نظامیه ص ۱۴-۱۷
 - مدارس دیگر پیش از حمله مغول ص ۱۸-۱۹
 - مدارس در دوران بعد از مغول ص ۱۹-۲۵
 - مدارس از دوره تیموری تا پایان عهد قاجاری ص ۲۵-۲۹
- ۳ - تشکیلات و نظامات مدارس قدیم و شیوه تعلیم و تربیت در آنها ص ۳۰-۳۸
 - کیفیت تعلیم در مساجد ص ۳۰-۳۱
 - کیفیت تعلیم در مدارس ص ۳۱-۳۳
 - مجلس درس ص ۳۳-۳۴

مواد دروس ص ۳۴

کتب درسی ص ۳۴-۳۶

روابط استادان و شاگردان ص ۳۶-۳۷

وظایف خصوصی و مقصود محصلان از تحصیل ص ۳۷-۳۸

۴ - تعلیمات عالیة جدید در ایران ص ۳۹-۴۲

مقدمات ص ۳۹-۴۰

تأسیس مدرسه دارالفنون ص ۴۰-۴۲

تأسیس مدارس عالیہ ص ۴۲

-۲-

تاریخ علوم در ایران

ص ۴۳-۹۴

۱ - وضع علوم در عهد پیش از اسلام ص ۴۵-۵۱

سابقه علم در ایران ص ۴۵-۵۰

نهضت علمی عهد انوشروان ص ۵۰-۵۱

۲ - تاریخ علوم در عهد اسلامی ایران ص ۵۲-۹۴

ترجمه علوم ص ۵۲-۵۶

علم طب در دوره اسلامی ص ۵۶-۶۲

داروشناسی ص ۶۲-۶۴

علوم طبیعی ص ۶۴-۶۶

ریاضیات ص ۶۶-۷۸

فلسفه و کلام ص ۷۸-۹۴

-۳-

زبان و لهجه‌های ایرانی

ص ۹۵-۱۲۷

۱ - مقدمه ص ۹۷-۹۸

۲ - لهجه‌های کهن ص ۹۹-۱۰۴

لهجهٔ مادی ص ۱۰۰

لهجهٔ اوستائی ص ۱۰۰-۱۰۲

لهجهٔ پارسی باستان ص ۱۰۲-۱۰۴

۳ - لهجه‌های میانه ص ۱۰۵-۱۱۷

پهلوی اشکانی ص ۱۰۵-۱۰۹

پهلوی ساسانی ص ۱۰۹-۱۱۰

سغدی ص ۱۱۰-۱۱۳

خوارزمی ص ۱۱۴

ختی ص ۱۱۴

لهجه‌های دیگر ص ۱۱۴-۱۱۷

۴ - لهجه‌های نو ص ۱۱۸-۱۲۷

مقدمات ص ۱۱۸-۱۲۰

لهجه‌های کنونی ایران ص ۱۲۱-۱۲۴

فارسی ص ۱۲۴-۱۲۷

-۴-

تاریخ ادبیات ایرانی

ص ۱۲۹-۲۱۸

۱ - مقدمه ص ۱۳۱

۲ - ادبیات لهجه‌های کهن ص ۱۳۲-۱۳۴

۳ - ادبیات لهجه‌های میانه ص ۱۳۵-۱۳۷

۴ - شعر در زبانها و لهجه‌های ایرانی پیش از اسلام ص ۱۳۸-۱۴۳

شعر در لهجه‌های کهن ص ۱۳۸-۱۴۰

شعر در لهجه‌های میانه ص ۱۴۰-۱۴۳

۵ - آغاز ادب فارسی ص ۱۴۴-۱۴۸

وضع زبان پارسی ص ۱۴۴-۱۴۵

پیدایش شعر و نثر فارسی ص ۱۴۵-۱۴۶

نخستین شاعر پارسی‌گوی ص ۱۴۶-۱۴۷

آغاز نثر پارسی ص ۱۴۷-۱۴۸

۶ - دورهٔ اعتلای ادب پارسی (عهد سامانی، قرن چهارم

هجری) ص ۱۴۹-۱۵۳

مقدمات ص ۱۴۹-۱۵۰

رودکی ص ۱۵۰-۱۵۱

فردوسی ص ۱۵۱-۱۵۲

نثر پارسی ص ۱۵۳

۷- دوره توسعه ادب پارسی (آغاز قرن پنجم تا آغاز قرن

هفتم هجری) ص ۱۵۴-۱۶۶

مقدمات ص ۱۵۴

شعر پارسی از اوایل قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری ص ۱۵۵-۱۶۴

نثر فارسی از میانه قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری ص ۱۶۴-۱۶۶

۸- ادب فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری ص ۱۶۷-۱۷۸

مقدمات ص ۱۶۷-۱۶۸

شعر فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری ص ۱۶۹-۱۷۷

نثر فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری ص ۱۷۷-۱۷۸

۹- ادب فارسی در قرن نهم هجری ص ۱۷۹-۱۸۳

شعر فارسی در قرن نهم هجری ص ۱۷۹-۱۸۲

نثر فارسی در قرن نهم هجری ص ۱۸۲-۱۸۳

۱۰- ادب فارسی در عصر صفوی، از آغاز قرن دهم تا میانه

قرن دوازدهم هجری ص ۱۸۴-۱۹۳

مقدمات ص ۱۸۴-۱۸۵

شعر فارسی در عهد صفویان ص ۱۸۵-۱۹۱

نثر فارسی در زمان صفویان ص ۱۹۱-۱۹۳

۱۱ - ادب فارسی از نیمه قرن دوازدهم تا نیمه قرن چهاردهم

هجری ص ۱۹۴-۱۹۸

شعر فارسی درین عهد ص ۱۹۴-۱۹۶

نثر فارسی درین دوره ص ۱۹۷-۱۹۸

۱۲ - ادبیات معاصر فارسی ص ۱۹۹-۲۱۸

مقدمه تحول ص ۹۹۹-۲۰۱

تأسیس مدارس جدید ص ۲۰۱-۲۰۲

نثر فارسی معاصر ص ۲۰۲-۲۱۰

شعر فارسی معاصر ص ۲۱۱-۲۱۸

مقدمه

کتابی که اکنون بنام «تاریخ علوم و ادبیات ایران» تقدیم خواننده گرامی میشود مجموعه بیست از چهار مقاله نگارنده در کتاب ایران شهر که بهمت کمیسیون ملی یونسکو در ایران بسال ۱۳۴۲ شمسی (۱۹۶۳ میلادی) بطبع رسید و اکنون بااصلاحات و اضافات و تجدید نظر و تکمیل مطالب دوباره بطبع آن همت می گماریم .

ازین چهار مقاله یکی در باره مدارس در ایران و دومین در باره تاریخ علوم در ایران و سومین در باره زبان و لهجه های ایرانی و چهارمین راجع بادبیات ایرانی در ادوار مختلف باختصار بوده است .

از میان این مباحث تاریخ مدارس در ایران حکم مقدمه بی را در باره تاریخ علوم و ادبیات دارد و مباحث دیگر مستقیماً باصل موضوع مربوطست . از اجتماع این مقالات نوعی از تاریخ ادبیات فراهم می آید که بکار دانش آموزان و دانشجویان خواهد آمد و هم برای معلمان ادبیات دبیرستانها و بسیاری از پژوهندگان این فن سودمند خواهد بود . امیدست که مقبول اهل نظر افتد .

تهران اول خردادماه ۱۳۴۷ شمسی

ذبیح الله صفا

- ۱ -

تاریخ مدارس و تعلیمات
در ایران

۱ - مدارس و تعلیمات در عهد پیش از اسلام

از وضع مدارس و تعلیمات در ایران پیش از اسلام اطلاعات کافی در دست نیست ولی نظر باشاراتی که بحکمت مغان و حکمت خسروانی و همچنین اخباری که در باره تألیف وتدوین کتب در دوره اشکانیان و برخی از علما و حکمای آن زمان داریم^(۱)، ناگزیر باید برواج تعلیمات عالیه در آن ایام و وجود مراکزی برای این امر اعتقاد داشته باشیم. اما اطلاعات مستند ما درین باب غالباً از عهد ساسانی آغاز می شود. در روزگار ساسانیان برای تعلیمات عالی از مراکز دینی زرتشتی و عیسوی و امثال آن، و برای تعلیم پزشکی از بیمارستانها استفاده می کردند. از میان مراکز دینی آن زمان که برای تعلیم علوم عالیه مورد استفاده قرار می گرفت مخصوصاً باید کلیساهای نسطوری را ذکر کرد که در شهرهای عراق و خوزستان و در مداین و بلاد جنوبی (مخصوصاً شیراز و ریشهر) و شهرهای مرکزی و شرقی (مخصوصاً مرو و سمرقند) باین منظور بکار می رفت و در غالب آنها تدریس منطق ارسطو و فلسفه مشائیان و طبیعیات و نجوم معمول بود و چون آشنایی با فلسفه و علوم یونانی بیشتر بوسیله همین نسطوریان صورت می گرفت بهمین سبب آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر در میان مسلمین رواج یافت^(۲).

از جمله مراکز مهم تعلیمات عالیه در دوره ساسانیان یکی شهر «ریواردشیر» یا «بیت اردشیر» در زبان سریانی یا «ریشهر» از قصبات ناحیه ارجان است که «معنای بیت اردشیری» معروف به «معنا ایرانی» (*Maana de Perse*) در آن ریاست داشت. وی از طرفداران معروف مذهب نسطوری و اهل شیراز بوده و ترجمه هایی از سریانی به

۱ - مجمل التواریخ و القصص، طبع تهران ۱۳۱۸ ص ۹۳ - ۹۷ و موارد دیگر.

۲ - دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی، دکتر صفاء، تهران ۱۳۲۰، ص ۱۴.

پهلوی داشته و اشعاری نیز برای اجرای مراسم دینی در کلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی در هندوستان شهرت داشت. بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همه نسطوریان توجه تام بفرسفه ارسطو داشت، تعلیم علوم یونانی در حوزه علمی ریو اردشیر رواج یافت و بهمین سبب است که در روایات مؤلفان اسلامی راجع به اهمیت علمی ریو اردشیر (ریشهر) مطالبی می یابیم و از آن جمله است در روایات یاقوت در «معجم البلدان» که می گوید در آنجا عده یی از دانشمندان گرد آمده بودند و با خطی بنام کستج (= گشتگ) مطالبی در طب و نجوم و علوم غریبه تدوین می کردند (۱).

مرکز بسیار مهم دیگر علمی که بصورت بیمارستانی در ایران و ممالک اطراف شهرت فراوان داشت گندی شاپور (= وه آندیو شاهپور) یعنی شهر شاپور بهتر از انطاکیه) است که بنای آن را به شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۱ میلادی) نسبت داده اند. گندی شاپور در مشرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر (جای دهکده شاه آباد کنونی) قرار داشت.

این شهر بزودی مرکزیت مهم علمی یافت و مخصوصاً علم طب در آن رواج گرفت و بعد از نشر مذهب نسطوری از بلاد معروف نسطوریان گردید و یکی از مهمترین مراکز تجمع علمای مسیحی مذهب و محل تعلیم طب یونانی و آمیزش آن با طب ایرانی و هندی شد، و این ترقی خصوصاً در دوره انوشیروان بیشتر برای آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زرتشتی در آنجا مشغول کار بودند. توجه این علما کمتر بفرسفه و ریاضیات و بیشتر بطب بود و اصولاً مدرسه طب گندی شاپور و بیمارستان آن در اواخر عهد ساسانی بمراحل عالی شهرت ارتقا جسته بود. القفطی در کتاب «اخبار الحکماء» گفته است که: قوانین علاج در نزد اطباء گندی شاپور بر روش یونانیان و هندوان برتری داشته است زیرا ایشان فضایل هر قوم را گرفتند و

بر آنچه قبلاً بدست آمده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آن ترتیب دادند و کتبی حاوی مطالب تازه پدید آوردند .

در بیمارستان گنبدیشاپور علاوه بر پزشکان نسطوری ایرانی عده‌ای از پزشکان هندی هم کار می‌کردند و به آموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طبی هندی را پهلوی ترجمه کرده بودند که بعداً بعربی درآمد .

شهرت بیمارستان و مدرسه طب گنبدیشاپور دانشجویان ملل مجاور را هم بآنجا جلب می‌کرد و از آنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی طبیب معروف عرب . این مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای آن تا مدتی از دوره اسلامی هم با قوت سابق باقی ماند تا آنکه از اواسط قرن دوم هجری عده‌ای از معلمان مشهور آن مانند خاندان بُختیشوع و خاندان ماسویه و شاپور بن سهل و عیسی بن چهار بُخت و امثال آنان به بغداد انتقال یافتند و حوزه‌های تدریس خود را در آن شهر دایر کردند و بهمین سبب از قرن سوم بعد از شهرت آن کاسته شد و مقام سابق را از دست داد ^(۱) .

۱ - در باب گنبدیشاپور و سراز علمی دیگر ایران دوره ساسانی رجوع شود به « دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی » تألیف نگارنده این اوراق ، تهران ۱۳۳۰ .

۲ - مدارس و تعلیمات در ایران دوره اسلامی

بعد از حمله عرب بر ایران و در سه چهار قرن اول هجری هنوز مراکزی برای علوم در میان ایرانیان از خوزستان گرفته تا خراسان و ماوراءالنهر وجود داشت و همین مراکزست که بعد از شیوع اسلام در استخدام تمدن اسلامی درآمد و بنام اسلام مشهور شد ولی در تمدن اسلامی هیچگاه برای موضوعات عقلی که آنرا « علوم اوایل » نیز می گفتند ، و نزد متعصبان مکروه و گاه حرام شمرده می شد ، بایجاد مدرسه و محل تعلیم همت نگذاشتند و فقط بنابر رسم ایرانیان قدیم بیمارستانها و رصدخانه ها محل تعلیم علم طب و نجوم و ریاضیات بوده و « مدرسه » که بوفور ایجاد می شد اختصاص بتعلیم علوم شرعی و مقدمه آنها یعنی زبان و ادب عربی داشته است و فقط در دوره بعد از مغول تعلیم بعضی از مقدمات علوم عقلی خاصه منطق و علم اعداد در مدارس امکان یافت .

جامعه اسلامی در آغاز کار جامعه‌ی ساده بود که براساس نخستین مراکز تعلیم در تمدن اسلامی تعلیمات دینی تشکیل یافته و بیش از هر چیز بتربیت دینی اهمیت میداده است . بهمین جهت مراکز اجتماعات دینی برای

مسلمانان در حکم قدیمترین مراکز تعلیمی هم بوده است و حتی اگر بخواهیم از مدارس کهن و اولیه کشورهای اسلامی آغاز سخن کنیم باید مساجد را مورد توجه قرار دهیم و بعد از آن هم که ساختن مدرسه برای تعلیم علوم شرعی معمول شد ، معماری مخصوص مساجد در آنها مؤثر واقع گردید . حتی باید در نظر داشت که پس از ایجاد و توسعه مدارس ، مساجد نیز مانند سابق جنبه تربیتی و تعلیمی خود را حفظ کرد مثلاً در قرن هشتم ، یعنی دوره‌ی که سه چهار قرن از ایجاد مدارس کامل با کتابخانه ها و حجرات و سازمان مخصوص میگذشت ، ابن بطوطه جهانگرد مشهور وقتی به شیراز رسید در جامع این شهر در درس حدیث حاضر شد و پیش از آنکه بشیراز رسد در جامع بغداد

در حلقه تدریس حدیث حضور یافته بود^(۱) و حال آنکه در آن ایام در بغداد چندین مدرسه بزرگ وجود داشت. بهمین جهت مدرسه را گاه مسجد و یا بالعکس مسجد را گاه مدرسه نیز می‌نامیدند و این اشتراك اسامی و خلط آنها با یکدیگر در تمام اعصار اسلامی معمول بود و حتی گاه مقابر و زوایا یعنی عبادتگاههای زهاد یا صوفیه و خانقاهها و رباطها نیز برای استفاده از آموزش و پرورش بکار می‌رفتند و علاوه بر این چنانکه گفته‌ایم بیمارستانها و دارالشفاه یا «بیت‌الادویه» ها هم عادهً برای تعلیم پزشکی و داروسازی و رصدخانه‌ها برای تعلیم ریاضیات و نجوم مورد استفاده قرار می‌گرفتند. باین ترتیب ملاحظه می‌شود که مدرسه در تمدن اسلامی مفهوم کلی و عامی دارد که قابل انطباق بر اجزاء مختلف و گوناگون است و در عین حال از سده‌های چهارم و پنجم بعد مدارس خاص کاملی نیز بوجود آمدند که ضمناً عاری از جنبه دینی هم نبودند.

در کتب تاریخ و رجال که ایرانیان دوره اسلامی نوشته‌اند بارها بمساجدی باز - می‌خوریم که محل تعلیم علوم دینی و ادبی بود مثلاً در سیستان یکی از فرمانداران عرب بنام عبدالرحمن بن سمره (قرن اول هجری) مسجد آدینه‌یی ساخت که حسن بصری عالم معروف دینی قرن اول و قرن دوم مدتی در آنجا سرگرم تدریس و تعلیم مسائل دینی بود^(۲) و در بخارا که معروف به «قبة الاسلام» شده بود از چند مسجد برای تعلیم علوم شرعی استفاده می‌شد^(۳) و ابن‌فقیه در سیستان و بلخ و هرات مساجد زیادی را اسم می‌برد که در آنها فقیهان برای تعلیم حاضر می‌شدند و در فارس نیز حلقه‌هایی در مسجد جامع عتیق تشکیل می‌یافت^(۴).

نیشابور که یکی از مراکز مهم سیاسی و علمی خراسان بود از اینگونه مساجد

۱ - رحله ابن بطوطه چاپ مصر ۱۹۲۸ میلادی، ج ۱، صفحات ۱۴۲ و ۱۳۶.

۲ - تاریخ سیستان، چاپ تهران، ص ۸۹. ۳ - تاریخ بخارا، چاپ تهران - صفحات

۱۳-۱۷، ۶۷ و ۶۹. ۴ - دائرة المعارف اسلامی، ج ۳ ذیل عنوان مسجد.

بزرگ که در آموزش و پرورش از آنها استفاده می‌شد فراوان داشت مانند «جامع منیعی» و «مسجد مطرزی» و «مسجد قدیم»^(۱). «جامع منیعی» کتابخانه معتبری داشت که در حمله غزان بسال ۵۴۸ بغارت رفت و همچنین بوده است «مسجد عقیلی» که در تاریخ بیهق (چاپ تهران، ص ۲۱) ذکر آن آمده است. در بردسیر کرمان مسجد بزرگی بنام «جامع تورانشاهی» وجود داشت و بر در آن کتابخانه‌ای دارای پنجهزارجلد کتاب بنا شده بود و در یزد، علاءالدوله کالنجار از امرای دوره سلجوقی مسجدی ساخت که بجامع قدیم یا مسجد قدیم جمعه مشهور شد و تا دیرگاه یعنی تا حدود قرن نهم مورد استفاده اهل علم بود^(۲).

اینها نمونه‌هایی از مساجد برخی شهرهای ایران بود که بنا برسم عموم بلاد اسلامی از آنها استفاده تربیتی هم می‌شد و پیداست اگر برای هریک از شهرها ایران آن روزگار بخواهیم مساجدی از اینگونه بجوئیم نیازمند اطاله کلام خواهیم بود. همچنانکه گفتیم علت اساسی آنکه مساجد بشکل مراکز تعلیم درآمد تعلیم علوم شرعی بود. بنابراین در درجه نخست علم قرائت قرآن و تفسیر و حدیث و فقه در مساجد و همچنین تعلیم زبان و ادب عربی مورد توجه بود. برای تعلیم علوم شرعی هر فرقه حلقه جداگانه‌ای ترتیب می‌دادند و گاه ممکن بود چند گروه از این فرقه‌ها در یک مسجد برای تعلیم و تعلم گرد آیند.

معمولاً برگرد استادانی که در مساجد برای تعلیم حاضر می‌شدند گروه شاگردان حلقه می‌زدند و این مجامع «حلقه» نام داشت. این رسم از پیغامبر اسلام شروع شد بدین معنی که پیغامبر هنگام جواب سؤالات اصحاب در «مسجد مدینه» می‌نشست و مردم برگرد او حلقه می‌زدند و سخنان او را می‌شنیدند و حفظ می‌کردند.

حلقه درس گاه بزرگ و زمانی کوچک بود و گاه در یک مسجد چند حلقه

۱ - راحة الصدور، چاپ لیدن - ص ۱۸۰ و معجم الادباء، چاپ مارگولیوئث

(Margoliouth)، ج ۱، ص ۴۱۵. ۲ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ص ۶۷

برگرد چند استاد تشکیل می‌شد و هر حلقه منسوب به استادی بود که آنرا ایجاد می‌کرد و گاه بر این حلقه‌ها نام « مجلس » اطلاق می‌شد و در این صورت هم آنرا بنام استاد می‌خواندند مانند مجلس اسعد بن مسعود عسّی (قرن پنجم) در « جامع منیعی » نیشابور و مجلس نفطویه (۲۴۴ - ۳۲۳) در مسجد انبارین در واسط.

اهمیت حلقه‌ها بسته با اهمیت استاد و اهمیت موضوع درس بود و شماره آنها هم بستگی با اهمیت و کثرت یا قلت مراجعۀ مردم بمسجدها داشت چنانکه در مساجد درجه دوم و سوم معمولاً بیش از یک حلقه تشکیل نمی‌شد در صورتیکه در برخی از مسجدها عده حلقه‌ها بسی و چهل نیز می‌رسید و هر یک اختصاص بموضوعی معین مانند تفسیر و حدیث و ادب و امثال آنها داشت.

از حلقه‌های معروفی که در مساجد ایران تشکیل می‌شد یکی آنست که شیخ ابو محمد عبدالله الجوبینی پدر امام الحرمین جوینی متوفی بسال ۴۳۸ در نیشابور داشت و دیگر آنکه ابوتراب عبدالباقی مراغی در همین شهر تشکیل می‌داد و دیگر آنکه ابو عبدالله خبّازی در مسجدی بنام خود اداره می‌کرد^(۱).

ممکن بود گاه دانشمندان مشهوری که از شهرها می‌گذشتند از جانب سلاطین مأمور تشکیل حلقه‌هایی در جوامع شوند چنانکه امام عبدالله حلیمی فقیه معروف متوفی بسال ۴۰۳ چون به نیشابور رسید از جانب پادشاه غزنوی مأمور تشکیل حلقه‌ای در نیشابور گردید و او در تمام مدت اقامت در آن شهر در حلقه خویش املاء حدیث می‌کرد و املاء اصطلاحاً بدرسی گفته می‌شد که استادان در حلقه خود بیان می‌کردند بنحوی که شاگردان مستمع از آن یادداشت بردارند و یادداشت بردارنده را « مستملی » می‌نامیدند. از طریق املاء معمولاً کتبی بدست می‌آید که آنرا « امالی » می‌خوانند.

در مساجد معمولاً وسایلی برای مساعدت مالی طالبان علم نیز وجود داشت و این

۱ - طبقات الشافعیه - سبکی، چاپ بصر، ج ۳، صفحات ۱۴۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۰۲، ۲۰۵

«کمک خرج» که بنا بر رسم زمان آنرا «اجراء» می گفتند از محل موقوفاتی که اهل خیر و سلاطین بر جوامع و مساجد وقف می کردند پرداخته می شد. گذشته ازین برخی از بزرگان هم گاه دانشمندان و فاضلان را از اموال خود نصیبی می دادند، مثلاً صاحب بن عبّاد وزیر مشهور آل بویه در ایران هر سال پنجاه هزار دینار به بغداد می فرستاد تا بر علما و فقها و سادات و قراء و شعرا و صلحا قسمت کنند^(۱) و نظیر این عمل را محمد بن منوّر نویسنده «اسرار التوحید» از خواجه نظام الملک با توضیح بیشتر نقل کرده و بر روی هم این کار در میان وزراء و بزرگان عمومیت داشت حتی در دوره بعد از حمله مغول که دوره فساد و انحطاط کلی اجتماعی در ایرانست وزراء و رجال ایرانی بنظیر این کارها دست می زدند و در این باره از خاندان صاحب دیوان جوینی ورشیدالدین فضل الله و پسرش غیاث الدین محمد اطلاعات بسیار در دست داریم.

نخستین مدارس
در ایران اسلامی

ایرانیان در ایجاد مدارس و مراکز تعلیم بر همه ملل اسلامی سمت تقدم دارند و در این مورد از قرن چهارم هجری شروع بکار کردند. تاریخ بناء مدارس را در ایران باید بدو دوره تقسیم کرد: دوره پیش از ایجاد نظامیه ها بوسیله نظام الملک طوسی (م ۴۸۵)، و دوره بعد از آن.

در دوره مقدم بر عهد نظام الملک مدارس دارای تشکیلات وسیع و مقرراتی از قبیل وظائف استادان و شاگردان و خادمان، و شعبی مانند کتابخانه ها و دارالشفاه، و مستمری برای معلمان و طالبان علم و خادمان و کارکنان دیگر نبود ولی از دوره ایجاد نظامیه بغداد بهمه این امور توجه شد.

از جمله مدارس قدیم ایران مدرسی است که در قرن چهارم در خراسان بنا کردند مانند مدرسه‌ی که در طبران از اعمال طوس برای الحاقی دانشمند قرن چهارم (متوفی بسال ۳۹۶) ایجاد شد. در نیشابور که از مراکز بزرگ علمی ایران بود مدارس

بسیار از همین قرن وجود داشت مانند مدرسه‌ی که برای النیسابوری فقیه معروف شافعی (متوفی بسال ۳۹۶) ساخته بودند و یکی از بزرگان بنام ابن فورک (متوفی ۴۰۶) خود مدرسه‌ی بنا کرد و برای دانشمندی بنام رکن الدین اسفراینی (متوفی بسال ۴۱۸) مدرسه‌ی که از همه مدارس سابق مهمتر بود احداث نمودند^(۱).

در نیمه اول قرن چهارم در نیشابور چند مدرسه مشهور بود از آنجمله است بیهقیه که امام ابوالحسن محمد بن شعیب البیهقی مفتی شافعیان (متوفی ۳۲۴) در کوی سیار نیشابور بنا کرد و آنرا مدرسه بیهقی می خواندند. اسعد بن مسعود عتبی نیشابوری (متوفی بسال ۴۰۴) از کتاب غزنویان و سلجوقیان در این مدرسه ساکن بود و همین شخص در جامع منیعی نیشابور نیز مجلس املائی داشت^(۲) و ابوالحسن علی بن حسین بیهقی چندی بعد در همین مدرسه کوی سیار نیشابور تدریس می کرد. وی اوقات ساکنان این مدرسه را به سه قسمت تقسیم کرد: یک قسمت برای تدریس و تحصیل و یک قسمت برای املای احادیث و قسمت آخر برای تذکیر و وعظ مسلمانان^(۳)؛ و امام الحرمین ابوالعالی عبدالملک جوینی (متوفی بسال ۴۷۸) استاد غزالی در همین مدرسه نزد ابوالقاسم اسکاف اسفراینی علم اصول می آموخت.

دیگر از مدارس مشهور که تا اواخر قرن ششم از آبادانی آن اطلاع داریم مدرسه صاعدی نیشابوری است که جلد ابوالحسن بیهقی مؤلف «تاریخ بیهقی» (متوفی بسال ۵۶۵) یعنی ابوسلیمان فندق بن ایوب در آن فقه تدریس می کرد^(۴).

دیگر از مدارس معروف نیشابور در قرن چهارم مدرسه سعیدیه است که امیر نصر بن ناصر الدین سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی که چندگاهی سپهسالار خراسان بود در سال ۳۸۹ آنرا بنا کرد؛ و دیگر مدرسه نظامیه که بفرمان نظام الملک پیش از

۱ - تاریخ بیهقی، چاپ تهران، ص ۱۵۸.

۲ - معجم الادباء،

جلد ۲، ص ۲۴۳.

۳ - تاریخ بیهقی، ص ۱۷۲.

۴ - تاریخ

بیهقی، ص ۲۳۶.

نظامیه بغداد برای امام الحرمین جوینی بنا شد^(۱) و چون امام الحرمین و پس از او غزالی مدتی درین مدرسه تدریس می کردند اهمیت علمی آن در تاریخ تمدن اسلامی زیاد است. در باب این مدرسه و سایر مدارس نظامیه در اصفهان و هرات و بصره و بغداد بموقع بیشتر سخن خواهیم گفت.

دیگر از مدارس مهمی که پیش از بنای نظامیه بغداد در نیشابور وجود داشت مدرسه صابونیه بود^(۲) و دیگر مدرسه‌یی که طغرل بیگ سلجوقی بنا کرد^(۳) و مدرسه دیگری که برای چهار طایفه شیعه و کرامی و حنفی و شافعی بدست یکی از مشاهیر ناحیه بیهق در قرن چهارم و پنجم موسوم به ابوالقاسم علی بن محمد ساخته شد^(۴).

غیر از نیشابور در شهرهای دیگر ایران هم مدارس کهنی وجود داشت مثلاً در سبزوار شهر معروف ناحیه بیهق از وجود مدرسه‌یی خبر داریم که پیش از بنای نظامیه بغداد بوسیله خواجه امیرك از بزرگان قرن چهارم بنا شده بود^(۵). ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱ وزارت سلطان محمود غزنوی را داشت در بلخ مدرسه‌یی بنا کرد و خود محمود در غزنین مدرسه‌یی با کتابخانه بزرگ احداث نمود^(۶).

از آنچه تاکنون گذشت معلوم می شود که بنای مدارس مدتی پیش از نظام الملک و قبل از افتتاح نظامیه بغداد (سال ۴۵۹ هجری) در ایران معمول بود و بنابراین قول برخی از مورخان مانند ابن خلکان و یا بعضی از مؤلفان جدید که نظام الملک را نخستین بانی مدارس در اسلام پنداشته اند مردود است. بعضی از نویسندگان قدیم هم متعرض این موضوع شده و وجود مدرسی را پیش از نظام الملک فراموش نکرده اند. سبکی

۱ - طبقات الشافعیة سبکی چاپ مصر، ج ۳ - ص ۲۵۲ . ۲ - ترجمه

تاریخ یمنی، ص ۲۰۳ . ۳ - سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷ . ۴ - تاریخ

بیهق، صحایف ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۲۰ - ۲۲۱ . ۵ - تاریخ بیهق، ص

۲۰۷ . ۶ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۲۲، ۴۲۳ .

صاحب « طبقات الشافعیه » ضمن بیان احوال نظام الملک آنجا که از بنای مدرسه نظامیه بغداد سخن بمیان آورده چنین نگاشته است: « نظام الملک مدرسه‌ی در بغداد و مدرسه‌هایی در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بصره و مرو و آمل و طبرستان و موصل بنا کرد و گویند که او را در هر شهر از شهرهای عراق و خراسان مدرسه‌ی نیست و ازین گذشته بیمارستانی در نیشابور و رباطی در بغداد بنا نهاده است. استاد ما ذهبی (صاحب کتاب مشهور تاریخ الاسلام) چنین پنداشته است که نظام الملک نخستین بانی مدارس است ولی این سخن بصواب نزدیک نیست زیرا در نیشابور پیش از تولد نظام الملک مدرسه بهیقه وجود داشت و مدرسه دیگری بنام سعدیه در نیشابور بود که امیر نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود آنگاه که والی نیشابور بود آنرا بنام نهاد و باز مدرسه دیگری در نیشابور از بناهای ابوسعید اسماعیل بن علی بن المثنی استرآبادی واعظ و صوفی وجود داشت و مدرسه چهارمی هم در نیشابور بود که استاد ابواسحق اسفراینی بنا کرد و در شرح احوال استاد ابواسحق گفته‌اند که پیش از بنای مدرسه او مدرسه‌ی مانند آن نساخته بودند و این خود گفتار صریحی است در اینکه پیش از اسفراینی مدارس در نیشابور بنا شده بود و من چون درین باب نیک بیندیشم این فکر بر من غلبه یافت که نظام الملک نخستین کسی است که برای طلاب راتبه‌ی مقرر و مقدر داشته است زیرا بر من ثابت نیست که پیش از نظام الملک راتبه‌ی برای طالبان علم مقرر شده باشد و باحتمال قوی چنین کاری تا روزگار نظام هیچگاه صورت نگرفت ^(۱).

چنانکه دیده‌ایم آخر کار سخنان سبکی باینجا کشید که پیش از نظام الملک تنها امری که در مدارس معمول نبود تعیین راتبه و نفقه برای طالبان علم بود و باین ترتیب کار جدید نظام الملک در امر آموزش و پرورش ایجاد ماهانه مرتب است برای کسانی که در مدارس نظامیه تحصیل می‌کردند. اما بگمان ما این دعوی نیز چنانکه باید بصواب نزدیک نیست چه در پاره‌ی از مآخذ می‌بینیم که برای طلاب و مدرسان گذشته از جای

اقامت در بعضی از مدارس راتبه و نفقه نیز معین می‌شد و تنها باید گفت که اینکار عمومیت نداشت و اهمیت عمل نظام‌الملک در آنست که علت اصلی و اساسی ایجاد نهضت جدید در تأسیس مدارس شد و کارهای اوست که مایه نظم و ترتیب تازه‌ی در مدارس گردید و آنها را بصورت آموزشگاههای مرتب شبانه‌روزی درآورد که در آنها وسایل آسایش و تحصیلات طلاب از بسیاری جهات فراهم شد.

نظامیه مدرسی که نظام‌الملک حسن بن علی طوسی وزیر مشهور سلجوقیان (مقتول بسال ۴۸۵) و صاحب کتاب معروف «سیاستنامه» در نیشابور و بغداد و شهرهای دیگر ایجاد کرد همه بنام نظامیه موسوم بود. پیش از آنکه نظامیه بغداد ساخته شود نظام‌الملک در نیشابور مدرسه‌ی ساخت که بنام وی نظامیه خوانده شد. بنای این مدرسه برای امام الحرمین ابوالعالی عبدالملک بن عبدالله الجوینی (متوفی ۴۷۸ هـ) صورت گرفت و امام الحرمین آنجا بتدریس نشست و ۳۰ سال بدین کار مشغول بود و در تمام این مدت تدریس و خطبه روز جمعه و محراب و منبر و مناظره را انجام می‌داد و هر روز ۳۰۰ تن از دانشمندان و طالبان علم و اولاد بزرگان برای استفاده از درس او حاضر می‌شدند^(۱) و از میان همین گروه حجة الاسلام محمد غزالی متوفی بسال ۵۰۵ دانشمند بزرگ اسلام بعدها چنان اهمیت یافت که سخن او از اقصای باختر تا منتهای خاور کشورهای اسلامی رواج گرفت. یکی دیگر از دانشمندان و مشاهیری که از این مدرسه بیرون آمده اوحدالدین محمد انوری شاعر مشهور ایرانست.

نظامیه بغداد که در شمار بزرگترین مدارس اسلامی بود بهترین نشانه تکامل مدارس عالیّه اسلامی است که در قرن پنجم هجری بهمت همان وزیر دانشمند طوسی ایجاد شد و گروهی از بزرگترین دانشمندان ایرانی درین مدرسه تدریس کرده‌اند (مانند شیخ ابواسحق شیرازی و امام محمد غزالی) و یکی از بزرگترین شاعران ما یعنی سعدی شیرازی درین مدرسه تعلیم یافت و راتبه می‌گرفت.

بنای این مدرسه بزرگ و مشهور در سال ۴۵۹ هجری پایان یافت و مباشر آن ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی بود و نظام الملک موقوفات کثیری برای آن تعیین کرد چنانکه نه تنها برای اجرت کارکنان و استادان آن کافی بود بلکه مقداری از آن نیز همه ساله در راه طالبان علم صرف می شد. در مدرسه منازنی برای طالبان علم وجود داشت و علاوه بر این کتابخانه معتبری هم در آن بود. مدرسه دارای متولی و استادان و معیدان و خازنان دارالکتب و دربان و خادمان و طالبان علم بود که بعدها هنگام بحث درباره تشکیلات مدارس از آنان سخن خواهیم گفت.

مدرسه نظامیه بغداد ساختمانی باشکوه و عالی داشت و نظام الملک برای ساختن آن ۲۰۰۰۰۰ دینار از مال خود خرج کرد و نام خود را بر فراز آن نوشت و در اطراف آن بازارها ساخت و وقف مدرسه کرد و گرمابه ها و مخزن ها و دکانها خرید و بر آن وقف کرد و هر سال برای نفقات استادان و شاگردان ۱۵۰۰۰ دینار صرف می شد و شش هزار شاگرد در آن زندگی می کردند که بتعلم فقه و تفسیر و حدیث و نحو و صرف و لغت و ادب و امثال اینها غیر از فلسفه و شعب و فنون عدیده آن می پرداختند. نظامیه در کنار دجله و قسمت شرقی بغداد در کوی «سوق الثلاثا» (= سه شنبه بازار) واقع بود^(۱). ابن جبیر اندلسی که در ضمن سفر خود در سال ۵۸۰ بیغداد رسیده بود در مدرسه نظامیه در مجلس وعظ امام رضی الدین قزوینی رئیس شافعیان و فقیه مدرسه مذکور حاضر شده و در باب وعظ او و چگونگی رسم موعظه در این مدرسه سخن رانده است^(۲) و هم این سیاح در جای دیگر از «رحله» خود در باب مدارس بغداد چنین می گوید: «بغداد را نزدیک سی مدرسه است که جمگی در جانب شرقی واقعند و بزرگترین

۱ - رجوع شود به «تجارب السلف»، چاپ تهران - ص ۲۶۹ - ۲۷۰ و «تاریخ

تعلیم و تربیت در ایران» بقلم دکتر ذبیح الله صفا، مجله مهر سال چهارم، ص ۴۲ - ۴۳

و دائرة المعارف اسلامی، ج ۳. ۲ - رحلة ابن جبیر، چاپ مصر، ص

و مشهورترین آنها نظامیه است و این همانست که نظام الملک آنرا بنا کرده و در سال ۵۰۴ تعمیر شده است و این مدارس را اوقاف عظیم و اموال محبوس است که از آن محل بفقهای که در آنها تدریس می کنند راتبه داده می شود و از درآمد همین اوقاف طلابی را که در آنها ساکنند ماهانه می دهند» (۱).

برای این مدرسه در عهد الناصر لدین الله خلیفه معروف (قرن ششم و قرن هفتم هجری) کتابخانه جدیدی افزوده شد و در سال ۶۷۰ عطا ملک جوینی نویسنده و مورخ معروف که چندی حاکم بغداد بود از محل موقوفات مدرسه بازار آنرا که سوخته بود از نو ساخت و ابن بطوطه سیاح معروف قرن هشتم در سال ۷۲۷ این مدرسه را دیده و از آن نام برده و از سخنان او معلوم می شود که این مدرسه در اقصی بلاد اسلامی نیز شهرت و نامی بلند داشته است.

برای تدریس در نظامیه بغداد همواره از دانشمندان بزرگی مانند ابواسحق شیرازی (متوفی ۴۹۶) و ابن صباغ (م ۴۷۷) و ابوسعید محمد نیشابوری معروف به المتولی (متوفی ۴۷۸) و حجة الاسلام غزالی (متوفی ۵۰۵) و نظایر آنان استفاده شد و عنوان مدرس نظامیه همیشه از عناوین مهم علمی محسوب می شد. این مدرسان از جانب نظام الملک یا پسرانش که تولیت آنرا برعهده داشتند، و بعد از آنان بوسیله خلفا و وزرا و حکام بغداد که این سمت را داشته اند، معین می شدند.

معیدان (*Les Repetiteurs*) این مدرسه نیز همیشه از میان بهترین دانشمندان انتخاب می شدند. همچنین بوده اند خازنان دارالکتب یعنی کتابداران آن که یکی از آنان خطیب تبریزی (ابوزکریا یحیی بن علی لغوی و ادیب معروفست، متوفی بسال ۵۰۲) که بعد از مدتی در زمره مدرسان آن مدرسه درآمد. و دیگر از کتابداران معروف این کتابخانه ابویوردی (ابوالمظفر محمد بن احمد متوفی بسال ۵۰۷) شاعر و ادیب معروف بوده است.

مدرسه نظامیه بغداد که بهمت وزیر دانشمند طوسی ایجاد و بدست فرزندان

تکمیل و اداره شده بود تا دیرگاه وجود داشت و در حوادث سال ۶۸۷ ابن فُوطی از تعیین مدرّس برای آن نام برده است (۱).

با تأسیس این مدرسه نهضت بزرگی در کشورهای اسلامی برای ایجاد مدارس پیدا شد و بسیاری از بزرگان بفکر انشاء مدارس براساس همان تشکیلات افتادند مثلاً تاج‌الملک قی رقیب معروف نظام‌الملک که بعد از او بوزارت رسیده و بسال ۴۸۶ وفات یافت، پس از بنای مدرسه نظامیه بفکر ایجاد مدرسه‌یی در بغداد افتاد و نام آنرا تاجیه گذاشت.

نظام‌الملک تنها بدو نظامیه نیشابور و بغداد بسنده نکرد بلکه در شهرهای دیگری مانند بصره و اصفهان و بلخ و هرات مدارس هم بهمین نام ساخت. در نظامیه بلخ، رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی معروف به وطواط شاعر و نویسنده معروف، مؤلف کتاب «حدائق السحر» (متوفی ۵۷۳) تحصیل کرد. مدرسه نظامیه بصره در اواخر ایام المستعصم (مقتول بسال ۶۵۶) خراب شد و از مصالح آن در بصره مدرسه دیگری بنام نظامیه ساختند (۲).

نظامیه اصفهان، که بمناسبت نام صدرالدین خجندی (متوفی ۴۸۳) که اولین مدرس آن بود به «صدریه» شهرت داشت، بهمت نظام‌الملک ساخته شد و بنایی عظیم و باشکوه داشت و نظام‌الملک ده هزار دینار از ضیاع و مستغلات خود بر آن مدرسه وقف کرد و گروهی از دانشمندان قرن پنجم و ششم ازین مدرسه برخاستند. در شهرهای مرو و هرات و موصل هم مدارس بنام نظامیه وجود داشت و نظامیه هرات تا قرن نهم هجری باقی بود زیرا بجای شاعر و ادیب و عارف معروف تحصیلات ادبی خود را در همین مدرسه انجام داده بود (۳).

۱ - حوادث الجامعه، ص ۴۵۶. ۲ - تجارب السلف، چاپ تهران،

ص ۲۷۱. ۳ - جاسی، تألیف آقای علی اصغر حکمت، ص ۶۲، طبع تهران.

مدارس دیگر
پیش از حمله مغول
در همان ایام که نظام الملک بایجاد مدارس مشهور خود مشغول بود ملکشاه پادشاه سلجوقی نیز بتقلید از وزیر خود بانشاء مدارس توجهی کرد و از آنجمله در اصفهان مدرسه‌یی بنا کرد و برخلاف نظام الملک که مدارس خود را بمعلمان و محصلان شافعی اختصاص می‌داد، او مدرسه خود را بر دو فرقه حنفی و شافعی وقف کرد.

در همین عصر در نیشابور مدارس جدیدی احداث شد مانند مدرسه خاتون‌مهد عراق که کتابخانه خوبی داشت و مدرسه سرویه و مدرسه دروازه عراق و مدرسه میان‌بازار و چند مدرسه دیگر^(۱).

در مرو شاهان نیز غیر از نظامیه چند مدرسه دیگر وجود داشت مانند مدرسه عمیدیه و خاتونیه و مدارس متعدد دیگر^(۲) و در همین ایام یعنی در قرن ششم هجری در نواحی و شهرهای مختلف ایران از قبیل گرگان و ری و همدان و یزد و شیراز و کرمان و کاشان و سایر بلاد بنام مدارس متعدد بازمی‌خوریم که ذکر نام همه آنها جز آنکه سخن را بسیار طولانی کند ثمری نخواهد داشت و خواننده باید بآخذی که در ذیل این صفحه با ذکر صحایف می‌نمائیم مراجعه کند^(۳)، مخصوصاً کرمان تحت سلطنت سلاطین عمارت دوست قاوردی و یزد تحت امارت محلی جانشینان علاءالدوله کاکویه دیلمی و اتابکان

۱ - تاریخ بیهق، چاپ تهران، صفحات ۲۰ و ۱۰۴ و ۱۲۰ و ۱۸۶ و ۲۶۵ و

۲۵۱ و ۲۴۲. ۲ - معجم الادباء یا قوت حموی، ج ۴ - ص ۵۰۹ و تاریخ بیهق،

ص ۲۲۶. ۳ - طبقات الشافعیة سبکی، ج ۴، ص ۲۰۰. تاریخ رویان، چاپ تهران

ص ۹۱. راحة الصدور راوندی، چاپ لیدن ۱۹۲۰ میلادی، صفحات ۴۰ و ۲۴۵ و ۳۰۹ و

۳۷۹ و ۲۹۲ و ۳۰۰ و ۱۴۰. تجارب السلف هندوشاه، ص ۳۰۱. تاریخ سلجوقیان کرمان

چاپ بریل، ۱۸۸۶ میلادی، صفحات ۲۰ و ۲۱ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۲. تاریخ جدید یزد تألیف

احمد بن حسین کاتب، چاپ یزد، صفحات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، جلد ۲ چاپ دوم ص ۲۴۱-۲۴۸.

دیلمی بیشتر از هرجای دیگر از داشتن مدارس متعدد مجهز بکتابخانه‌ها و وسایل دیگر برخوردار بود .

چنانکه ملاحظه کردید نهضتی که خواجه نظام الملک با ساختن نظامیه‌های نیشابور و بغداد و بلخ و بصره و موصل و هرات و اصفهان و آمل طبرستان بوجود آورد بزودی و با سرعتی شگفت‌آور در سراسر بلاد ایران و در بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی انتشار یافت و چون قرنهای پنجم و ششم دورهٔ رواج علوم مختلف خصوصاً علوم مذهبی و ادبی بود توجه شاگردان فراوان مدارس هم فی الحقیقه وسیلهٔ تشویق برای بانیان مدارس قرار می‌گرفت . با این وضع کار ایجاد مدارس در قرنهای پنجم و ششم بجائی کشید که اگر بدقت در باب هریک از شهرهای بزرگ و متوسط و حتی کوچک آنروزی ایران بتحقیق و مطالعه پردازیم از یافتن مدارس متعدد در آنها مأیوس نخواهیم بود و آنچه ما برای شما بر شمرده‌ایم اندکی از بسیار بود . از میان شهرهای ایران آنروزی شهرهای خراسان و عراق و ماوراءالنهر چون مقام علمی شامخ‌تری داشتندی از داشتن مدارس بیشتری هم برخوردار بودند و توجه بزرگان این نواحی بزرگ با ایجاد مدارس روز بروز فزونی می‌یافت تا بجائی که شهرهای معروف ماوراءالنهر و عراق و خراسان پیش از حملهٔ مغول بزرگترین مراکز علمی و ادبی و مذهبی اسلام گشت و بسیاری از مردان نامی تمدن اسلامی از آنها برخاستند .

افسوس که حال بدینگونه نماند و این چراغ فروزان تمدن اسلامی با صرصر مهیب حملهٔ مغول رو بجموشی نهاد و مراکز مهم علمی و ادبی ایران اغلب در حملهٔ آن وحشیان خراب شد و

مدارس در دوران بعد از مغول

کتابخانه‌ها و مجالس درس از میان رفت . حملهٔ چنگیز از سال ۶۱۶ بر ایران آغاز شد و با سرعتی حیرت‌انگیز بقتل عام و غارت پردامنه و ویرانی بیشتر شهرها و آبادانیهای ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و کرمان و عراق و طبرستان انجامید و در مدتی اندک قسمت اعظم ایرانیان را بدیار نیستی فرستاد و موجب فقر و نابسامانی و ویرانی عجیب و

بی سابقه‌ی در ایران گردید و طبعاً در دنبال خود انحطاط اجتماعی و علمی وسیعی را برجای نهاد. اینست که دیگر بعد از حمله مغولان و حکومت ممتد آنان در ایران که تا حدود یک قرن و نیم بطول انجامید، و در فترتی که بعد از فوت آخرین ایلخان یعنی سلطان ابوسعید بهادرخان در سال ۷۳۶ هجری آغاز شد و بحمله تیمور لنگ انجامید، رونق علمی قدیم در ایران دیده نمی‌شود و حتی دوره‌های بعد از مغول هم در زیر بار انحطاط فکری و علمی و اجتماعی سختی قرار گرفته است که مسلماً محصول دشواریهایی است که آن حوادث شوم برای ایران ببار آورده بود.

با این مقدمه باید بدانیم که بعد از حمله مغول بر رویهم بازار علم کاسد گشت و حاجت بانشاء مدارس بصورتی که قبلاً داشته‌ایم دیگر احساس نمی‌شد. با اینحال در اوایل عهد مغول که هنوز آثار انحطاط بخوبی آشکار نشده بود دنباله جهد و کوشش علمی ایرانیان پیش از مغول گرفته شد، و بعضی از مراکز درس و بحث که باقی مانده و یا بتازگی ایجاد شده بودند هنوز بکار خود ادامه می‌دادند و حتی از فرمانروایان مغولی هم بعضی که قبول دین اسلام کرده بودند در بنا و ترمیم مدارس و مراکز تعلیم جدید سهم شدند و وزرای معروف ایران دوره مغول نیز هریک عده زیادی مدرسه و کتابخانه بوجود آوردند و تاحدی فقدان مدارس را جبران کردند.

ابن بطوطه سیاح معروف که در اواخر سلطنت ابوسعید و اوایل دوره هرج و مرج بعد از ایلخانان و استقلال امرای جزء در ایران، بلاد این سرزمین را سیاحت کرده است از مدارس متعددی نام می‌برد که آنها را در سر راه خود در ایران دیده بود. مثلاً اودر شوشتر و در ایندج مرکز حکومت اتابکان لر و در شیراز و نیشابور و طوس نزدیک مشهد امام علی بن موسی الرضا (ع) و در خوارزم بمدرسی باز خورده و آنها را بنیکی ستوده است و در باره مدرسه‌ی که در نیشابور دیده گفته است که از مدارس خراسان و عراقین و دمشق بمراتب بهتر است و این نشان می‌دهد که در بعضی از شهرها که مثل نیشابور بکلی ویران شده و باز بهمت اهالی تجدید عمارت یافته بود، ایرانیان غارت زده

از نو باحداث مدارس رغبت نشان دادند و بناهای زیبایی ازین راه پدید آوردند^(۱).
از مدارس معروفی که در عهد مغولان ایجاد شده باشد اینک بذكر بعضی در اینجا
مبادرت می‌کنیم:

سیور قوقتینی (متوفی ۶۴۰) مادر مونکا قآن در بخارا با ایجاد مدرسه‌ی همت
گماشت و مباشرت بنای آن را بشیخ الاسلام سیف‌الدین باخرزی صوفی مشهور قرن هفتم
و از پیشروان سلسله صوفیان کبرویه در ماوراءالنهر واگذار کرد. غازان خان
(۶۹۴-۷۰۳) پادشاه ایلخانی ایران که کیش اسلام پذیرفته و آنرا بعنوان دین رسمی
حکومت مغول در ایران اعلام کرده بود، چنانکه مشهور است به احداث ابنیه و عمارات
متعددی از قبیل خانقاهها و دارالسیاده‌ها و مسجدها و مدرسه‌ها در چند شهر ایران
همت گماشت و از آنجمله در «شام تبریز» که بعدها به «شام غازان» یا «شنب
غازان» معروف شد، مقبره عظیمی برای خود ساخت و املاکی در ایران و عراق
بر آن وقف کرد و تولیت آنرا به رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین ساوجی دو وزیر
خود داد و برگرد این قبه ابنیه وسیعی دارای قسمتهای مختلف بنا کرد که از آنجمله است:
دارالکتب (کتابخانه) با خازن (کتابدار) و فراش، خانقاه، بیت‌القانون، رصدخانه
که در آن مدرسی درس علوم حکمی می‌گفت و معید و طلبه و فراش و خادم داشت،
مدرسه‌ی برای فرقه شافعی و مدرسه‌ی دیگر برای حنفیان که در آن مدرسان و معیدان
و طالب علمان بتدریس و تحصیل مشغول بودند و خادمانی خدمت آنان می‌کردند. در
وقفنامه این مؤسسات شرط بود که برای مرمت آلات رصدخانه و خرج احیاء نسخ
بیت‌القانون از محل اوقاف آنچه لازم است داده شود و هر جماعت از سادات و علما و
حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکور صاحب منصب و موظف گردند و
همواره در آن متوطن باشند و بی ضرورت شرعی غیبت نکنند^(۲). ابن بطوطه ازین مدرسه

۱ - رحله ابن بطوطه، جلد ۱ - صفحات ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲.

۲ - رجوع شود به «حبیب السیر»، چاپ قدیم، جلد ۳ - ص ۱۰۷ و به «جامع التواریخ
رشیدی»، چاپ تهران، طبع آقای دکتر کریمی، جلد ۲ (سلطنت غازان خان).

و زاویه آن نام برده است.

پس از غازان خان جانشین او سلطان اولجایتو معروف به محمد خدا بنده (۷۰۳-۷۱۶) نیز از او پیروی کرد و برگرد مقبره بزرگی که برای خود در شهر سلطانیه ساخت ابنیه مختلف و از آنجمله مساجد و خانقاه و مدارس و دارالسیاده بی بنا کرد و املاک بسیار بر آنها وقف نمود که حاصل آنها در عهد دولت وی بصد تومان مغولی (نزدیک بده میلیون ریال حالیه) میرسید و نیابت تولیتش را به خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر داد. درین مؤسسات ده مدرس و بیست معید و صد محصل و بیست صوفی و دوازده حافظ قرآن و هشت مؤذن و چهار معلم (آموزگار کودکان) کاری کردند و ماهانه هر مدرس را هزار و پانصد دینار و هر معید را هفتصد و پنجاه دینار و هر محصل و صوفی و حافظ و مؤذن و معلم را صد و بیست دینار می دادند.

سلطان محمد خدا بنده علاوه بر این مدرسه که گفته ایم بکار تازه بی نیز دست زد که در تاریخ تعلیم و تربیت ایران بی سابقه بود و آن ایجاد یک مدرسه سیار بوده است که میبایست ملازم اردوی ایلخان باشد. این نکته را می دانیم که مغولان حتی بعد از استقرار در ایران و در دست داشتن حکومت و پادشاهی بعضی از رسوم قدیمه چادر نشینی و بیابانگردی خود را حفظ کردند. یکی از آنها ییلاق و قشلاق کردن ایلخانان بود. در این موقع کلیه سران سپاه و امراء مملکت و وزیران و نزدیکان ایلخان با انضمام قوای مرکزی او میبایست به همراه وی حرکت کنند و در محلی که اردو می زدند حاضر باشند. پیدا است که همراه این گروه بزرگ عده کثیری کسبه و اهل داد و ستد و حیراف نیز وجود داشتند و بدین طریق اردوگاه بصورت شهری موقت در می آمد. از جمله کسانی که می بایست همراه خدا بنده در حرکت باشند هیأت تعلیمیه و محصلان و اطرافیان آنان بوده اند و ازین راه مدرسه متحرکی بوجود می آمد که وصاف الحضرة صاحب کتاب «تَرْجِیةُ الْأَعْصَارِ وَ تَجْزِیةُ الْأَمْصَارِ» (تاریخ و صاف) آنرا «مدرسه سیار سلطانی» یاد کرده است و در آن علمای بزرگ بتدریس مشغول می شدند و طلاب بتحصیل همت

می گماشتند و برای مدرسان و محصلان مشاھر و راتبه‌یی مقرر بود و نیز برای حرکت آنان با اردو بارگی و ستور از جانب ایلخانی داده می شد و هر جا که اردو متوقف می گشت این مدرسه سیار نیز توقف می کرد و بکارهای خود شروع می نمود . علاوه بر این جمله که گفتیم صندوقهائی از کتب نیز همراه این مدرسه سیار حمل می شد تا هرگاه مدرسان و محصلان را بکتاب حاجت افتد بدانها رجوع کنند^(۱)

علاوه بر سلطان ، خواجه رشیدالدین فضل الله در محله بزرگی که در سلطانیه ایجاد کرد مدرسه و خانقاه و دارالسیاده‌یی ساخت و نیز چنانکه از گفتار ابن بطوطه برمی آید تاج الدین علیشاه گیلانی (صاحب ارگ علیشاه در تبریز) وزیر دیگر اولجایتو و ابوسعید را در تبریز مسجدی بود که در آن مدرسه و زاویه‌یی وجود داشت .

امرا و رجال دیگر دوره مغول مانند غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین فضل الله و پادشاهان سلغری فارس معروف به اتابکان و امرای قراختائی کرمان و آل کرت در خراسان و امرای محلی مازندران و اتابکان یزد و جز آنان هریک مدرسه و کتابخانه‌یی بنا کرده و موقوفاتی برای آنها ترتیب داده اند که ذکر همه آنها در اینجا دشوار است اما خود را ناگزیر می بینیم که یکی از آنها را که در یزد بهمت یکی از دانشمندان و معاریف موسوم به محمد بن نظام الحسینی (متوفی بسال ۷۳۲) ساخته و بمدرسه « رکنیه » مشهور بود در اینجا وصف کنیم زیرا بواقع از بدایع کارهای معماری و فنی در آن روزگار بوده است . رکنیه از عالی ترین مدارس زمان خود بود و برابر درگاه دومنار بردو گوشه ایوان داشت که بریک مناره مرغی از مس ساخته بودند بنحوی که از هر طرف آفتاب رومی آورد آن مرغ رو بآن می داشت . برمناره دیگر مرغی هنگام پنج نوبت ، یعنی پنج وقت که طبل می نواختند ، برمی آمد و در میان رصد چرخنی چوبین و منقش تعبیه شده و بسیصد و شصت قسمت منقسم گردیده بود . این سیصد و شصت قسمت نشانه سیصد و شصت درجه بود و هر روز که آفتاب برمی آمد در یکی از این درجات بحروف ابجد

نموده می‌شد. بر چهار گوشهٔ چرخ چهار دایره رسم کرده و در هر دایره سی‌خانه کشیده و نام ماههای ترکی و رومی و جلالی (یعنی ماههای شمسی ایرانی) را در آنها نوشته بودند و هر روز که می‌گذشت یک‌خانه از آن دایره سیاه می‌گشت. برای تعیین ساعات روز نیز تدبیری اندیشیده بودند بدین معنی که از دو درجه بالای چرخ دو مرغ سر بیرون می‌آوردند و مهرهٔ روئینی در طاسی که زیر آن نهاده بودند می‌افکندند و چرخ در گردش می‌آمد و از آن دوازده تختهٔ سفید که نشان دوازده ساعت بود هر ساعت یکی می‌افتاد و تخته‌بی سیاه بجای آن می‌آمد. صفحهٔ دیگری با دوازده چراغ وجود داشت که با گذشت هر ساعت یکی از آنها خاموش می‌شد. گذشته از این برای تعیین روزهای ماه و بروج و منازل قمر و امثال اینها نیز اسباب خاصی تعبیه شده بود، و بر رویهم این اثر علمی و فنی که به «رصد وقت ساعت مشهور بود یکی از آثار مهم شمرده می‌شد و نشان میداد که ایرانیان مقارن حملهٔ مغول بکدام درجه از ترقیات فنی رسیده و بر اثر حملهٔ ویرانکارانهٔ مغولان چگونه این مقام را از دست داده بودند. کار ایجاد رصد مذکور در سال ۷۲۵ هجری پایان پذیرفت و رکن الدین محمد در برابر آن مدرسه بنایی دیگر بنام «بیت الادویه» یا «دارالشفاء» (درمانگاه) ساخت و برای مدرسه کتابخانه‌یی با سه هزار مجلد کتاب ایجاد کرد. این نکته هم گفتنی است که در یزد تا اواخر قرن هشتم مدارس متعددی که ذکر همهٔ آنها در «تاریخ جدید یزد» آمده است وجود داشت. علت آن بود که یزد تحت سلطنت اتابکان دیلمی خود خوشبختانه در قرن ششم و هفتم و هشتم مدت‌ها از تاخت و تاز ترکان و مغولان دور و از ویرانی برکنار بود لکن بعد از انقراض حکومت اتابکان و تسلط امرای دورهٔ فترت مغول ویرانی در آن شهر راه یافت و بسیاری از آن مدرسه‌های آبادان ویران شد.

همهٔ مدارس که درین عهد بیان کرده‌ایم دارای موقوفاتی بود و در غالب آنها کاریهایی جریان داشت و کتابخانه‌های برخی از آنها با کتابهای متنوع مورد استفاده

طالبان علم و دیگر فاضلان قرار می گرفت. گذشته از اینها وجود « بیت الادویه » و دارالشفای خاص برای بعضی از مدارس خود اهمیت خاصی دارد و بی شک در این داروخانه‌ها و درمانگاه‌ها بر رسم بیمارستانهای اسلامی پزشکان ضمن مداوا بتدریس علم طب نیز همت می گماشتند. دیگر از اختصاصات بعضی از این مدارس وجود خانه و مسجد و حمام در جوار آنها بود که اغلب بنا بر رسم قدیم ساخته و تهیه می شد.

مدارس

از دوره تیموری

بعد از حمله مغول بر ایران و ویرانی و قتل و غارت و نابسامانی های اوضاع اجتماعی و اقتصادی طبعاً انحطاطی در تمدن ایران راه جست که آثار آن در آغاز خنی و در پایان کارجلی و آشکار بود و با حمله تیمور لنگ و خونریزیها و ویرانکاریهای بی حساب او آشکارتر و خطرناکتر گشت. اگرچه بعد از تیمور موقتاً آرامشی تا پایان عهد شاهرخ پدید آمد لکن بزودی اختلاف و جنگ خانوادگی میان اعقاب او بروز کرد و ویرانها و نابسامانیهای جدیدی را موجب گشت و این وضع ناهنجار همچنان ادامه داشت تا تشکیل دولت صفوی.

امتداد چنین دوره سیاه هراس انگیزی طبعاً مایه سستی و ضعف در کار علم و دانش شد. بسیاری از مدارس قدیم درین گیرودار ویران گردید و بجای مدارس ویران شده مدارس کمتری ساخته شد. مراکز علمی ضعیف شد و سنت علما بمقدار کمتری متروک ماند. اینست که از اواخر قرن هشتم بعد از رونق و رواج علوم در ایران اثر ناچیزی می یابیم و جز بوجود علمای انگشت شمار بر نمی خوریم.

شماره مدارس درین دوره های فترت کم است. در عهد شاهرخ یکی از جواری او بنام پریزاد مسجدی در مشهد بنا کرد که اکنون برجای و معمور است و یکی از امراء او بنام « یوسف خواجه » در ۸۴۳ ه. مدرسه دیگری ساخت که هنوز بنام مدرسه « دودر » در بازار بزرگ مشهد باقیست^(۱). در سال ۸۲۴ میرزا الغ بیگ پسر

شاهرخ مؤلف زیچ معروف الغیبکی در سمرقند مدرسه و خانقاهی عالی ساخت و بسیاری از مزارع و دیه‌ها و املاک بر آنها وقف کرد. زوجه سلطان حسین بایقرا امیر دانش پرور یعنی بیگه سلطان بیگم در هرات مدرسه‌ی بنام «بدیعیه» بنام پسر خود بدیع‌الزمان میرزا ساخت و سلطان حسین خود در هرات مدرسه‌ی بنا کرده بود که ذکر آن در مقدمه «بهارستان» جای آمده است. در همین دوره تیموری صدرالدین محمد دشتکی عالم معروف بسال ۸۸۳ مدرسه‌ی در محله دشتک شیراز بنا کرد^(۲) و در یزد هم چند مدرسه پدید آوردند که از آن میان مدرسه «حافظیه» بعلت داشتن حجره‌های متعدد و باغی بمساحت بیست قفیز قابل توجه بود. ذکر همه مدارس یزد را در قرن نهم می‌توان در «تاریخ جدید یزد» تألیف احمد بن حسین الکاتب ملاحظه کرد.

در عهد سلاطین صفوی که دوره تجدید حکومت ثابت مرکزی در ایران و عهد آبادانی ایران و ترویج تشیع و تشویق علمای این فرقه بتعلیم و تألیف بود، و همچنین در عهد افشاری و زندی، مدارس متعددی در شهرهای مختلف ایران بنا شد که مهم‌تر از همه آنها مدارس اصفهانست که مانخت بعضی از آنها را در اینجا نام می‌بریم: از مدارس عهد شاه عباس اول: مدرسه ملا عبدالله (متوفی ۱۰۲۲) است که بفرمان آن پادشاه ساخته شد. در عهد شاه عباس ثانی دو مدرسه بنام جده بزرگ و جده کوچک درسالهای ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ بنا شد. از مدارس مهم اصفهان در عهد صفویه، مدرسه چهارباغ یا مدرسه سلطانی است که بنای آن در حدود سال ۱۱۲۸ بامر شاه سلطان حسین باتمام رسید، از میان آن نه‌ری عبور می‌کند و آنرا صحن بزرگی با حجره‌های متعدد و مسجد و حوضخانه و آبخانه و کاشی‌های معرق زیبا و دری نفیس است. دیگر از مدارس

۱ - سالنامه شرق، سال ۱۳۱۸. ۲ - فارسنامه ناصری تألیف حاج سیرزا

حسن شیرازی. چاپ تهران ۱۳۱۳، ص ۱۶۲.

معروف دورهٔ صفوی مدرسهٔ نواب است در خیابان نادری مشهد که در عهد شاه سلیمان صفوی بسال ۱۰۸۶ هجری بوسیلهٔ میرزا صالح نقیب رضوی ساخته شد و مدرسهٔ ملا محمد باقر در خیابان نادری از ابنیهٔ عهد شاه سلیمان (سال ۱۰۸۳) و مدرسهٔ میرزا جعفر در شمال شرقی صحن عتیق (سال ۱۰۵۹) و مدرسهٔ خیرات خان در خیابان صفوی از بناهای عهد شاه عباس ثانی (سال ۱۰۵۷)^(۱). از آثار عهد صفوی در شیراز می‌توان مدارس ذیل را نام برد: مدرسهٔ هاشمیه، مدرسهٔ حکیم، مدرسهٔ محبیه، مدرسهٔ مقیمیه، مدرسهٔ خان، امامیه، ایمانیه، تقویه، خنجیه، دشتکیه، زینبیه، شریفیه، صالحیه، مؤمنیه، محسنیه، محمدیه^(۲).

در عهد قاجاریه مدارس فراوانی چنانکه می‌دانیم و دیده و شنیده‌ایم در سراسر بلاد ایران انشاء شد و با مختصر تفحصی در شهرها می‌توانیم بنام عدهٔ زیادی از آنها پی بریم. بزرگترین و مهم‌ترین مدارس عهد قاجاری در تهران مدرسهٔ معروف سپهسالار جدید است که هنوز هم از جملهٔ مهمترین مدارس قدیمهٔ ایران محسوب می‌شود و چندگاهی دانشکدهٔ معقول و منقول تهران در آن دایر بود. بانی این مدرسه و مسجد حاج میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی پسر میرزا نبی خان امیر دیوانست که مدتی صدارت عظمای ایران را برعهده داشت. بنای این مدرسه در سال ۱۲۹۶ هجری آغاز شد و چون تاهنگام فوت سپهسالار هنوز تمام نشده بود برادرش یحیی خان مشیرالدوله وزیر عدلیهٔ وقت با تمام آن همت گماشت چنانکه تا سال ۱۳۰۲ هجری قمری قسمت‌های اصلی آنرا تمام کرد و تا زمان مرگ خود یعنی سال ۱۳۰۹ قمری هنوز بر رفع نقایص آن مشغول بود. سپهسالار خود برای این مدرسه کتابخانهٔ بزرگ و نفیسی ترتیب داد که اکنون باقی است و از حیث اشتمال بر نسخ خطی در مسائل مختلف علوم معقول و منقول و دیوانها و کتب فارسی از جملهٔ بهترین کتابخانه‌های تهران شمرده می‌شود و شمارهٔ کتابهای آن از چهار هزار مجلد تجاوز

۱ - سالنامه شرق، سال ۱۳۱۸.

۲ - فارسنامه ناصری، ص

می‌کند. سپهسالار قسمتی از اموال خود را برای مخارج دائم مدرسه وقف کرد و آن وقفنامه بسال ۱۳۲۶ قمری طبع و منتشر شد و گذشته ازین خلاصه وقفنامه بر روی کاشیهای دور صحن مدرسه مکتوب است و درضمن آن شرایط خاصی که راجع بشماره طلاب و عده مدرسان و مستمری کارکنان و مصارف دیگری که همیشه باید انجام گیرد ذکر شده است، تولیت مدرسه و موقوفات آن بنا بر آنچه در وقفنامه ذکر شده برعهده پادشاه عصر است^(۱).

دیگر از مدارس دوره قاجاریه که درین مختصر نامی از آن می‌بریم یکی مدرسه صدر اصفهان است. بانی آن محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی (متوفی بسال ۱۲۳۹) است که چند مدرسه دیگر بهمین نام در بعضی از بلاد ساخته است؛ و نیز از آنجمله مدرسه بیست که کریمخان زند در محله «درب شاهزاده» شیراز آغاز ساختن آن نموده و تادرجه‌نی باتمام نزدیک کرده بود ولی بنای این مدرسه را سرانجام آقاباباخان بارفروشی (بابی) در سال ۱۲۴۰ پایان رسانید و بهمین سبب آن مدرسه بنام او مشهور شد^(۲). دیگر از مدارس مشهور دوره قاجاریه مدرسه دارالشفاء تهران بود که ضمناً حکم در مانگاهی برای طلاب داشت و محل تعلیم علم طب نیز بود و در روزگاران اخیر پیش از خراب کردن بصورت مدرسه‌نی عادی برای طلاب درآمده بود، و دیگر مدرسه مادرشاه نزدیک ابنیه سلطنتی قاجاریان در تهران و دیگر مدرسه صدر تهران نزدیک مسجد شاه تهران که بسبب اجتماع طلاب و مدرسان فاضل عهد قاجاری و دوره مشروطیت از جمله مدارس مهم آن دوره محسوب می‌گردید. یکی از مدارس معروف دوره قاجاری و دوره مشروطیت مدرسه سلیمان خان است در کوچه حمام شاه مشهد که سلیمان خان اعتضادالدوله در عهد آقا محمد خان قاجار ساخت^(۳) و دیگر مدارس حسینیّه (از آثار حاج قوام‌الملک شیرازی) و نظامیه (از آثار میرزا نظام‌الملک

۱ - عدد اول از سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، فروردین ۱۳۳۴.

۲ - فارسنامه ناصری، ص ۱۶۲. ۳ - سالنامه شرق، سال ۱۳۱۸.

ثانی وزیر فارس (۱) و مدارس متعدد دیگر که در غالب شهرهای ایران و در اکناف و اقطار این کشور ساخته یا مرمت شده و غالب آنها هنوز باقی و بعضی متروک و بعضی مورد استفاده^۲ طلاب علوم قدیم است .

۳- تشکیلات و نظامات مدارس قدیم

و شیوه تعلیم و تربیت در آنها

کیفیت تعلیم در مساجد

تا موقعی که از مساجد برای تدریس و تعلیم علوم مختلف شرعی و ادبی (که مقدمه علوم شرعی محسوب می گردید) استفاده می شد، تشکیلات معینی برای تعلیمات وجود نداشت. نه معلمان

را کسی مأمور کار تعلیم می کرد و نه برای محصلان مشاوهی در کار بود. طرز کار در مساجد آن بود که هر دانشمندی قسمتی از مسجد را برای تعلیم انتخاب می کرد و همچنانکه گفته ایم حلقه‌ی بوجود می آورد که بنام او معروف می شد. هریک از این حلقه‌ها اختصاص بتعلیم موضوع خاصی داشت مثلاً در بعضی از آنها حدیث املاء می شد و در بعضی علوم مربوط بقرآن و در بعضی مباحث ادبی و امثال آنها. علوم اسلامی هم در آغاز امر توسعه چندانی نداشت مثلاً تا مدتی علوم ادبی بصورت «روایت» بود. «علم الروایه» که آنرا مادر علوم ادبی عربی می دانند بوسیله عده‌ی «راوی» یا «راویه» تعلیم می شد و متضمن همه مطالب ادبی از صرف و نحو و لغت و مباحث معانی و بیان بصورت مختلط و نامنظم بود و بعدها بتدریج این مباحث از یکدیگر جدا شد و صورت منظم یافت. بحث‌های مربوط به قرآن و حدیث و اخبار از آغاز کار منظم تر و بیشتر مقرون بطبقه بندی بود. استادانی که در حلقه‌های خود این موضوعات را مطرح می نمودند مسائل را بشاگردان املاء می کردند و هرکس برای خود از آن بیانات یادداشت‌های برمی داشت و چون از حلقه‌ی بقدر کفایت استفاده می کرد بحلقه‌ی دیگر و بعد از شهری شهر دیگر و از اقلیمی باقلم دیگر می رفت و این را «الرحله فی طلب العلم» می گفتند و ممکن بود کسی از ماوراءالنهر تا اقصای مغرب و اندلس را در راه طلب علم پیماید

و ازین رَحلت‌های پیاپی سرمایه فراوانی از اطلاعات با خود بیاورد. روش رحلت در طلب علم تا حدود قرن ششم با وجود پیدا شدن مدارس منظم و کتابخانه‌ها و کتب مدون هنوز هم در نزد بعضی از رجال علم و ادب باقی مانده بود و بعدها متروک شد.

معلوم است که در مساجد غیر از «علوم اواخر» یعنی علوم اسلامی که به علوم شرعیه و ادبی تقسیم می‌شده است، تعلیم دیگری نمی‌شد و «علوم اوایل» محل رسمی معینی برای تعلیم نداشت مگر در حوزه‌های خصوصی تعلیم یا بیمارستانها و رصدخانه‌ها و امثال آنها. مقصود از علوم اوایل یا علوم عقلی دانشهایی است که ملتهای دیگری پیش از مسلمانان و از آن جمله یونانیان و ایرانیان قبل از اسلام داشتند و بمسلمین انتقال یافته بود.

از موقعی که مدارس برای تعلیم و تربیت جایگزین مساجد و حلقه‌های تعلیم شد البته در روش کار تغییری حاصل گشت
کیفیت تعلیم در مدارس
 مخصوصاً در دوره دوم ایجاد مدارس که برای آنها تشکیلات

خاص و نظامات و مقرراتی وجود یافت. از آن پس چنانکه دیده‌ایم همه مدارس موقوفاتی داشت و براین موقوفات و مدارس متولی و ناظری نظارت می‌کرد و گاه مدارس در دست امرا و حکام و یا خلفا و سلاطین اداره می‌شد بدین معنی که مدرس و ناظر و جز آنان را ایشان معلوم می‌کردند. از محل موقوفات مدرسه را تعمیر می‌کردند و بتمام کارکنان مدارس از محصلین گرفته تا خدام مشاھر و مواجب می‌دادند و گاه از جانب امرای وقت اشخاصی بتفتیش در امور موقوفات مدارس گماشته می‌شدند و اینان اگر مشاھرۀ مدرسین یا حق موقوف علیهم عقب می‌افتاد بآنان می‌رسانیدند و اگر امر اوقاف مغشوش بود مرتبش می‌کردند چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی در ۶۷۲ که بمعیت اباقاخان به بغداد رفته بود بعد از عزیمت ایلخان در آن شهر باقی ماند و بامور مذکور رسیدگی کرد^(۱).

تدریس در مدارس با دو دسته بود: مدرسان و معیدان؛ و گاه نیز اگر کسی را

با لیاقت و اهمیتی چنانکه باید برای مدرسی نمی‌یافتند بجای وی نایب مدرس انتخاب می‌کردند و بکار او می‌گذاشتند چنانکه المستنصر بالله خلیفه عباسی هنگام افتتاح مدرسه^۱ مستنصریه چون مدرسان لایقی برای مالکیان و حنبلیان نیافت دو نایب مدرس معین کرد. مدرسین از میان دانشمندان درجه اول انتخاب می‌شدند و ازینرو مانند سایر رجال مملکت دارای اهمیت و مقامی خاص بودند و حتی گاه بسفارت می‌رفتند^(۱) و دراستقبال از بزرگان حضور می‌یافتند^(۲). اما «مُعید» که بمعنی تکرارکننده درس است موظف بود درسی را که مدرس می‌گفت دوباره برمحصلین فروخواند تا اگر کسی برمطلبی آگاهی نیافت و یا نتوانست آنرا حفظ و ضبط کند آگاهی یابد و حفظ کند. بمدرسان و مُعیدان هریک هنگام شروع بتدریس خلعتهای گرانمایه با تشریفات خاص داده می‌شد.

از این دسته گذشته عده‌ی «خادم» در مدرسه بخدمت محصلان و ساکنان آن مشغول بودند و ایشان را نیز مشاهره‌ی مقرر بود - هر محصل را معمولاً در مدرسه‌ی که بتحصیل اشتغال داشت حجره‌ی خاص بود و بوی ماهانه چیزی می‌دادند تا امر معاش فکر او را پریشان نسازد. فرش و مایحتاج حجره را نیز تا آنجا که ازحد اعتدال نگذرد در بسیاری از مدارس بمحصلان می‌دادند و در برخی از مدارس مانند مدرسه^۲ مستنصریه انباری برای حفظ این گونه اشیاء وجود داشت تا اگر یکی از حجره‌ها را بچیزی حاجت افتد از آنجا داده شود. ازین مراتب گذشته در برخی از مدارس حتی خوراک محصلین و بسیاری از چیزهای دیگر از محل اوقاف داده می‌شد و در بعضی از آنها اگرطالب علمی بیمار می‌شد و بطیب و دوا حاجت می‌یافت حاجت ویرا از محل اوقاف برمی‌آوردند.

مهمترین امری که در مدارس بدان باز می‌خوریم وجود کتابخانه‌است و برخی از کتابخانه‌ها مانند کتابخانه نظامیه و مستنصریه و شاید بسیاری از کتابخانه‌های دیگر مدارس

بر رسم کتابخانه‌های قدیم ایران دورهٔ اسلامی از روی فن کتابداری مرتب و در دسترس محصلان گذارده می‌شد و آنها را خازنان و خادمانی معین بود. کتابخانه‌ها برای مدارس تا حدی لازم شمرده می‌شد که حتی در مدرسهٔ سیار اولجایتو نیز صندوقهای کتب را در اردو حمل می‌کردند.

مجلس درس مجلس درس در مدارس قدیم معمولاً وضع ساده‌ی داشت و غالباً بصورت حلقه تشکیل می‌یافت، بدین ترتیب که مدرس در صدر می‌نشست و شاگردان با حفظ فاصله‌ی از او حلقه‌وار می‌نشستند و بدرس استاد گوش فرا می‌دادند. این رسم هنوز هم در مدارس قدیم حفظ شده و کمتر از آن عدول کرده‌اند.

اما در مدارس مهم و مجلی از قبیل نظامیه و مستنصریه و نظایر آن تا دوره‌های اخیر روش دیگری هم در کار بود و آن جلوس استاد بود بر کرسی و پوشیدن لباسی شبیه بطیلسان که «طرحه» نام داشت. استاد درین هنگام عمامه بر سر داشت و با آرامش و وقار شروع بتدریس می‌کرد در حالی که دو معبد در طرفین او ایستاده و سخنانی را که املاء می‌کرد تکرار می‌نمودند. محصلان معمولاً در پای کرسی قرار می‌گرفتند و بسختی مدرس و دو معبد گوش می‌دادند و گاه در میان مستمعین بزرگان و رجال سیاسی نیز حضور داشتند چنانکه چون در سال ۶۷۱ هجری شرف‌الدین هارون پسر شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی بر کرسی درس مدرسهٔ نظامیه نشست و تدریس کرد عمش علاءالدین صاحب دیوان حاکم بغداد و کافهٔ ارباب دولت و مدرسان و علما و فقها در زیر سده نشستند و درس او را استماع کردند؛ و در سال ۶۳۴ که نورالدین ارسلان‌شاه بن عمادالدین زنگی صاحب شهرزور ببغداد رفته بود ازو بمدرسهٔ مستنصریه دعوت کردند. وی در مجلس درس مدرسان حاضر شد و بدارالکتب مدرسه رفت و ساعتی در آن نشست.

پیداست که تشریفات مذکور در همهٔ مدارس، همچنانکه گفته‌ایم، عمومیت

نداشت. استادان در اینگونه مدارس عادی طرحه نداشتند و بر کرسی نمی رفتند لکن باقی شرایط را البته رعایت می نمودند و غالباً معیادانی داشتند که دروس آنانرا با شاگردان تکرار می کردند و اشکالات ایشانرا در غیاب استاد رفع می نمودند.

مواد تدریس در مدارس عبارت بود از علوم قرآن (قرائت و تفسیر و بحث در قصص و موارد اعجاز و امثال واحکام قرآن)

مواد دروس

و حدیث و فقه و فروع آنها و کلام و علوم ادبی یعنی صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و نقدالنظم و نقدالنثر و قافیه و بدیع و عروض و امثال اینها.

از علوم عقلی در بعضی از مدارس تدریس علوم ریاضی و علم طب مجاز بود و از فروع علم منطق، علم جدل و علم بحث و مناظره را ممنوع نمی شمردند و مخصوصاً در دوره های بعد از مغول در مجالس درس علمای شیعی تدریس اینگونه مواد بشرط آنکه با شرع منافاتی نداشته باشد، و همچنین بحث در اصول و مبادی عرفان و نظایر اینها هم معمول بود و با اینحال در غالب آنها واقف شرط می کردند که از تعلیم فلسفه و علوم اوایل خودداری کنند.

هریک از مدارس معمولاً یکی از مذاهب مهم اختصاص داشت مثلاً مدارس نظامیه همه جا خاص شافعیان بود و مدارس دیگری از قرن چهارم بعد وجود داشت که بچند قسمت تقسیم می گردید و هر قسمت اختصاص به مذهبی از مذاهب اسلام می یافت و از دوره غلبه شیعه در ایران (سده دهم) عموماً مدارس را برای فرقه شیعه اثنی عشری بنا می کردند و علوم شرعی را فقط بنا بر طریقه شیعه امامیه در آنها تدریس می نمودند.

تعیین کتابهای درسی و مواد درس عادةً بسته بنظر استادان بود. در تمدن اسلامی تا اواخر قرن ششم معمولاً تعیین کتاب

کتاب درسی

برای تدریس نبود بلکه بیشتر برای مطالعه و تکمیل اطلاعات طالبان علم بکار می رفت و دروس عبارت بود از تقریرات استاد و بحث های او. با اینحال متون مهم و یا اشعار و

قصائد معین و منشآت عده‌ی از مترسلان بزرگ عربی و فارسی و نظایر اینها حتماً می‌بایست دیده شود و استاد در باره آنها توضیحاتی بدهد. بیشتر استادان از تألیفات خود هم برای تدریس استفاده می‌کردند و در هر دو صورت، یعنی خواه از متون مهم قدیم استفاده کرده باشند و خواه از تألیفات خود، بعد از آنکه طالب علم آنها را نزد استاد می‌خواند از استاد اجازه روایت آنها را می‌گرفت و این در حکم تصدیق و سندی بود که استادان بطلبان علم بدهند.

از اوایل قرن هفتم توجه بتدوین کتب معین درسی و بکار رفتن آنها در مدارس بسیار معمول شد. در سال ۶۴۵ هجری از طرف دربار خلافت بمدرسین مدرسه مستنصریه که قبلاً آزاد بودند نتایج تحقیقات خود را بیان کنند، امر شد که «ازین پس چیزی از تصانیف خود بر طلاب فرو نخوانند و فقها را بحفظ چیزی از آنها وادار و ملزم نسازند بلکه کلام مشایخ را برای حفظ ادب نسبت بآنان و از راه تبرک بشاگردان بیاموزند»^(۱) و اگرچه عده‌ی از مدرسان در برابر این دستور مقاومت کردند لکن سرانجام همه تسلیم شدند و این فرمان را بکار بستند^(۲). این اولین حمله بآزادی استادان در کار درس بود و ازین پس تحجر و یکنواخت شدن دروس و مطالب در مدارس و در تمام مواد درس معمول گردید، بسیاری از کتب معروف استادان قدیم در حکمت و علوم ادبی و شرعی تلخیص و سپس شرح شد و بصورتی درآمد که بکار فرا گرفتن محصلان آید. همچنین عده‌ی از مؤلفان مانند خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ هجری) بتحریر کتب دشوار قدیم (بخصوص رسائل ریاضی مؤلفان یونانی) پرداختند و نیز عده‌ی از مؤلفان دیگر مانند نجم‌الدین دبیران و سکاکی و علامه حلی و قطب‌الدین شیرازی و نظایر آنان در قرن هفتم و هشتم کتابهایی در فنون مختلف تألیف کردند که همه جنبه درسی داشت. بهمین منظور نوشتن کتاب‌هایی که جنبه دائرة المعارف داشت نیز مرسوم شد مانند: «اقسام العلوم» تألیف خواجه نصیرالدین طوسی و «درة التاج» بفارسی تألیف

قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰) و «نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون» بفارسی تألیف شمس‌الدین محمد آملی (متوفی ۷۵۳) و کتابی که شمس‌الدین محمد بن ابراهیم سنجاری (متوفی ۷۹۴) در شخصیت علم بنام «ارشاد‌القاصدالی‌اسنی‌المقاصد» نوشت و طاش‌کبری زاده از روی آن «مفتاح‌السعادة» خود را با اضافات و توضیحات کافی تألیف نمود. در این کتابها خلاصه‌ی جامع از غالب علوم ذکر می‌شد بنحوی که متعلم از روی آنها اطلاعات آنسیکلوپدیك از همه دانشها اعم از علوم معقول و منقول بدست می‌آورد. بهمین منظور «مفتاح‌العلوم» سکاکی (متوفی ۶۲۶) که در اوایل قرن هفتم تألیف شد و خلاصه‌ی جامعی از علوم ادبی بود از قرن هفتم بعد چندین بار شرح شد که اقدم آنها «مفتاح‌المصباح» قطب‌الدین شیرازی بود.

نکته بسیار مهم و گفتنی در تعلیمات عالی‌ایران رابطه استوار است که بین استادان و شاگردان آنان برقرار بود. این امر در تمام کشورهای اسلامی رایج بود. کمتر کسی را از رجال عالم اسلام می‌توان یافت که نسبت با استاد خویش حق شناس نبوده و نام

روابط استادان
و شاگردان
و وظایف آنان

او را بتعظیم و بزرگداشت و احترام تمام یاد نکرده باشد.

معروفست که خسروشاهی فیلسوف و عالم معروف قرن هفتم شاگرد ابن‌الخطیب و مؤلف «تلخیص‌کتاب‌الشفاء» بعد از آنکه شهرت وافر و حاصل کرده و در دمشق مسند تدریس یافته و مورد احترام و بزرگداشت رجال و امرای زمان قرار گرفته بود، روزی در دمشق نسخه‌ی را دید که بر او عرضه کرده بودند. او آن نسخه را نگاه می‌کرد، ناگاه آنرا بوسید و بر سر گذاشت. اطرافیان علت این تعظیم و تکریم ناگهانی استاد را سؤال کردند. گفت ضمن مطالعه کتاب ناگهان متوجه شدم که این نسخه بخط استاد ابن‌الخطیب است و این بزرگداشت مرا سبب آن بود. نظایر این توقیرها و احترامها را در شرح حال رجال علم و ادب ایران اسلامی بسیار می‌بینیم و این از افتخارات فرهنگی ملت ماست.

استادان را نیز نسبت بشاگردان خاصه آن گروه که صاحب استعداد و علاقه‌ی بودند، توجه خاص بود و آنان را چون فرزند خویش دوست می‌داشتند و حمایت می‌کردند. تشویق معلمان و فاضلان و حتی امرای زمان از محصلان نیز از خصایص تمدن اسلامی و در همه ادوار معمول بود و درین باب شواهد مختلف در کتب رجال و تواریخ و ادب یافته می‌شود.

از حقوق معلمان و وظایف دانشجویان نسبت بایشان رعایت کردن حق آنان بود در هر حال بخصوص که احادیثی درین باب روایت شده و اخباری از بزرگان دین نقل گردیده بود و در نتیجه رعایت حق استاد صورت شرعی می‌یافت. مثلاً می‌گفتند که معلم باید همیشه معلم را سلام کند و تحیت گوید و در قفای او ننشیند بلکه با وی درنشتن رو با روی باشد و نزد او بدست و سر و چشم اشاره نکند و او را بسؤالهای بی‌فایده رنجه نکند و نزد وی خلاف قولش بنقل اقوال پردازد و از طول صحبت استاد اظهار ملال ننماید و بسخنان او بنیکی گوش فرا دارد و آوای خود را از آوای معلم بلندتر نکند و اگر کسی از استاد سؤال کرد او در جواب پیشی نجوید و در مجلس او با کسی سخن نگوید و از او در قفایش بیدی یاد نکند و اگر کسی بدگویی آغاز کرد ویرا ازین کار باز دارد و عیبهای استاد را از انظار پپوشاند و با دشمنان استاد نیامیزد^(۱).

بر محصلان فرض بود که علم را برای طلب ریاست یا امور مادی نیاموزند و مطالبی را که در کتب می‌خوانند از راه مباحثه و مذاکره مرکوز ذهن کنند. معمولاً برای مباحثه و مذاکره دوتن یا بیشتر از طلاب همدرس گرد می‌آمدند و متن درس را می‌خواندند و یا بهم جواب می‌دادند و در ضمن شروع برد و اشکال می‌کردند و عموماً اشکال کننده و اشکال شونده هر دو در اعتراض و دفاع بمنتهی حد سعی می‌کردند و این بحث و وجدال در تعلیم و تربیت اسلامی از ایام قدیم وجود داشت و هنوز هم در تعلیمات	وظایف خصوصی و مقصود محصلان از تحصیل
--	--

قدیم ما وجود دارد و البته در علوم نظری سودمند است .

منظور از تحصیلات عالیه و یا نتیجه‌ی که از آن عاید می‌شد ورود در زمره طبقات عالیه اجتماع بود و چون در امر تحصیل در تمدن اسلامی وضع طبقاتی مطلقاً مؤثر نبود هر کس از هر طبقه و در هر وضع اجتماعی و اقتصادی که بود ، چون از راه تحصیل علوم عالیه بمقامات بلند علمی می‌رسید طبعاً در جزء طبقات عالی درمی‌آمد و با امراء و وزراء و رجال کشور معاشرت و آشنایی می‌یافت و در جامعه نفوذ شدید حاصل می‌کرد و اگر در کارهای دولتی وارد می‌شد می‌توانست منصب‌های مهمی از قبیل قضا و وزارت و صاحب دیوانی رسائل و یا دیوانهای دیگری از قبیل دیوان عرض یا دیوان برید یا دیوان استیفا و نظایر این مشاغل را بدست آورد و یا اگر بتألیف و ایجاد آثار سودمندی توفیق یافت مورد تشویق سلاطین و رجال بزرگ و وزراء و امراء قرار گیرد و با اهداء کتاب خود بدانان جوایز و صلات بزرگ دریافت دارد و ازین راه بتحصیل ثروت نایل شود . گروه بزرگی دیگر مطلقاً بهیچیک ازین نتایج هم متوجه نبودند و این گونه اغراض را بعنوان غایت بالعرض از تحصیلات خود نگاه می‌کردند و غایت بالذات در نظر اغلب آنان تبحر در علوم ادبی و حکمی و دینی و اطلاع بر اسرار مکنونه بوده است و با چنین منظور و مقصود است که آنهمه مردان فاضل و دانشمندان صاحب اثر در تمدن اسلامی ایران تربیت می‌شده و ظهور می‌کرده‌اند .

۴ - تعلیمات عالیّه جدید در ایران

مراد از تعلیمات عالیّه جدید تعلیم مواد علوم بنا بر روش اروپائیان بوسیله استادان اروپائی یا استادان ایرانیست که زیر دست آنان در اروپا و ایران تربیت یافتند . رابطه علمی ایران با اروپا در اوایل دوره قاجاریه موانعی داشت که از آنجمله دوری راه و نبودن وسایل کافی برای سهولت درآمد و شد میان ایران و ممالک مرقی اروپای آن روزگار بود و دیگر وجود دو مملکت وسیع روسیه تزاری در شمال و امپراطوری عثمانی در مغرب ایران بود که در حکم دو مانع طبیعی از راه خشکی برای ارتباط ایران و اروپا محسوب می گردید و فقدان وسایل دریایی هم مانع ایران در استفاده از راههای دریایی بود .

نخستین رابطه علمی و فنی ایران و اروپا بر اثر احتیاجات نظامی از دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ ه .) میان ایران و فرانسه حاصل گردید . در آن ایام ناپلئون کبیر برای دست یافتن بر هندوستان خود را نیازمند استفاده از خلیج فارس و راههای ایران می دانست و بهمین سبب هیأتی نظامی بریاست ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۷ میلادی مطابق با ۱۲۲۱ هجری قمری مأمور ایران کرد . وی ضمن کارهای خویش از افسرانی که با خود داشت برای تشکیل نظام جدید در ایران استفاده کرد و سه مرکز تعلیمات در تهران و تبریز و اصفهان تشکیل داد . مرکز تعلیمات تبریز با مساعدتهای خاصی که عباس میرزا نایب السلطنه می کرد وسعت و اهمیت بیشتری داشت و مخصوصاً برای تربیت مهندسین نظامی بروش اروپائیان باب تعلیمات جدید ریاضی را در ایران گشود لکن چنانکه می دانیم مأموریت ژنرال گاردان در ایران دیری نپائید و کار تعلیماتی

هیأت او نیز تعطیل شد (۱).

سه چهار سال بعد از این اقدام، عباس میرزا نایب السلطنه اولین محصل اعزای را برای آموختن علوم و فنون عالیه جدید در سال ۱۲۲۵ هجری قمری و سپس چندتن دیگر را برای آموختن فنون طبیعی و ریاضی و طب و اسلحه سازی بریاست کلنل دارسی بخرج دولت ایران (هریک در سال پانصد اشرفی) به انگلستان فرستاد (۲). بدین ترتیب توجه بتعلیمات عالیه جدید در ایران آغاز گردید و مسلماً اگر عباس میرزا نایب السلطنه زمان می یافت با روشنی ذهن و علاقه خاص بترقی و پیشرفت، این کار را تعقیب می کرد و بنتایج بهتری می رسید لکن فوت نابهنگام او ازین امر پیش گیری کرد تا دور سلطنت به ناصرالدین شاه و وزارت او بزرگترین مرد روشن فکر و مترقی ایران در عهد قاجاریان یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر (متولد در حدود سال ۱۲۱۳ و مقتول بسال ۱۲۶۸ هجری) رسید.

امیر کبیر ضمن اصلاحات مختلف و بسیار مهمی که در پیش گرفت تأسیس یک مدرسه عالی را برای آموختن علوم و فنون جدید نیز وجهه همت قرار داد. ازین راه «مدرسه دارالفنون» که بتقلید از پلی تکنیک های اروپا ایجاد گردیده بود، تأسیس شد. مقصود امیر کبیر از تأسیس دارالفنون «تعلیم و تعلم علوم و صنایع» بود و تصمیم باین کار بزرگ را در سال ۱۲۶۶ گرفت و ساختمانی تحت نظر میرزا رضا مهندس باشی در تهران با یک سال وقت در میان «ارگ سلطانی» تهران بنا کرد. فکر ایجاد دارالفنون در ایران برای امیر کبیر بعد از مسافرت او بروسیه (۱۲۴۴ هجری) و دیدن مدارس فنی و صنعتی و نظامی آنجا پیش آمد و او بعد از آغاز بنای مدرسه، فرمان داد تا از اطیش و پروس معلماتی برای آموختن فنون جدید انتخاب و استخدام شوند. در فرمانی که امیر برای

تأسیس

مدرسه دارالفنون

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، مرحوم سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵،

ص ۱۱۳. ۲- سبک شناسی - مرحوم بهار، جلد ۳، چاپ اول ص ۳۴۱.

ژان داوید (Jean David) عضو سفارت ایران در سن پترزبورگ بمنظور استخدام معلمان فرستاد باو دستور داد که «شش نفر معلم با سر رشته صاحب وقوف برای مکتب - خانه پادشاهی که در دارالخلافه تهران بنا شده است» از مملکت نمسا (اتریش) و پروسا (آلمان) تا مدت شش سال اجیر کند و تا مبلغ چهار هزار تومان برای مقرری آنها و برای هریک از آنها به جهت مخارج آمدن و رفت مبلغ چهارصد تومان قرار بدهد و قراردادی درین باب مبادله کند. این فرمان را امیر در شوال ۱۲۶۶ هجری امضاء کرد^(۱). شش معلم که امیر دستور استخدام آنان را داده بود برای معلمی پیاده نظام، توپخانه، هندسه، علم معادن، طب و جراحی و تشریح، و سواره نظام بوده است. بدین ترتیب ملاحظه می شود که مقصود امیر از ایجاد دارالفنون تعلیم فنون نظامی و ریاضیات و طبیعیات و طب و معدنشناسی بوده و بیشتر جنبه نظامی داشته است و بهمین سبب امیر در مکتوبات دیگر خود به ژان داوید آن را «مدرسه نظامیه» نیز نامیده است.

در سال ۱۲۶۸ هفت تن معلم پیاده نظام و توپخانه و مهندسی و سواره نظام و طب و جراحی و علم معدن و داروسازی به ایران رسیدند و در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاول ۱۲۶۸ با یکصد شاگرد از شاهزادگان و فرزندان امراء و اعیان رجال شروع بکار کردند و عده ای از اروپائیان دیگر را هم که بسمت های معلمی و مستشاری در ایران کاری کردند به همکاری برگزیدند و آنها بتدریس موادی از قبیل جغرافیا، زبان فرانسه، ریاضیات، طب و موسیقی و امثال اینها مبادرت کردند. از جمله همین دسته اخیر شلیمر (Schlimer) هلندی مؤلف «فرهنگک طبی» معروفست. عده ای از علمای ایرانی و ارمنی هم برای تدریس علوم ادبی و زبان روسی و امثال اینها بکارگماشته شدند و بدین ترتیب مدرسه دارالفنون با داشتن معلمین برگزیده بکار خود شروع کرد^(۲).

۱ - میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۴۰ - ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲ - این اطلاعات بیشتر مأخوذست از کتاب «میرزا تقی خان امیرکبیر» از مرحوم

عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۵۵ - ۱۶۲.

مدرسه دارالفنون بی تردید منشأ تحول فکری و علمی و ادبی مهمی در ایران گردید و آنرا باید پایه تمام تعلیمات عالیّه جدید در ایران و محل تربیت بزرگترین رجال فرهنگی اواخر دوره قاجاریه و وسیله قاطع برای پراگندن علوم و اطلاعات جدید و زبانها و ادبیات اروپائی (مخصوصاً فرانسوی) در ایران اواخر عهد قاجاری و اوایل دوره مشروطیت شمرد.

بعد از آنکه عده‌ای از جوانان ایران بتدریج در مدرسه دارالفنون تعلیم یافتند تأسیس مدارس عالیّه جدید دیگری در ایران میسر گردید. از آنجمله در سال ۱۳۱۷ هجری قمری

تأسیس
مدارس عالیّه

مدرسه علوم سیاسی از طرف وزارت امور خارجه با عده‌ای معلمان اروپائی و ایرانی تأسیس شد و در سال ۱۳۱۸ قمری مدرسه فلاحت بریاست یک کارشناس بلژیکی از طرف اداره خالصه دایر گردید.

در همین حال ضمن توسعه‌ی که در بعضی از رشته‌های تعلیماتی دارالفنون حاصل می‌گشت برخی از آنها از مدرسه مذکور جدا شده و اداره و سازمان مستقل یافت. از آنجمله قسمت طب تکمیل گشت و بنام مدرسه عالی طب و داروسازی دایر شد و قسمت‌های نظامی آن بصورت «مدارس عالی نظام» درآمد.

در سال ۱۲۹۷ شمسی برای تربیت معلمین شایسته مدرسه‌ی بنام دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد که چندی بعد یعنی در سال ۱۳۰۷ شمسی با داشتن عده‌ای از معلمان اروپائی و ایرانی با صورتی نوین عنوان دارالمعلمین عالی یافت و مبنای تعلیمات عالیّه کشور، در علوم و ادبیات گردید.

دنبال این حوادث فرهنگی در سال ۱۳۱۳ شمسی دانشگاه تهران تأسیس شد که امروزه پانزده دانشکده دارد و دانشگاه‌های دیگر کشور نیز مانند دانشگاه آریامهر و دانشگاه تبریز و دانشگاه مشهد و دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه ملی تهران و دانشگاه اصفهان باضافه چندین مدرسه عالی فنی و صنعتی و حرفه‌ی بدنبال آن تا این روزگار بتدریج تشکیل یافته‌اند.

-۲-

تاریخ علوم در ایران

۱- وضع علوم در عهد پیش از اسلام

در باره تاریخ علوم در ایران کهن (پیش از ساسانیان) با آنکه سابقه علم در ایران می توان از پاره‌ی اشارات اوستا و اخباری که در داستانهای ملی ایران و یا آثار مؤلفان خارجی مانند هرودوت و دیگران، آمده است استفاده کرد، ولی برای ذکر اطلاعات روشن در این باب بهتر آنست که از دوره شاهنشاهی ساسانی (۲۲۶ - ۶۵۲ میلادی) یعنی عهد پختگی و کمال تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام آغاز کنیم زیرا اگرچه باغلبه اسلام بر ایران مقدار بسیاری از اسناد مربوط بفرهنگ و تمدن ایران پیش از اسلام یا بکلی از میان رفت و یا دگرگون شد، با اینحال از باقی مانده اطلاعاتی که در آثار ملل قدیمه و احیاناً در منابع عربی و فارسی دیده می شود می توان اطلاعات سودمندی در باره علوم آن عهد بدست آورد.

در دوره ساسانی ریاضیات و نجوم توجه بسیاری شده است. وجود زیج‌هایی از قبیل زیج شهریار (زیجگ شتریار)، و رصد‌هایی که مورد تقلید گروه بزرگی از منجمان اسلامی قرار گرفته است، و پیشرفت فوق العاده ایرانیان در اوایل تمدن اسلامی در ریاضیات و نجوم و هیأت، و ترجمه کتابهایی در همین علوم و فنون از پهلوی دلیل بارز ترقی ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است.

صاعد اندلسی^(۱) در «طبقات الامم» می گوید: از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب و احکام نجوم و علم تأثیر کواکب در عالم سفلی، و آنانرا در باب حرکات کواکب رصد‌های قدیم بوده و روشهای گوناگون در مسائل فلکی داشته اند و یکی از

۱ - صاعد بن احمد الاندلسی التغلبي مورخ و ادیب محقق متولد ۴۲۰ هـ. در قرطبه

مؤلف «جواسع اخبار الامم» و «مقالات الملل والنحل» و «طبقات الامم» و غیره.

آنها طریقه‌یست که ابو‌معشر جعفر بن محمد بلخی زیج خود را بر آن ترتیب داد و در آن زیج گفت که آن طریقه علمی سابق ایران و سایر نواحی است . . . ابو‌معشر مذهب ایرانیان را در تنظیم ادوار عالم ستوده و گفته است که اهل حساب ایران و بابل و هند و چین و اکثر امم که معرفت با حکام نجوم دارند متفقند که درست‌ترین ادوار دوریست که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی العالم» نامیده‌اند و علمای عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» می‌گویند .

صاعد اندلسی باز در دنبال این مطلب می‌گوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند و یکی از آنها کتابی است در صورتهای درجات فلک منسوب به زرتشت و دیگر کتاب «جاماسپ» است .

از این دو کتاب که نام برده‌اند ترجمه فارسی دومین کتاب که مسلماً از ترجمه عربی آن گرفته شده در دست است .

شواهد مختلف ثابت می‌کند که معلومات نجومی ایرانیان که در آنها بر مبانی اطلاعات چینی و کلدانی و یونانی تحقیقات جدیدی افزوده شده بود ، در اواخر عهد ساسانی وسعت بسیار داشت .

در پاره‌ی از کتب پهلوی اصطلاحات فراوان علمی موجود است و این اصطلاحات که غالباً قابل تطبیق بر اصطلاحات فلسفی یونانی خاصه ارسطو است می‌رساند که در مراکز دینی زرتشتی مانند مراکز مسیحی ایران به توجه خاص بحکمت یونانی وجود داشته است :

از جمله بهترین کتابهایی که بکسب این اطلاعات یاوری می‌کند کتاب «شکند گمانیک و یچار» تألیف مردان فرخ‌اور مزد داتان است (چاپ *Père de Menasce* بتاریخ ۱۹۴۵ میلادی) که در کلام مزدیسنا و رد بر عیسویت نوشته شده است .

علاوه بر این در کتب حکمای بزرگ اسلامی اشاراتی بروشها و عقاید خاص فلسفی

ایرانی مانند « حکمت خسروانی » و فلسفه متداول میان مانویان و غیره داریم که همه آنها قابل مطالعه و تحقیق اند .

ابن حزم متکلم و فیلسوف اندلسی می گوید که : محمد بن زکریای رازی قول بقدماء خمسة : یعنی خالق ، نفس کلی ، هیولی اولی ، مکان مطلق یا خلاء ، زمان مطلق یا دهر را از زرتشتیان گرفته است ^(۱) و باز اومی گوید که اعتقاد مشهور زرتشتیان بر آنست که خالق عالم یعنی « اورمزد » و ابلیس یعنی « اهرمن » و « گاه » یعنی زمان و « بجای » یعنی مکان و خلاء و « توم » یعنی جوهر یا هیولی یا خمیره ، پنج قدیمند . مسعودی در التنبیه و الاشراف (ص ۹۳) نیز همین مطلب را ذکر می کند . این اطلاعات و همچنین مطالعه دقیق در مبادی فلسفی شیخ اشراق : شهاب الدین سهروردی ابوالفتح یحیی بن حبش (مقتول بسال ۵۸۷ هجری) و تصریح او باینکه قسمتی از نظریاتش مبتنی بر حکمت خسروانی است ، و مخصوصاً با توجه با اصطلاحاتی که از حکمت ایران پیش از اسلام اخذ کرده است ^(۲) شیوع روش خاصی از حکمت را در ایران پیش از اسلام که بدبستانهایی نیز تقسیم می شده است ثابت می کند .

نظریه ها و دستورها و اصطلاحات پزشکی و ستور پزشکی (بیطاری - دام پزشکی) که از هوسپارم نسک و نیکا ذوم نسک (از جمله بیست و یک نسک اوستای دوره ساسانی) در کتاب دینکرت نقل شده خصوصاً قابل توجه است . و اطلاعات دقیقی در باره پزشکی در ایران پیش از اسلام بمانده و این البته غیر از اطلاعات علمی دقیقی است که در میان علمای عیسوی سریانی زبان ایرانی در باره علم طب وجود داشته و بعد از این در باره آن بحث خواهیم کرد . در کتاب سوم دینکرت رساله کوچکی راجع بطب نقل شده که مسلماً از یک منبع عهد ساسانی گرفته شده و نویسنده این رساله

۱ - رجوع شود به « رسائل فلسفیه لمحمد بن زکریا الرازی » گرد آورده (Paul Kraus)

چاپ مصر ۱۹۳۹ ، ص ۱۹۱ پیعد . ۲ - تاریخ ادبیات ایران - دکتر صفا ، جلد

۲ ، ص ۲۹۷ - ۳۰۵ .

بیماری جسمانی و روحانی را از یکدیگر تمیز داده و در برخی از معالجات جسمانی مداوای روحانی را لازم دانسته است و این درست یادآور اصطلاح «طب الابدان و الانفس» در کتب اسلامی است و نیز یادآور روش پزشکان گنبدیشاپور است که برای پزشک علاوه بر اطلاع از طب و طبیعیات، فراگرفتن مطالبی را در باره حکمت و «علم النفس» لازم می دانسته اند.

برخی از کتب طبی که در عصر ترجمه و نقل علوم، بزبان عربی در آمد از مؤلفات سریانی یا پهلوی تألیف علمای ایرانی بوده است و علاوه بر کتب طبی در الفهرست ابن الندیم نام کتابهای متعدد دیگری در علوم مختلف از قبیل: ستور پزشکی، کشاورزی، امراض و معالجات مرغان شکاری، تعلیم و تربیت کودکان، آیین جنگ و نظایر اینها ذکر شده که در آن عصر بزبان عربی ترجمه کرده بودند.

در همان حال که میان زرتشتیان و مانویان و مزدکیان و زروانیان عهد ساسانی روش ها و طریقه های خاص در علوم عقلی و حکمی و کلامی رواج داشت یک جریان علمی بسیار نیرومند از سرحدات غربی شاهنشاهی ساسانی بجانب ایران پیش می آمد و آن نفوذ و پیشرفت عقاید و نظرها و آثار علمی یونانی است که با شیوع مسیحیت و رواج زبان سریانی یعنی زبان رسمی عیسویان نسطوری ایران توأم بود. متخرجان مدرسه^۱ ایرانیان^(۱) رها^(۲) که پیش از قرن پنجم میلادی در آن شهر تشکیل یافته بود در تمام قرن پنجم و ششم میلادی با قوت تمام سرگرم ایجاد کلیساها و حوزه های تدریس در بسیاری از شهرهای داخلی ایران بودند. ازین مدارس عیسوی ایران عالمان بزرگی مانند نرسی مجذوم (Narsès le Lepreux) مؤسس مدرسه نصیین و فرهاد (Aphradate) رئیس دیر مارمتی^۱ در موصل و مارآبای اول (Mar Aba I) جاثلیق سلوکیه برخاستند. از آن

۱ — Ecole des Perses .

۲ — شهر رها (Edessa یا Orfa) از شهرهای

سواحل علیای فرات که از اواخر قرن دوم میلادی مرکز مهم مسیحیت شد و زبان سریانی در کلیسای آن بجای زبان یونانی بکار میرفت .

میان از پولوس ایرانی (*Paulus Persa*) رئیس حوزه ایرانی نصیبین کتابی مشتمل بر بحث در باره منطق ارسطو بسریانی در دست است که برای خسرو انوشیروان نوشته. از سایر معلمان این مدارس مذهبی و علمی مردان دیگری مانند ابراهیم مادی (*Abraham Le Mède*)، برهاد بشابای کرد (*Berhadbechaba le kurde*)، مربابا گندیشاپوری (*Mar Papa de Beit Lapat*)، پولوس پسر کاکی کرخه‌بی (*Paul fils de Kaki de Karka*)، معنا بیت اردشیری (*Maana de Beit Ardachir*) و امثال آنان را نام برده‌اند که غالباً تألیفات بسریانی در انواع علوم عقلی داشته‌اند.

ذکر همه مراکز علمی عیسویان که در آنها تألیف کتب علمی بزبان سریانی یا ترجمه کتابها از یونانی و پهلوی بسریانی رایج بود در اینجا مقدور نیست لکن از آن میان اشاره مختصری بشهر گندی شاپور که در حوزه‌های مسیحی ایران «بیت لابات» (*Beit Lapat*) خوانده میشد لازمست. این شهر در مشرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر قرار داشت و در عهد شاپور دوم ملقب به «هویه سُنبا» یعنی ذوالاکتاف (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) سی سال پایتخت او بود و در همین حوزه است که از ترکیب شیوه‌های پزشکی یونانی و ایرانی و هندی، روشی که از هر سه آنها کاملتر بود بوجود آمد. شهرت علمی گندی شاپور تا مدتی از اوایل دوره اسلامی هم باقی بود و از اواسط قرن دوم هجری ببعد بتدریج علماء و معلمان مسیحی آن به بغداد منتقل شدند و در آنجا بتعلیم علوم پرداختند و پزشکی را بمحصلان مسلمان یا عیسوی که در آن شهر اجتماع می‌کردند آموختند^(۱).

از مهمترین معلمان گندی شاپور که در پزشکی و داروسازی، حوزه درسی در بغداد ایجاد کردند باید کسانی مانند جرجیس پسر بختیشوع و بختیشوع پسر وی، و ابویزد چهار بخت و پسرش عیسی، و ماسویه و پسرش یوحنا، و شاپور پسر سهل را نام

۱ - رجوع کنید به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ سوم،

بریم که تألیفات آنان پایه‌های اساسی علم طب در تمدن اسلامی است.

نهضت علمی
عهد انوشیروان

مطلب مهمی که از حیث تاریخ علم در ایران قبل از اسلام قابل توجه است آنکه در عهد انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) بنا بر میل و اراده او نهضت علمی زورمندی در

ایران پیدا شد. وی که بنا بر نقل آکاکیاس فلسفه را از اورانوس طیب و فیلسوف آموخته بود بعالمان و حکیمان و مترجمان و ادیبان توجهی خاص داشت و هریک را بکاری می‌گماشت چنانکه بولس ایرانی را مأمور تألیف کتابی در منطق ارسطو کرد و با وساطت جبرائیل دُرُستبد (drust - pat یا drudhistpat یعنی وزیر یا رئیس بهداری) در سال بیستم از سلطنت خود پزشکان گندیشاپور را گرد آورد تا بطریق سؤال و جواب کتابی در علم طب بنویسند و استفاده او از برزویه پزشک در ترجمه کتابهای هندی و معاشرت حکیمانه او با بزرگمهر بُختکان خود مشهور است.

از اتفاقات مساعد علمی در دوره آن شاهنشاه، پناه جستن هفت تن از دانشمندان مشهور یونان است که از بیم تعصب یوستی نیانوس امپراطور روم شرقی به ایران آمدند و بفرمان خسرو بمهربانی پذیرفته شدند. این حکیمان پیروان شیوه نوافلاطونی بودند و انوشیروان شخصاً با بعضی از آنان خاصه پریسکیانوس (Priskianus) مباحثاتی داشت و از پرسشها و پاسخهای آن دو کتابی ترتیب یافت که اکنون ترجمه ناقصی از آن بلاتینی در کتابخانه سن ژرمن - پاریس بعنوان « حل مسائلی در باره مشکلات خسرو پادشاه ایران »^(۱) موجود است. این کتاب شامل بحث‌های مختصری در مسائل مختلف روانشناسی، وظائف الاعضاء، حکمت طبیعی، نجوم و تاریخ طبیعی است.

غیر از مراکز مسیحی که گفته شد در دوران ساسانی مراکزهای علمی دیگر برای انواع خاصی از علوم مخصوصاً ریاضیات و طب وجود داشته است. این مراکز سنت‌های علمی خود را در دوره اسلامی مدتها ادامه دادند و از جمله آنها یکی اهواز

است که در اواسط قرن دوم نوبخت اهوازی بزرگترین منجم و ریاضی‌دان آن زمان و پسرش خُرشاذماه از آن برخاستند. دیگر شهر مرو بود که ربیع طبری و ماشاءالله بن اثری دو تن از بزرگترین مؤلفان ریاضی ایران در اوایل قرن دوم هجری در آن حوزه تربیت شدند و خصوصاً ماشاءالله بعد از مهاجرت به بغداد جزو استادان بزرگ ریاضی در آن شهر محسوب گردید^(۱).

۱ - راجع به همه مسائل مربوط به جریان عاوم و مراکز علمی ایران در دوران پیش از اسلام رجوع کنید به کتاب دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی تألیف نگارنده این اوراق، تهران ۱۳۳۰؛ و به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، ج ۱ چاپ سوم ص ۱۷ - ۲۶.

۲ - تاریخ علوم در عهد اسلامی ایران

ترجمه علوم

با اطلاع از مقدمات گذشته معلوم می‌شود که در ایران پیش از اسلام علوم بمراحل بسیار مهمی از ترقی ارتقا یافته و دارای مراکز متعدد زرتشتی و عیسوی و مانوی و جز آنها شده بود که در آنها دانشمندی از قبیل منطق، نجوم، ریاضیات، طب، داروسازی، طبیعیات، فلسفه و کلام مورد مطالعه بوده است و علمای همین مراکزند که اولاً با غلبه عرب بتدریج زبان خویش را از پهلوی و سریانی به عربی برگرداندند و کتابهای خود را بدان زبان تألیف کردند و ثانیاً بعضی از آنان بی‌غداد رفتند و بدان شهر نیز مرکزیت علمی دادند. بعبارت دیگر ظهور خیره‌کننده اختر علم در تمدن نو ساخته اسلامی محصول عرب و حکومت‌های عربی نبود بلکه عده‌ای از مراکز علمی ایران و شمال عراق و سوریه که همه از سالیان دراز وجود داشتند با غلبه عرب و شیوع زبان عربی تدریجاً تغییر زبان دادند و وضعی را ایجاد کردند که بعدها موجب گمراهی محققان در عربی دانستن آنها گردید.

بعد از تشکیل دولتهای اموی و عباسی طبعاً گروهی از عالمان ایرانی بمراکز قدرت یعنی پایتخت‌های ممالک اسلامی، روی نهادند. توجه واقعی حکومت اسلامی به علوم و علما از عهد بنی عباس و تحت تأثیر مستقیم و انکار ناپذیر رجال و خاندانهای ایرانی آغاز شد و تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در دستگاه‌های خلافت بغداد و امارتهای داخلی ایران از قبیل خوارزمشاهان و آل بویه و سامانیان و زیاریان و دیلمیان و غزنویان بنهایت قوت رسید ولی از آن پس در عهد تسلط قبایل و غلامان تورانی نژاد آسیای - مرکزی و مغول و تاتار ضعیف و سست شد.

در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری مترجمان ایرانی پهلوی زبان یا سریانی زبان

و نیز مترجمانی که از سوریه و شمال عراق می‌آمدند و احیاناً گزارندگان نبطی و هندی کتب بسیار در مسائل مختلف علمی از قبیل منطق و کلیات حکمت و علم نبات و حیوان و معادن و هیئت و علم اعداد و هندسه و موسیقی و فلاح و طب و بیطار و جز آنها بزبان عربی نقل کردند و همین امر خود مقدمه آنهمه تألیفات علمی در زبان پارسی گردید. منابع مهم مترجمان دوره اسلامی اکثراً آثار علمی بزبان پهلوی و یونانی و هندی و نبطی بوده است.

از بزرگترین مترجمان ایرانی که هر یک از آنان بیکی از زبانهای سریانی و یونانی و پهلوی و هندی آشنا بودند و نقل کتب علمی را بزبان عربی وجهه همت قرار دادند چند تن را در اینجا نام می‌بریم:

جورجیس بن بُختیشوع گُندی شاپوری که ریاست بیمارستان آن شهر را برعهده داشت و در عهد خلافت منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هجری) چندی در بغداد بسر برد، وی علاوه بر ترجمه بعضی کتب طبی سریانی و عربی کتابهایی نیز بسریانی در علم طب تألیف کرد که مهمتر از همه الکُنْشاش بود. خاندان بُختیشوع مدت‌ها در بغداد ریاست اطباء را برعهده داشته و غالب آنها خود مترجم کتب یا مشوق مترجمانی دیگر بوده‌اند.

روزبه پارسی معروف به ابن‌المقفع (مقتول بسال ۱۴۲ هجری) که اساساً مترجم کتابهای ادبی و تاریخی پهلوی بزبان عربی بوده است. یک ترجمه معروف از کتابهای منطق ارسطو که بزبان پهلوی درآمده بود از او باقی مانده است که بعضی آنرا به پسرش محمد نسبت می‌دهند.

نوبخت اهوازی و پسرش ابوسهل خُرشاذماه هر دو از مترجمان قرن دوم هجری بوده و کتب ریاضی را از زبان پهلوی بزبان عربی نقل می‌کرده‌اند. خاندان نوبختی مدت‌ها بکار ترجمه ریاضی و ایجاد تألیفات در ریاضیات و در علم کلام مشغول بوده‌اند. عمر بن فرّخان طبری از ریاضی‌دانان و منجمان بزرگ بوده و در خدمت خاندان

برمکی و فضل بن سهل وزیر مأمون و خود مأمون بسر می برده است و عده‌ای از کتابهای ریاضی را بامر مأمون بعربی ترجمه کرد.

ابراهیم قناری و پسرش محمد که هردو از منجمان و ریاضی دانان بزرگ بوده و از نخستین کسانی هستند که در تمدن اسلامی از کتب ریاضی هندی استفاده و آنها را بزبان عربی ترجمه کرده‌اند. محمد بن ابراهیم قسمتی از مجموعه نجومی سیدهانثا (Siddhanta) را بعربی درآورده و به «السند هند الکبیر» موسوم ساخته است (وفات او در ۱۸۳ هجری اتفاق افتاد). السند هند تا عهد مأمون در نجوم مورد استفاده بود تا محمد بن موسی الخوارزمی (متوفی در اوائل قرن سوم) آنرا تلخیص کرد و زیج خود را بابعضی تصرفات و وارد کردن قسمتی از اصول ایرانی و یونانی بر مبنای آن ترتیب داد.

مترجمان دیگری هم از میان ایرانیان در قرنهای دوم و سوم و چهارم سرگرم کار نقل علوم بزبان عربی بودند که از میان آنها مهمتر از همه یوحنا بن ماسویه گنبدیشاپوری و خاندان او؛ و موسی بن خالد الترجمان مترجم قسمتی از ستة عشر جالینوس؛ و حنین بن اسحق مترجم کتب طبی و پسرش اسحق مترجم بزرگ کتب فلسفی؛ و عیسی بن چهار بخت گنبدیشاپوری ناقل بعضی از رسائل جالینوس؛ و علی بن زیاد تمیمی مترجم زیج شهریار از پهلوی هستند.

در قرن چهارم و پنجم چند مترجم بزرگ ایرانی سرگرم نقل کتابهایی در رشته‌های طب و فلسفه و نجوم بعربی بوده‌اند که بعضی از آنها اهمیت وافری در کار خود دارند. از جمله آنان یکی ابوالخیر بن خمار است که در اوایل قرن پنجم هجری درگذشت؛ زندگانی او بیشتر در خوارزم و غزنین بسر آمد. وی در طب از بزرگان عهد خود بود و از جمله مترجمان بزرگ سریانی بعربی شمرده می‌شود.

دیگر ابوریحان بیرونی خوارزمی ریاضی دان بسیار مشهور قرن پنجم هجری است که چند کتاب ریاضی و طبی هندی را از زبان سانسکریت بعربی درآورد.

زحمات مترجمان مذکور و عده زیادی از مترجمان دیگر که از بلاد عراق و شام

می آمده اند مانند حُبَیْش بن الحسن الدمشقی و قُسْطَاطِین لُوقَا ؛ و مَتّی بن یونس و نظایر آنان موجب شد که مقدار کثیری کتابهای علمی یونانی و سریانی و پهلوی و هندی بزبان عربی ترجمه شود و در دسترس دانشمندان و طالبان علم قرار گیرد .

تشویق خلفای بغداد و خاندانهای وزارت و امارت ایرانی نژاد که در بغداد یا در نواحی مختلف ایران وجود داشتند عده فراوانی را بمطالعه و تحقیق و تعلیم و تعلم این کتابها وادار کرد و در نتیجه بسرعتی زیاد مسلمانان با علوم عقلی و نظری قبل از تمدن اسلامی آشنایی یافتند و بزودی در غالب آنها صاحب نظر گردیدند .

بدون تردید و بی هیچگونه تعصب یا خروج از دایره تحقیق باید گفت که سهم ایرانیان در این مراحل مختلف زیاد و قابل توجه بود . هم مشوقین بترجمه و نقل و ایجاد علوم و هم عده زیادی از مترجمین آنها و دانشمندان و مشتغلین بعلوم از ایرانیان بوده اند و آنها هستند که علوم عقلی را در تمدن اسلامی پی ریزی کردند و نگهبانی نمودند و به پیش بردند و هنگام توقف نیز از حفظ آن خودداری ننمودند .

نتیجه فعالیتهایی که در قرن دوم و سوم و چهارم برای نقل علوم اوائل بتمدن اسلامی صورت گرفت آن شد که عده زیادی از ایرانیان در رشته های مختلف علوم عقلی هریک بنحوی وارد شوند و آثاری از خود برجای نهند .

ارزش عمده کار این علما در آنست که توانستند با استفاده از منابع مختلف و اتکاء بر آنها علوم را از آنچه در نزد یونانیان یا ایرانیان پیش از اسلام معمول بود بیشتر وسعت بخشند و سپس تجارب و تحقیقات خود را بر آنها بیفزایند و بالنتیجه در رشته های مختلف علمی ترقیات و پیشرفتهایی ایجاد نمایند .

ترجمه کتابهای متعدد این علما از حدود قرن دوازدهم میلادی ببعد بزبان لاتین و تداول آنها در مدارس اروپایی باعث شد که پیشرفتهای علمای ایرانی دانشمندان اروپا را نیز در پیش بردن علوم بجانب ترقی و تکامل یآوری کند و مقدمه کار آنان را برای ترقیات علمی قرون جدید فراهم سازد .

برای آنکه در رشته‌های مختلف علوم و حکمت ذکری از ایرانیان که عبرتی یا فارسی کتابهائی نوشته‌اند بشود بهتر آن می‌دانیم که در هریک از ابواب علوم جداگانه سخن گوئیم. فقط ذکر این نکته لازم است که علمای ما غالباً مردمی «جامع» یعنی عالم بعلوم مختلف بوده و در شعب علمی عهد خود اطلاعات و آثاری داشته‌اند و بنابراین ممکن است نام آنان در بابهای مختلف تاریخ علوم تکرار شود.

دو دسته از علوم بیش از همه شعب دیگر علمی مورد توجه مسلمانان و ایرانیان دوره اسلامی قرار گرفت: طب و ریاضیات، و بهمین جهت نخستین دانشمندان بزرگ اول در این رشته‌ها و سپس در سایر ابواب علوم عقلی ظهور کردند.

علم طب باعث اصلی و اساسی توجه مسلمانان بعلوم عقلی گردید بدین معنی که احتیاج خلفای عباسی و امرائی که در بغداد گرد آمده و غالباً ایرانی بوده‌اند موجب شد که اطبای گندیشاپور

علم طب در دوره اسلامی

یعنی بزرگترین مرکز علم پزشکی ایران در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی پایتخت اسلامی خوانده و بکارگمارده شوند. این پزشکان که غالباً حوزه تدریسی در گندیشاپور داشتند بعد از انتقال ببغداد حوزه درسی خود را نیز بآن شهر منتقل می‌کردند و از این راه به پایتخت حکومت اسلامی یکنوع مرکزیت علمی می‌بخشیدند. از نخستین معلمان و مؤلفان علم طب در پایتخت حکومت اسلامی جورجیس بن بُختیشوع و یوحنا بن ماسویه گندیشاپوری و بعضی دیگر از همشهریان آنان هستند که طب را بنا بر روش گندیشاپور تدریس و تعلیم می‌کردند و بعد از این دسته دور تعلیم و ترجمه و تألیف به افرادی مانند حنین بن اسحق رسید که تربیت اصلیش در اسکندریه یعنی مرکز علوم یونانی و طب بقراطی و جالینوسی بود.

از حنین بن اسحق العبدادی (متوفی ۲۶۴ هـ.) علاوه بر ترجمه‌های متعدد معروف دو کتاب طب بنام کتاب العین (در تشریح و معالجات چشم) و کتاب المسائل در مطالب عمومی علم طب باقی است.

تا اوایل قرن سوم هجری کار عمده‌ای که مستقیماً بوسیلهٔ مسلمانان ایرانی در طب صورت گرفته باشد مشهود نبود، در این اوان نخستین پزشک بزرگ ایرانی که اولین رکن از ارکان چهارگانهٔ علم طب را تألیف کرده ظهور نمود و او ابوالحسن علی بن ربّین طبری است؛ پدرش سهل از ریاضی دانان بزرگ ایرانی بود که در مرکز معروف علمی مشرق ایران (که از اواخر دورهٔ ساسانی ببعد معروفیت داشت) یعنی مرو تربیت یافته بود و ترجمهٔ بعضی از کتب ریاضی را عبری باو نسبت می‌دهند. علی بن ربّین مدتی در مازندران سمت دبیری مازیار بن قارن (مقتول بسال ۲۲۴ هجری) را داشت و بعد از اسارت و قتل او بی‌غداد رفت و سمت دبیری المعتمد یافت و بتألیف کتابهایی مبادرت نمود که مهم‌تر از همهٔ آنها کتاب فردوس الحکمة است که بسال ۱۹۲۸ میلادی طبع شده. ابن ربّین در تألیف کتاب خود از اطلاعات ایرانیان و هندوان و یونانیان در مسائل مختلف استفاده کرد و به جمیع مباحث علم طب و داروشناسی در آن توجه نمود و بهمین سبب کتاب او اولین کتاب جامع طبّی شمرده شد که بزبان عربی در تمدن اسلامی و بوسیلهٔ مسلمانان تألیف گردید.

بعد از ابن ربّین نوبت تألیف و تعلیم در علم طب به چند تن از اطباء بزرگ و سرانجام به محمد بن زکریای رازی پزشک و فیلسوف بزرگ ایران (متوفی بسال ۳۱۱ هجری) رسید، ارزش کار محمد بن زکریا در آنست که با روش تجربی خود که همه جا بکار می‌برد توانست راههای جدیدی در معالجات بچوید و امراض و داروهای تازه‌ی را کشف کند یا مورد آزمایش قرار دهد و بعبارت دیگر مطالب تازهٔ سودمندی بر اطلاعات پزشکان بزرگ قدیم بیفزاید یا بعضی از اشتباهات آنانرا جبران کند. از مهمترین آثار او نخست کتاب الحاوی است که از قرن چهارم ببعد همواره از امهات کتب طب شمرده میشده است. این کتاب در حکم دائرة المعارف بسیار مفصلی از علم طب اسلامی است که بسبب تفصیل بسیار تمام مجلدات سی گانهٔ آن موجود نیست - بدین معنی که از ترجمهٔ لاتین آن ۲۵ جلد و از متن عربی آن در حدود نیمی از کتاب در دستست.

این کتاب را شاگردان رازی بعد از او از روی یادداشتهای وی مرتب و از مسوده خارج کردند. الحاوی کاملترین و جامعترین اطلاعات علم طب را تا عهد مؤلف در برداشت و همین جهت دومین رکن از ارکان چهارگانه علم طب در تمدن اسلامی شمرده شد. دیگر از کتب مشهور رازی در علم طب کتاب المنصوری یا طب المنصوری در ده جزو است که در قرون وسطی چند بار بزبان لاتین نقل و بعد بدفعات چاپ شده است. چند کتاب دیگر هم از رازی در علم طب موجود است که معروفتر از همه کتاب الشکوک در ذکر ایراداتی بر جالینوس و دیگر کتاب من لایحضره الطیب است حاوی دستورهای سهل الوصولی برای معالجات و دیگر کتاب بُرء الساعه متضمن معالجات سریع برای امراض.

بعد از محمد بن زکریای رازی از میان بزرگترین پزشکان قرن چهارم هجری باید نام علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضدالدوله دیلمی را ذکر کرد. وی شاگرد پزشک بزرگ ایرانی ابوماهر موسی بن سیار قی بوده است. وفات اهوازی بسال ۳۸۴ هجری اتفاق افتاد و چون بر دین زرتشتی باقی مانده بود او را مجوسی گفته اند. از کتاب مشهور او کامل الصناعة معروف به الطب الملکی یا کُنْشاش عضدی نسخ بسیار در دست است و چند بار بطبع رسیده. این کتاب بیست مقاله دارد که در تمام ابواب علم طب بتفصیل نوشته شده و پیش از قانون کاملترین کتاب در فن طب شمرده میشد و بعد از تألیف کتاب قانون هم همواره جزو کتب مهم مورد مطالعه و استفاده اهل فن بود، این کتاب بلاتینی ترجمه شده و آن ترجمه چند بار بطبع رسیده است.

از پزشکان بزرگی که در قرن چهارم شهرت عمده‌ی در مشرق ایران داشته ابوسهل مسیحی جرجانی (عیسی بن یحیی) معاصر و دوست و بقولی یکی از استادان بوعلی در طب بوده و در دربار آل مأمون در خوارزم زندگی می کرده است تا در حدود سال ۴۰۳ هنگامی که به همراه ابن سینا از بیم سلطان محمود غزنوی از بیابان خوارزم بطرف خراسان می رفته در آن بیابان درگذشت. کتاب مشهور او «المائفة فی الصناعة الطیبة» کتابیست

بزرگ حاوی تمام ابواب طب در صد فصل و ازو غیر ازین کتابها و رسالاتی در طب و حکمت باقی مانده است .

آخرین پزشک بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری که مسلماً یکی از پزشکان بزرگ جهان شمرده می شود ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ هجری) است . آغاز زندگانی او در بخارا گذشت و سپس به خوارزم رفت و در سال ۴۰۳ از بیم سلطان محمود غزنوی به خراسان و گرگان گریخت و از آنجا به ری و اصفهان مسافرت نمود . در همدان وزارت شمس الدوله دیلمی یافت و آخر کار در اصفهان ندیم علاء الدوله کاکویه (متوفی ۴۳۳) شد و سرانجام در یکی از سفرهای خود بهمدان درگذشت و در همان شهر مدفون گشت و اینک مقبره با شکوه وی که بیاد بود هزاره تولد او از طرف انجمن آثار ملی در سال ۱۳۳۲ شمسی ساخته شده هم آنجاست . ابوعلی بن سینا در انواع فنون حکمت و شعب آن دست داشت و تألیفاتی در غالب آنها پدید آورد . اهمیت او در علم طب در آنست که طب اسلامی را به منتهای کمال رسانید و بآن نظم منطقی و جنبه علمی کامل داد . از او رسالات و کتب متعدد در علم طب باقی مانده که از همه مهمتر کتاب القانون فی الطب است در پنج قسمت که در آن همه مسائل علم طب و تشریح و داروسازی و داروشناسی را مطرح کرده است و از آن تمامی یا باجزاء ترجمه های متعددی بلاتینی شده که چندین بار بطبع رسیده است و بسبب اهمیتی که در میان مسلمین یافته بود شرحهای متعددی بر آن نگاشته و تلخیصهایی از آن ترتیب داده اند . از ابن سینا رساله معروفی در کیفیت شناختن نبض بنام رساله نبضیه یا رگشناسی بزبان فارسی باقی مانده است و تحریر رسالات دیگری را در طب پفارسی بنام جودیه و تشریح و معرفت سموم و غیره بوی نسبت داده اند .

یکی از پزشکان نیمه دوم قرن چهارم بنام ابوبکر یا ابو حکیم اجوبینی (یا : اخوینی) بخاری، که شاگرد ابوالقاسم مقانعی و او شاگرد محمد بن زکریای رازی بود، کتابی در طب بنام هدایة المتعلمین فی الطب دارد که نسخی از آن در دست است . این همان کتابیست

که نظامی عروضی در چهار مقاله خود آنرا از کتب وسط یعنی متوسطات در علم طب شمرده و در شمار کتابهای آورده است که بعد از مجملات خوانده میشد.

ازین پس تألیف کتابهای در طب و داروشناسی بزبان فارسی معمول گشت و ایرانیان علاوه بر آنکه کتابهای معتبری در طب بزبان عربی می نوشتند سعی می کردند تألیف کتبی را نیز در این فن بزبان فارسی بر عهده گیرند.

از جمله کتابهای که در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم نوشته شده الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی الهروی در ذکر ادویه مفرده بترتیب حروف معجم است. نسخه منحصرا این کتاب در کتابخانه وین موجود و بخط اسدی طوسی شاعر بزرگ قرن پنجم است که در سال ۴۴۷ هجری استنساخ کتاب را باتمام رسانید.

مهمترین کتب فارسی طب در آغاز قرن ششم بدست سید اسمعیل جرجانی بزرگترین پزشک آن عهد نوشته شده است. ولادت این دانشمند در ۴۳۴ در گرگان و وفاتش بسال ۵۳۱ در مرو اتفاق افتاد. اهمیت او در علم طب از دو جهت است: اول آنکه او بعد از ابن سینا نخستین کسی است که در آثار خود همه مباحث علم طب را چنانکه قدما می اندیشیده اند با تحقیقات و مطالعات جدید مورد مطالعه قرارداد و دیگر از آن باب که مهمترین آثار طبی را در زبان فارسی پدید آورده و جمیع مباحث مربوط بعلم پزشکی را در آن کتب مورد بحث و تحقیق قرار داده و بسیاری از اصطلاحات پارسی را در این علم که تا آن عهد وجود داشت در کتب خویش جمع کرده است. کتاب او «ذخیره خوارزمشاهی» است که از ارکان طب شمرده می شد و مفصل ترین و جامع ترین کتاب طب بزبان فارسی است، این کتاب در دوازده مجلد است که هر کتاب خود بچند باب و فصل تقسیم می شود و همه ابواب طب و تشریح و ادویه مفرده و مرکبه را شامل است.

از کتابهای دیگر سید اسماعیل «خفای علائی» در دو مجلد و «الاغراض الطبیه»

ملخص از ذخیره، و کتاب یادگار است که همه در شمار بهترین کتب طب بزبان فارسی شمرده شده است.

حملات مغول و تاتار که از سال ۶۱۶ هجری آغاز شده و همه فلات ایران را بقتل و غارت و ویرانی و بدبختی دچار ساخته بود پایه‌های تمدن ایرانی را متزلزل کرد و بر اثر این تزلزل در اساس دانشها و علوم ایرانی طبعاً در همه ممالک اسلامی، که همواره از محصول کوششهای ایرانیان در مسائل علمی و عقلی استفاده می‌کردند، انحطاط بسیار آغاز شد. با این حال در ایران بعد از مغول تعلیم علم طب ادامه یافت و مخصوصاً توجه بکتاب قانون و نوشتن شرحهای بر آن و مختصراتی از آن و باز شرح آن مختصرات رواج داشت.

بر روی هم باید دانست که خدمات ایرانیان به پیشرفت فن طب در عالم علم قابل توجه و شایان ستایش است. عظمت این خدمت بیشتر در حوزه علمی گندیشاپور مشهود است و با آنکه دیگر اعمام مسلمان غالباً حق تقدم علمی ایرانیان دوره ساسانی و اوایل عهد اسلامی را در مسائل علمی فراموش کرده و یا عمداً مورد غفلت قرار داده‌اند، برای آنها قول القفطی در اخبارالحکماء بهترین حجت است که می‌گوید: «اطبای گندیشاپور قوانین علاج را بمقتضای امزجه بلاد خود مرتب و مدون می‌کردند تا آنجا که در علوم شهرت یافتند و بعضی علاج آنانرا بر یونانیان و هندوان برتری می‌دادند، زیرا ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و بر آنچه قبلاً استخراج شده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آنها ترتیب دادند و نیز دستورها و قوانینی برای آنها که حاوی مطالب تازه و نیکو بود پدید آوردند تا آنجا که در سال بیستم از پادشاهی انوشیروان (= ۵۵۰ میلادی) پزشکان گندیشاپور بامر شاه گرد آمدند و بین آنان پرسشها و پاسخهایی جریان یافت که ثبت شد و این امری مشهور است»^(۱).

همین مجاهدات را در باره یافتن کیفیت شناختن بیماریها و راههای جدید معالجات

جسمانی یا نفسانی و پیدا کردن داروهای جدید از راه تجربه و آزمایش و امثال این امور پزشکان دوره اسلامی ایران هم ادامه دادند. عده‌ای از بیماری‌های مختلف جسمانی را هم ایرانیان کشف کرده و یا بیشتر از پزشکان قدیم شناخته‌اند مانند سرخک و آبله و کوفت (سیفلیس) یا بعضی از امراض چشم و سیاه سرفه و همچنین بسیاری از طرق معالجه امراض و عمل جراحی در باره بعضی از آنها نیز از ابداعات آنان است.

امری که به ایرانیان فرصت مطالعات عمیق و تجارب ممتد در مسائل طبی داد وجود بیمارستانها در ایران دوره ساسانی و بتقلید از آن در ایران دوره اسلامی بود مانند بیمارستان گندیشاپور و بیمارستان ری و بیمارستان عضدی بغداد و امثال آنها. این بیمارستانها علاوه بر آنکه مرکز تداوی بیماران بود محل تعلیم پزشکی و تجربه و آزمایش شاگردان طب نیز بوده است.

بیمارستانهای ایرانی در دوره‌های اخیر جای خود را بدارالشفاهای داده بود که از آنها علاوه بر معالجه بیماران برای تعلیم پزشکی نیز استفاده می‌شده است معذک کلمه «بیمارستان» در لغت عرب بهمان معنی فارسی خود استعمال شد.

از شعب بسیار مهم پزشکی علم داروشناسی بود که آنرا بعربی داروشناسی «الصیدله» می‌گفتند. در داروشناسی هم سهم اساسی و واقعی

در تمدن اسلامی با ایرانیان بوده است. از جمله قدیمترین داروشناسان تمدن اسلامی که اطلاعات مرکز علمی گندیشاپور را ببغداد انتقال داد شاپور بن سهل گندیشاپوری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) بود که بقول ابن‌الندیم در الفهرست صاحب بیمارستان گندیشاپور بوده است، وی کتاب مشهور خود را بعربی بنام کتاب الاقربادین در بیست و دو باب نوشت. این کتاب در بیمارستانها و دکانهای عطاران و داروفروشان مورد استقبال بود و در اواخر قرن سوم و تمام قرن چهارم و پنجم و قسمتی از قرن ششم از آن در دکانهای دارو فروشی و بیمارستانهای بغداد و ایران استفاده می‌کردند تا اقربادین ابن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰) جای آنرا گرفت.

در همین اوان کتابهای مشهور دیگری هم بوسیله اطباء بزرگی که قبلاً نام آنان را برده‌ایم در باره ادویه مختلف یا بعضی داروها یا خاصیت داروهای معین بصورت رسالات مستقل تألیف می‌شد و علاوه بر این هریک از پزشکان بزرگ که کتابهای مفصلی در طب بوجود می‌آوردند فصلی از کتاب خود را به ادویه مفرده و مرکبه تخصیص می‌داده‌اند.

تألیف کتابهایی در داروشناسی بزبان فارسی هم بعد از رواج ادب پارسی در ایران معمول شد و از جمله مهمترین آنها کتاب الابنية عن حقائق الادوية است که ابو منصور موفق بن علی هروی در قرن چهارم یا پنجم تألیف کرد و نام ۵۸۵ دارو را در آن آورد. نام این کتاب را پیش ازین هم دیده‌ایم.

آخرین کتاب بسیار معتبر در داروشناسی بفارسی کتاب تحفه حکیم مؤمن تألیف محمد مؤمن حسینی پزشک شاه سلیمان صفوی است.

داروهائی که در کتب داروشناسی قدیم و جدید ایرانی یاد شده از مجموعه اطلاعات یونانیان و ایرانیان و هندوان فراهم آمده و بعدها بتدریج اسامی و اطلاعات جدیدی بر آنها افزوده شده است، این داروها به نباتی و حیوانی و معدنی تقسیم می‌شده و خواص و منافع هریک معلوم بوده است. بعضی از داروهای شیمیائی را هم کسانی مانند رازی، که در علم کیمیا راه تجربه و کشف چیزهائی مانند الکل و زیت الزاج و سفیداب سرب را پیموده بود، متداول کردند.

در خاتمه این مقال باید گفت که ایرانیان در بيطاری کتبى داشتند و این علم را بزبان پهلوی « ستور پزشکیه » می‌نامیدند و کتبى در این باب بزبان پهلوی وجود داشت که در دوره اسلامی بعربی ترجمه شده و ابن النديم در الفهرست بدانها اشاره کرده است.

در اینجا موقع نیست که خدمات ایرانیان را در علم تشریح و کحالی (چشم پزشکی) و داروشناسی و بيطاری بتفصیل مورد بحث و مطالعه قرار داد و فقط باید گفت که خدمات ایرانیان در تمام این ابواب بعالم انسانیت در کتب مفصل مذکور و قابل تقدیر و ستایش است.

افزودن این نکته نیز در اینجا لازم است که غالب کتب پزشکی ایرانی و اسلامی که ارزش و اهمیت آنها در میان مسلمین محرز گردیده بود بوسیله مترجمان بزرگ لاتین مانند ژراردوس کرموننسیس (*Gérardus Chrémonensis*) و نظایر او یک یا چند بار بلائین نقل و بعد از شیوع چاپ طبع شده و در قرون وسطی مورد استفاده پزشکان و دانشجویان این فن در اروپا قرار گرفته بود تا با تکامل فن پزشکی و ظهور روشهای جدید از آنها استغنا حاصل گردید .

با نفوذ و شیوع روش اروپائیان در فن پزشکی که از اواخر قرن سیزدهم هجری در ایران صورت گرفت اشتغال بکتاب طب قدیم عربی یا فارسی متروک ماند و اینک کمتر از پزشکان ایرانی هستند که از این سرمایه پرارزش قدیم خود در معالجات استفاده کنند و در دانشگاههای تهران و شیراز و مشهد و اصفهان و تبریز علم طب بنا بر روش ممالک غرب و با توجه بکتاب مؤلفین اروپا یا ترجمه های آنها تعلیم می شود و اطلاع از طب قدیم ایرانی و اسلامی جز از راه تعلیم تاریخ طب برای دانشجویان حاصل نمی گردد .

در دنباله طب و داروشناسی باید متوجه این نکته بود که ایرانیان در علوم دیگر طبیعی نیز فعالیت و آثار سودمندی داشته اند .

علوم طبیعی

از این میانه به علم المعادن (زمین شناسی) و علم الحیوان (حیوان شناسی) و علم الحشائش (گیاه شناسی) و علم الکیمیا (شیمی) توجه زیادتری می نمودند و این توجه علاوه بر آنکه بذات علوم مذکور رأساً صورت می گرفت برای بدست آوردن یا شناختن داروها و درحقیقت برای تکمیل اطلاعات در علم صیدله (داروشناسی) نیز بوده است .

کار ابوریحان بیرونی خوارزمی (متوفی بسال ۴۴۰ هجری) در کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر بیشتر متوجه تحقیق در خواص و توصیفات طبیعی هریک از اجسام و حتی شناساندن وزن مخصوص آنها بوده است . اوزان مخصوصی که ابوریحان برای عناصر مختلف داده با آنچه امروز می شناسند تفاوت عمده ای ندارند . در علم حیوان شناسی و گیاه شناسی استفاده طب بیشتر صورت می پذیرفت . از جمله مهمترین کتب در باره

حیوان شناسی کتاب « طبایع الحیوان و خواصها و منافع اعضائها » از عیبدالله بن جبرائیل (از آل بختیشوع) بوده که بسال ۴۵۰ هجری در گذشته است .

در اینجا نباید یک تألیف قابل توجه را در اطلاعات مختلف علوم طبیعی از نظر دور داشت و آن قراضة طبیعیات از ابوسعید محمد بن محمد الغامی است . این کتاب فارسی بر طریق سؤال و جواب در باره مسائل طبیعی در چهار فصل نگارش یافته است، فصل اول در مسائل حیوانی و فصل دوم در مسائل نباتی و فصل سوم در مسائل معدنی و فصل چهارم در مسائل نوادر .

یک کتاب دیگر بنام رسالة الشبكة بفارسی در دست داریم از ابوحاتم مظفر بن اسمعیل اسفزاری (متوفی پیش از سال ۵۱۵ هجری) ریاضی دان و دانشمند بزرگ آخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری که نماینده ناطقی از میل ایرانیان بتحقیق در باره مسائل جدید علمی است . این کتاب را اسفزاری در باره جوهری که صورت آن مانند شبکه‌ی مجوف بود (شیء اسفنجی) نوشته و در آغاز آن شرحی از آن جسم داده است، این جسم را از میان اجسام نباتی بیرون آورده بودند و بصورت استوانه‌ی بوده و تجاویف مدور و مستطیل داشته است .

در علم کیمیا (شیمی) ایرانیان از اواسط قرن دوم هجری شروع بکار کردند . در تواریخ علوم عده‌ی از رسائل را در علم کیمیا بیک شخص افسانه‌ی بنام جابر بن حیان نسبت داده‌اند و گویا این رسائل منسوب به او را اخوان الصفا (جمعیت سری علمی قرن چهارم) نوشته باشند . بهر حال علم کیمیا در اوایل کار منحصر بوده است باطلاعاتی که مسلمین از راه ترجمه کتب یونانی بدست می‌آوردند و کار دقیق در آن صورت نمی‌گرفت تا در اواخر قرن سوم بوسیله ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری) فیلسوف و پزشک و طبیعی دان بزرگ ایران کار اساسی و دقیق درباره آن شروع شد .

تحقیقات و مطالعات و تجارب رازی در علم کیمیا بحدی علمی و دقیق است که

باید او را بزرگتر از همه* کسانی دانست که در تمدن اسلامی در این باب کار کرده‌اند . کتبی که ابوریحان بیرونی در رساله* « فهرست کتب محمد بن زکریای رازی » در علم کیمیا باین دانشمند نسبت داده بسیار و از آنجمله است : المدخل التعليمی ، علل المعادن ، اثبات الصناعة ، کتاب الحجر ، کتاب التدبیر ، کتاب الاکسیر و غیره . نگاهی بعنوانین همین چند رساله نشان می‌دهد که رازی مسائل مختلفی را از علم شیمی در رسالات کیمیای خود مورد توجه قرار داده بود . از نتایج تجارب و تحقیقات رازی در علم کیمیا کشف جوهر گوگرد ، زیت الزاج و الککل (الکحل) است .

دیگر از مؤلفان بزرگ کیمیا در ایران قاضی ابوالحسن عبد الجبار بن احمد الهمدانی (متوفی بسال ۴۱۵) بوده . از آثار او رساله فی علم الکیمیا مشهور است .

از ابوالحاکم محمد بن عبد الملک الصالحی الخوارزمی الکافی رساله‌ای در دست است بنام ، عین الصناعة وعون الصناعة که در حدود سال ۴۲۵ هجری عربی نوشته بود . کتاب او بزبان فارسی ترجمه شده و این هر دو متن بانضمام ترجمه انگلیسی طبع گردیده است . ابوعلی سینا دانشمند بزرگ قرن پنجم هجری ضمن علوم مختلفی که بدانها توجه داشت بعلم کیمیا هم متوجه بود و چند رساله درین صنعت ازو باقی مانده است مانند : الاکسیر ، الکیمیا ، الدرالمکنون و الصناعة العالیة .

در ذیل این شرح باید یادآور شویم که غالب حکما و دانشمندان معمولاً در آثار بزرگ فلسفی و حکمی خود مبحث خاصی را ببحث درباره کلیات علوم طبیعی « حکمت طبیعی » چه بفارسی و چه بعربی اختصاص می داده‌اند .

اهمیت ایرانیان در علوم ریاضی بی تردید بسیار زیاد است .
ریاضیات
 در دوره پیش از اسلام خاصه در عهد ساسانی ریاضی دانان و منجمان ایرانی در فن خود پیشرفتهای قابل توجهی داشته‌اند . در این باب قبلاً بحث کرده‌ایم و اکنون بهتر آنست که بذکر کارهای مهم ایرانیان دوره اسلامی بپردازیم .
 در آغاز دوره بنی عباس همینکه منصور دوانیقی متوجه منجمین شد و خواست

از وجود آنان در دستگاه خود استفاده کند به ایرانیان روی آورد و آنان را نزد خود برد. در شمار این بزرگان اشخاصی مانند ماشاءالله بن اثری از حوزه مرو و نوبخت از اهواز و ابراهیم بن حبیب الفزاری مترجم کتاب سید هانتا از هندی بعربی و مؤلف «السند هند الکبیر» و اولین سازنده اصطرب در تمدن اسلامی بوده‌اند.

این ریاضی دانان و کسانی که بعد از آنان شروع بکار کردند اهمیتشان بیشتر در آنست که فقط مانند یونانیان بجنبه نظری علم ریاضی نگاه نکرده‌اند بلکه جنبه عملی آنرا هم مورد عنایت قرار داده‌اند. علاوه بر این ریاضی دانان ایرانی در دوره اسلامی بمنابع مختلفی درین علم دسترس یافتند که از زبانهای یونانی و پهلوی و سریانی و هندی بوسیله مترجمان معروف قرنهای دوم و سوم و چهارم بدست آنان رسیده بود. اینست که کارهای آنان در علوم ریاضی همواره کاملتر و بهتر از یونانیان و همه طبقاتی بود که پیش از آنان تألیفاتی بوجود آورده بودند.

بسیاری از ریاضی دانان ایرانی عهد اسلامی مانند ابومعشر بلخی و محمد بن موسی خوارزمی و ابوریحان بیرونی و خیام نیشابوری و غیاث الدین جمشید کاشانی مسائل جدید مهم و راههای کاملاً تازه در نجوم و ریاضیات نشان دادند که پیش از آنان سابقه نداشته است.

مهمترین حوزه علمی که در دوره اسلامی بوسیله ریاضی دانان ایرانی ایجاد شد حوزه بغداد است که چنانکه میدانیم از عهد منصور بعد مدت‌ها مرکز مهم علوم عقلی در تمدن اسلامی بوده است. نخستین کاری که در این حوزه مهم برای ریاضیات شروع شد چنانکه گفته شد نقل عده زیادی از کتابهای ریاضی از زبانهای یونانی و پهلوی و هندی و سریانی بعربی است. بدینوسیله همه کارهای منجمان و ریاضیون بزرگ ملت‌های قدیم یونانی و ایرانی و هندی و سریانی بعربی درآمد و مایه کار برای کسانی شد که میخواستند در علم ریاضی کار کنند. از اولین مترجمان معروف ریاضی: ثوفیل رهاوی (Théophile d'Edesse) و خاندان نوبختی، عمر بن فرخان طبری، ابوالحسن علی بن زیاد

التمیمی ، ابویحیی البطریق ، ابراهیم بن حبیب الفزاری و پسرش محمد ، اسحق بن حنین ، قُسطابن لوقا البعلبکی ، حجاج بن یوسف بن مطر ، ثابت بن قرّة الحرّانی و پسرش ابوسعید سنان ، یوحنا القُسطّ و هلال بن ابی هلال حِمّصی را باید نام برد . نتیجه کار این مترجمان آن شد که در قرن سوم و چهارم در بغداد و چند مرکز از بلاد ایران ریاضی دانانی مطلع در ابواب مختلف پیدا شوند و آثار مشهوری برجای گذارند .

با کار ابراهیم و پسرش محمد فزاری آشنائی مسلمانان با علوم ریاضی هند و حتی شاید استعمال ارقام هندی آغاز گردید و زیجهایی بنا بر روش هندوان بوجود آمد . با کارهای مترجمانی از قبیل نوبخت و فرزندش ابوسهل خرشاذماه و علی بن زیاد تمیمی آشنائی مسلمانان با ریاضیات ایرانی تسهیل شد . مترجمانی که کتب ریاضی یونانیان و اسکندرانیان را بعربی ترجمه می کردند همه رسالاتی که در علوم مختلف نجوم و هیئت و سایر علوم ریاضی وجود داشته توجه نمودند .

از میان ریاضیون قدیم ایرانی در دوره اسلامی نخست احمد بن عبدالله الحاسب المروزی (متوفی بسال ۲۲۰) است که از آثارش کتاب الابعاد والاجرام و کتاب زیج در دست است . بعد از او نوبت به ابوعبدالله محمد بن موسی الخوارزمی معاصر مأمون عباسی میرسد ، وفات او را در حدود ۲۳۲ هجری نوشته اند . وی از بزرگترین علمای ریاضی دنیای قدیم و کسی است که اثر او در تمدن اسلامی و مراکز علمی اروپا از قرن ۱۲ میلادی ببعد آشکارست . مؤلفان لاتین او را (*Alkhorism*) نامیده اند ، و کتاب حساب او ، که اصل عربی آن از میان رفته ولی ترجمه لاتینی آن که در قرن دوازدهم میلادی صورت گرفته در دست است ، اثر بیّنی در شناساندن حساب هندی مسلمین بدنایای مسیحی داشته است . وی در تکمیل علم جبر و مقابله سهم بزرگی در میان علمای عالم دارد . کتاب معروف او بنام کتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابله است که بوسیله ژرار دوس کرموننسیس (*Gérardus Chrémonensis*) بلاتینی درآمده و بعدها بانگلیسی نیز نقل یافته و چاپهایی از اصل آن نیز شده است . در این کتاب خوارزمی راه حل معادلات درجه

اول و دوم و دستور در باب چهار عمل اصلی و جذر و اربعه متناسبه و سطوح اجسام را نشان داده است. اسم «جبر» در زبان اروپائی از همین کتاب محمد بن موسی خوارزمی گرفته شده است و این کتاب تا قرن ۱۶ بعنوان مبنای علم جبر و مقابله در اروپا تدریس و تحصیل میشده است.

بعد از خوارزمی از میان علمای بزرگ ریاضی باید اسم ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی (وفات در حدود ۳۰۹ هـ.) را یاد کرد که شرحی بر کتاب الاصول بطلمیوس نوشته که در دست است و اندکی جلوتر از محمد بن کثیر الفَرَغانی در باره اسطرلاب مطالعات سودمندی کرده و دو رساله اودرین باب و همچنین کتاب او در اصول علم نجوم با ترجمه های لاتین موجود است.

از جمله دانشمندان بزرگ ایران در قرن سوم بنی موسی بن شاکر خراسانی یعنی محمد و احمد و حسن پسران موسی (که خود در علم هندسه استاد بود) معروفند. از میان آنان محمد کار دقیقی در باره مخروطات کرده و کتابی در این باب تألیف نموده که موجود است، وفاتش بسال ۲۵۹ اتفاق افتاد.

در همین اوان ابو عبدالله محمد بن عیسی ماهانی از ماهان (کرمان) بر هندسه اقلیدس و برخی از آثار ارشمیدس شرح می نوشته و در علم جبر مطالعات عمیق میکرده است چنانکه معادلاتی از جبر بنام او مشهور شده بود.

عمر بن فرخان الطبری معاصر مأمون علاوه بر شرحی که بر کتاب الاربعه بطلمیوس (*Quadri Partitum*) داشته چند کتاب در هیئت و نجوم نوشته که غالب آنها موجود است مانند رساله‌ای در احکام نجوم و کتاب جوامع الاسرار و کتاب مدخل القیصرانی در احکام نجوم.

از میان منجمان این دوره ابوالعبس الصیمری (از صیمره یعنی مهرگان کدک یا مهرجان قدیم) بنا بر روش ایرانیان در باره علم نجوم و احکام آن کتاب بنام اصل الاصول تألیف نموده بود که نسخه‌ای از آن در دست نگارنده است. ابوالعبس در

سال ۲۷۵ هجری فوت کرد .

معاصر او ابومعشر الفلکی جعفر بن محمد بلخی (متوفی بسال ۲۷۲ ه .) از جمله بزرگترین رجال علوم ریاضی و نجوم در قرن سوم است . از میان کتابهای متعدّدش در حدود ۱۲ کتاب اکنون در دست است مانند : قرانات الکواکب ، کتاب الادوار ، کتاب الاصل ، مقدمه علم نجوم و احکام تحاویل سنی العالم و غیره .

ابوالوفا محمد بن محمد بوزجانی (۳۲۸-۳۸۷) از بوزجان نیشابور ، تحصیلات خود را در خراسان انجام داد . وی از مترجمان مشهور کتب ریاضی از یونانی به عربی و از جمله مؤلفان بزرگ عهد خود است و اختصاصش بیشتر در نجوم و هندسه و مثلثات و علم جبر و مقابله بوده است و علاوه بر تألیفات که می کرده بسیاری از کتب علمای قدیم ریاضی را شرح نموده بود مانند آثار دیوفانتوس (*Diophantos*) و هیپارخس (*Hipparchos*) و کتاب محمد بن موسی خوارزمی را که هر سه در جبر بوده است . هفت جزء از شرح او بر کتاب المجسطی بطلمیوس در دست است و علاوه بر آنها : کتاب الهندسه و کتاب الکامل از تألیفات او باقیست .

ابوالفتح محمود بن محمد بن قاسم الاصفهانی از مشاهیر مترجمان و ریاضی دانان قرن چهارم است وی ترجمه کتاب المخروطات آپولونیوس (*Appolonius*) را که پیش از او هلال بن هلال حصی و ثابت بن قره حرّانی قسمتهائی از آنرا ترجمه کرده بودند تکمیل نمود و تفسیر گرانبهای بر آن نوشت که ترجمه‌ی از آن به لاتینی و انگلیسی موجود است . ابوجعفر خازن خراسانی که در اواسط قرن چهارم هجری درگذشت تألیفات متعدّدی در مسائل نجومی و ریاضی داشت و از آن جمله در باره آلات رصد و شرح جزئیات هریک از آنها و کیفیت استفاده از هریک کتابی تألیف کرده بود . مقاله دهم از کتاب الاصول اقلیدس را نیز تفسیر کرده و معادله ماهانی را در جبر بوسیله قطع مخروطی حل نمود .

ریاضی دان بسیار معروف قرن چهارم معاصر عضدالدوله دیلمی و پسرش

شرف الدوله ، ابوسهل و یحیی پسر رستم کوهی (از کوهستان مازندران) بود . وی در حدود سال ۳۷۷ هجری که شرف الدوله رصدخانه خود را تأسیس میکرد منجم مشهوری بود و در همان رصدخانه برصد کردن ستارگان پرداخت ؛ وپکه (Fr . Woepcke) دانشمند معروف فرانسوی قرن نوزدهم بعضی از آثار او را در مقدمه کتاب جبرخیام نقل و بفرانسه ترجمه کرده است . وی درباره حل معادلات بالاتر از درجه دوم کار کرده و نیز زیاداتی بر کتاب ارشمیدس نوشته است .

در اینجا ذکر نام یکی از بزرگترین ریاضی دانان و منجمان قرن چهارم بنام ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سگری (متوفی بسال ۴۱۴ هجری) لازمست ؛ وی در عصر خود و مدتها بعد از دوره خود در تمدن اسلامی شهرت داشته و ازو چندین رساله موجود است که در ابواب مختلف علم هندسه میباشد . از جمله کتب بزرگش یکی تحصیل القوانین الهندسیة ، و دیگر الجامع الشاهی بنام عضدالدوله دیلمی ، و دیگر کتاب المدخل در نجوم ، و دیگر تحصیل القوانین راجع به قوانینی که منجم در استنباط قضایای نجومی بدانها حاجت دارد ، و دیگر کتاب المعانی در احکام نجوم و چند رساله و کتاب دیگر است .

معلم عضدالدوله دیلمی بنام ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر الصوفی الرازی (متوفی بسال ۳۷۶ هجری) مؤلف کتاب بسیار معروف صور الکواکب است که راجع به چهل و هشت صورت از صور فلک البروج نگارش یافته است . این کتاب بنام : الصور - السائیه و کواکب الثابتة نیز مشهور است ، اصل عربی آن چاپ شده و ترجمه فارسی از آن موجود است . عبدالرحمن بن صوفی در علم اصطربلاب نیز کار کرده و رساله‌ای ازو درین فن موجود است .

ابوالحسن کوشیارگیلی (گیلانی) از اجله ریاضیون و منجمان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است ، از آثار او این کتابها باقیست : کتاب الاصطربلاب ، عیون الحقایق در علم احکام نجوم ، مجمل الاصول .

ابونصر حسن بن علی القمی هم از منجمان بزرگ قرن چهارم و معاصر فخرالدوله

دیلمی بوده و کتاب المدخل الی احکام النجوم را در ۳۵۷ هجری تألیف کرده است .
ابوالحسن علی بن احمد نسوی در حدود سال ۴۲۰ کتابی در علم حساب بپارسی
نوشته و همان کتاب را بنام المغنی فی الحساب الهندی بزبان عربی درآورد ؛ و علاوه بر آن
کتابهای دیگری هم در ریاضیات بعربی نوشته که از آن میان کتاب الاشباع را ویدمن
(Wiedemann) به آلمانی ترجمه کرده است .

ریاضی دان و منجم بسیار بزرگ ایران که بی تردید یکی از بزرگترین دانشمندان
جهان باید شمرده شود ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی است که بسال ۳۶۲ در
خوارزم ولادت یافت و بسال ۴۴۰ در غزنین درگذشت . کتب و آثار او متنوع و در
باره طبیعیات ، جغرافیا ، تاریخ ، عقاید و آداب ، نجوم و مسائل دیگر علمی است .
از جمله آثار بزرگ او کتاب قانون مسعودی در نجوم و دیگر کتاب الدستور که هر دو
بعربی است . کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم را در حساب و هندسه و نجوم و هیئت
نخست بفارسی و سپس بعربی نوشته است ، کتاب مقالید علم الهیئة و کتاب الاستیعاب
فی صنعة الاطرلاب در ذکر بهترین طریقه ساختن اطرلاب هم از جمله آثار خوب
او در ریاضی است .

در کتاب ماللهند که ابوریحان آنرا در باره جغرافیا و عقاید و آراء هندوان نوشته
اطلاعات خوبی در باره نجوم و هیئت هندی دیده می شود ، کتاب الاستخراج الاوتار
فی الدائرة و کتاب التسطیح و تبطیح الکور هم از جمله آثار او در مسائل ریاضی است .
کتاب قانون مسعودی او در هیئت و نجوم شامل یازده باب است که هر باب بفصول
متعدد تقسیم میشود . این کتاب حکم دائرة المعارف بزرگی از هیئت و نجوم دارد و در آن
نسبت باطلاعات قدما اضافات بسیار موجود است .

ابوریحان بیرونی طولها و عرضهای جغرافیائی را بدقت اندازه گرفته و در باره
اینکه آیا زمین در دور محور خود میچرخد بحثی مشیع کرده و همچنین بحساب و تحقیق به
روز و شب شما هم قطبی پی برده و نیز وجود قاره‌ی را در نیمکره جنوبی حدس زده است .

از شیخ الرئيس ابوعلی بن سینا (متوفی بسال ۴۲۸) فیلسوف و طبیب بزرگ هم رسالات متعدد در علم ریاضی موجود است و درین فن چنانکه شاگرد او ابوعبید جوزجانی گفته است مطالبی تازه و مسائلی نو داشته است. وی بر هریک از اختصارات هندسه و حساب و موسیقی که در کتاب شفا گنجانیده زیاداتی آورده است و در المجسطی ده شکل در اختلاف منظر ایجاد نموده و در علم هیئت در آخر المجسطی مطالبی که پیش از او دیده نشده بود ذکر کرده و در موسیقی اصولی را که پیشینیان از آن غفلت ورزیده بودند آورده است. بهمین جهات مهمترین آثار او را در ابواب علوم ریاضی باید همان دانست که در کتاب الشفا (جزء سوم شامل حساب، موسیقی، هیئت) می بینیم. باینحال ابوعلی را رسالات جداگانه‌یی هم در اصول و فروع علم ریاضی هست مانند الزاویه یا تحقیق مبادئ الهندسه، رساله در موسیقی، الفلک و المنازل، فی سبب قیام الارض فی وسط السماء، فی ابعاد الظاهرة للجرام السماوية.

شاگرد ابوعلی یعنی ابوعبید جوزجانی دنباله کار استاد خود را در تألیف کتاب دانشنامه علائی بزبان فارسی گرفته و کتاب ریاضی را، که از روی کارهای دیگر شیخ در همین فن بزبان عربی ترتیب داده بود، بزبان فارسی تحریر نموده و بر کتاب دانشنامه افزوده است.

کار ریاضی دانان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عده زیادی از علمای نیمه دوم قرن پنجم و قرن ششم هجری گرفته و با شوق وافر بتألیف کتب بزبان فارسی و عربی همت گماشتند و از جمله مقدمان آنان یکی بهاءالدین ابوبکر محمد بن ابی بشر الخرقی - المروزی است که ملازم اتسزخوارزمشاه بود و تألیفات متعددی در تاریخ و جغرافیا و علوم ریاضی داشت مانند کتاب منتهی الادراک فی تقسیم الافلاک که قسمتی از آنرا نالینو (Nalino) بطبع رسانیده، و کتاب دیگری از او در دست است بنام التبصرة فی علم الهمیئة که مختصری از کتاب مذکور است و ویدمن (Wiedemann) آلمانی آنرا ترجمه کرده است.

ابوالفتح عبدالرحمن الخازنی غلام ابوجعفر الخازن مانند مالک خود در علوم ریاضی خاصه هیئت و نجوم استاد بود، مهمترین کتاب او زیج سنجری است که نسخی از آن در دست است و کتابی دیگر دارد بنام میزان الحکمة در باره اوزان.

استاد بسیار معروف در علم ریاضی حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری است که ضمناً بسبب ساختن رباعیهای فلسفی خویش در زمره بزرگترین شاعران ایران هم درآمده است. مهمترین کار او شرکت و بست با ابوالعباس لوکری و الخازنی در تنظیم زیج سنجری و نیز اصلاح تقویم شمسی ایرانی در سال ۴۶۷ و ایجاد تقویم جلالی که هنوز هم مبنای سال شماری در ایرانست.

علاوه بر این در همان سال ۴۶۷ خیام بهمکاری ابوالمظفر اسفزاری و میمون - النجیب الواسطی مأمور ایجاد رصدخانه‌ی بنام ملکشاه سلجوقی (متوفی ۴۸۵) گردید. از آثار خیام در علوم ریاضی و علوم نزدیک بآن کتب و رسالات ذیل را باید نام برد: «رساله جبر و مقابله» که مهمترین کتاب ریاضی حکیم است - این کتاب را وپکه (*Fr. Woepcke*) بزبان فرانسوی ترجمه کرده و مقدمه فاضلانیه‌ی در تاریخ علم ریاضی در اسلام بر آن نوشته و با متن عربی کتاب مذکور بطبع رسانیده است.

خیام در رساله جبر خود از کلیه کارهایی که تا عهد او در این باب شده بود جلوتر رفت و رسالات دیگری بنام: شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس و رسالة فی احتیال المقدار الذهب والفضة فی جسم مرکب منهما (در بیان دستور ارشمیدس و ترازوی او برای تعیین اوزان اشیاء با توجه بوزن مخصوص هریک) و غیره نیز باقی مانده است. علاوه بر این خیام رساله‌ی کوتاه در حل یک مسئله جبری بوسیله قطوع مخروطی دارد که در آن بیست و یک قسم معادلات جبری را شمرده و از کسانی که پیش از او قسمتی از انواع معادلات جبری را یافته بودند اسم برده است.

از سخن خیام معلوم میشود که از بیست و یک قسم معادلات جبری که او برشمرده

است ریاضیون پیش از او تنها یازده قسم را حل کرده بودند و او ده قسم دیگر را وضع و حل کرده است .

از عین الزمان قطّان مروزی (۴۶۵ - ۵۴۸) که در طب و ریاضیات و ادبیات سرآمد زمان خود بود یکک اثر ریاضی گرانها باقی است بنام گیهان شناخت در علم هیئت .

از معاصران او ابوحاتم المظفر الاسفزاری با خیام در ایجاد رصد ملکشاهی همکاری کرد و او نیز در علم هیأت و حیل متبحر بود و تصانیف بسیار در ریاضیات داشت . کار مهمش آن بود که ترازوی ارشمیدس را که از روی آن تمیز غش و عیار امکان دارد ساخت و بخزانۀ سلطان سنجر داد .

دیگر از ریاضیون بزرگ قرن ششم ظهیرالدین ابوالحامد مسعود مسعودی غزنوی است . وی دو کتاب عمده بنام کفایة التعلیم و جهان دانش در بارۀ نجوم نوشت .

در دوران حمله مغول بزرگترین کسی که توانست مسند استادی علوم ریاضی را چنانکه در ایران پیش از مغول بود بگیرد و از زوال و انحطاط فوری آن جلوگیری کند خواجه نصیرالدین محمد بن حسن طوسی است . وی بهمان میزان که در حکمت اهمیت دارد در ریاضیات نیز دارای ارزش و اهمیت است . بزرگترین کار خواجه نصیر نوشتن تحریرات ریاضی اوست . رسالات و کتب که پیش از او از زبانهای دیگر عبری درآمده بود غالباً بترجمه تحت اللفظ و بعضی از آنها نامفهوم و محتاج اصلاح و تحریر ثانوی بوسیله یکک ریاضی دان مطلع بود، این کار را خواجه نصیر با مهارت انجام داد و یکک دسته از کتب ریاضی را که برای طالبان علوم در مراحل مختلف تحصیل لازم بود با بیانی روشن و نظم خاص در دسترس آنان قرار داد مثل : شرح کتاب الكرة والاسطوانة ارشمیدس، کتاب تکسیر الدائرة از ارشمیدس ، کتاب مأخوذات ارشمیدس ، کتاب مفروضات ارشمیدس ، کتاب بعد الشمس و القمر از آریسطارخس - (Aristarchos de Samos) ، کتاب المطالع از ابقلاوس (Hypsyklès) ، ترجمه کتاب -

الاکثر از ثاودوسیوس (*Théodose de Bithynie*) و کتاب المساكن و کتاب الايام و الیالی (*Les jours et les nuits*) از همین مؤلف ، کتاب المعطیات (*Les Données*) و اختلاف المناظر (*Traité d'Optique*) و کتاب اصول الهندسه (*Les Eléments de Géometrie*) از اقلیدس ، کتاب اشکال الکریه (*Les Sphériques*) راجع به مثلثات کروی از منلاؤس (*Ménélaos d' Alexandrie*) ، المجسطی از بطلمیوس و کتاب قِطَعِ مخروطات (*Traité des sections coniques*) از آپولونیوس (*Apollonius de Pergamon*) .

زحمانی که محقق طوسی در تنقیح و اصلاح و تحریر آثار ریاضی دانان بزرگ دنیای پیش از خود کشید علوم ریاضی را برای علمای عهد او و کسانی که بعد از او سرگرم مطالعه و تحقیق در ابواب این علم بودند علمی سهل الوصول ساخت و آنان را بی آنکه دچار موانع گوناگون و مشکلات لاینحل شوند از زلال حکمت ریاضی یونانی سیراب ساخت و بعبارت دیگرخواجه همان کار را در علوم ریاضی کرد که ابوعلی سینا پیش از او در حکمت مشاء انجام داد .

کار علمی دیگر خواجه نصیر آنست که توانست با جلب مساعدت هولاکو نواده چنگیز در مراغه رصدخانه‌ی ترتیب دهد و آنرا تا هنگام وفات خود اداره کند و در آنجا کتابخانه معتبری بوجود آورد که مخصوصاً از لحاظ کتب ریاضی بسیار قابل توجه بود ، زیج ایلخانی محصول کار خواجه درین رصدخانه است .

خواجه نصیرالدین طوسی بعلم دیگر از قبیل جغرافیا و فلسفه و طب و کلام هم متوجه و در آنها استاد بود . وفاتش در ۶۷۲ اتفاق افتاد .

در باره رصدخانه مراغه و مخصوصاً آلات رصدی که در آن مورد استفاده قرار میگرفت متصدی امور رصدخانه یعنی مؤیدالدین الدمشقی (همعصر خواجه نصیر طوسی) کتاب سودمندی تألیف نموده که در دست است .

شاگرد خواجه نصیر یعنی علامه قطب الدین محمد بن مسعود شیرازی در عین اطلاع از علوم مختلف ، ریاضی دان و منجم بزرگی نیز بوده و مدتی در خدمت سلطان احمد

تکودار و ارغون خان ایلخانی بسر میزده است .

بعد از مغول علم ریاضی ترقی عمده‌یی نکرد و تنها دورهٔ رونق آن عهد حکومت الغ بیگ تیموری است . وی در سال ۸۲۴ هجری رصدخانه‌یی در سمرقند ایجاد کرد که در آنجا بهمکاری پنج تن از ریاضی دانان بزرگ عصر خویش یعنی : صلاح الدین موسی ، قاضی زادهٔ رومی ، مولانا علی قوشچی ، غیاث الدین جمشید کاشانی و معین الدین کاشانی زیج معروف به زیج الغ بیگی یا زیج سلطانی را تألیف نمود .

بعد از این تاریخ دیگر در ریاضیات همچنانکه در سایر علوم کار اساسی و مهمی انجام نگرفت ولی تعلیم علوم ریاضی و نجوم و هیأت در مدارس معمول و بر همان روش قدیم مستمر بود . در زمان صفویه در اصفهان تدریس و تعلیم ریاضی نیز ادامه داشت و اساتیدی مانند شیخ بهاء الدین عاملی صاحب خلاصه الحساب و کتب دیگر بظهور رسیدند . از اواسط قرن سیزدهم هجری ببعد یعنی از عهد فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ هـ) و پسرش عباس میرزا نایب السلطنه بر اثر احتیاجات جنگی به مهندسین اروپائی تعلیمات مهندسی و ریاضی جدید اروپائی در ایران متداول و پس از آن در مدرسهٔ دارالفنون که در عهد ناصر الدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۴ هـ) تأسیس گردید بنحو منظم تری تدریس شد و اکنون همان اصول که مأخوذ از کتب مؤلفان اروپائی است مورد استفاده و تعلیم است . یکی از اساتید ریاضی در عصر اخیر میرزا عبدالغفار نجم الدوله معلم دارالفنون و مؤلف چند کتاب در این فن است .

بر رویهم باید دانست که کار ریاضیون ایرانی در ابواب مختلف علم ریاضی به پیشرفت این علم در جهان یاوری بسیار کرد . مخصوصاً در دورهٔ اسلامی علمای مختلفی که در خراسان و اصفهان و فارس یا در حوزهٔ بغداد مشغول کار بودند در تکمیل اجزاء مختلف علوم ریاضی زحمت کشیدند و از میان مؤلفان بیشماری که درین فنون ظهور کردند برخی دارای اکتشافات جدید بودند مانند محمد بن موسی خوارزمی و بیرونی و خیام و نظائر آنان که پیش از این ذکر کرده ایم .

مطلب مهمی که باید در باره علوم ریاضی در تمدن اسلامی مورد توجه داشت آنست که بسبب احتیاج و اعتقاد خلفا و سلاطین بعلم نجوم و پیش گوئیهای نجومی و همچنین احتیاجات ریاضی در مسائل دینی و اداری و مالیاتی و اصلاح تقویم و امثال آنها ناگزیر عده‌ای از ریاضیون و منجمین را در دستگاههای خود نگاه میداشته و از آنان عملاً کارهایی می‌خواسته‌اند؛ همین امر باعث شد که ریاضیات در اسلام منحصر به جنبه نظری نماند بلکه فواید عملی هم از آن گرفته شود و شاید بهمین علت بود که ایرانیان اصطربلاب را عملاً و عملاً کاملاً از سابق نمودند و همچنین در کیفیت بکار بردن آلات رصد و ایجاد آلات جدیدی که سابقه نداشته است پیشرفتهای بیشتری از قدمای یونان و هند نمودند.

در اینجا باید یاد آورد که علمای ایران علوم دیگری را از قبیل علم الحیل، علم جراثقال، علم جغرافیا و یا تألیف کتب را در علوم مختلف متنوع بصورت دائرةالمعارف و نظایر این امور هم مورد توجه قرار می‌داده‌اند و اگر ما بیشتر باصول طبیعی و ریاضی در بحث خود اکتفا کرده‌ایم من باب اختصار و فرار از اطاله کلام است.

فلسفه و کلام
در ذیل این مقال لازمست باختصار در باره سیر حکمت در ایران نیز سخن گوئیم. حکمت و فلسفه بنحوی که قدما بدان می‌نگریستند مطلبی جدا از هم نیست بلکه مادر علوم و مبانی و اساس همه دانشهاست و بهمین جهت غالب کسانی که از آنان بنام دانشمندان و علمای رشته‌های مختلف در صحایف گذشته نام برده‌ایم در زمره فلاسفه و حکمای بزرگ ایرانند. بااین حال در اینجا بالاخص در باره فلسفه و سیر آن سخن می‌گوئیم خواه در خارج از نخله‌های مذهبی و خواه در داخل آنها.

حکمت در ایران پیش از اسلام تا آنجا که میدانیم هیچگاه از دین و افکار دینی جدا و مستقل نبود و بهمین جهت در آیین زرتشت موضوع ثنویت در عالم وجود و در خلقت، نبرد بین خیر و شر، پیروزی خیر بر شر بعد از هزاره چهارم و اداره امور

خیر بوسیله عده‌ای از انوار ملکوتی بنا بر ترتب و جودی آنها مطرح بود. در مانویت عنصر نور همواره میکوشد که بر عنصر ظلمت غلبه یابد و اجزاء نور که از عالم ملکوت هستند درین عالم محبوس در میان غواصقند و باید از راه تهذیب و تکامل بعالم ملکوت خود برگردند. پس درینجا هم ثنویتی مبتنی بر یکنوع عرفان وجود دارد. در طریقت زروانی همین ثنویت را می‌بینیم منتهی درین طریقت نوعی گرایش بجانب وحدت است زیرا زمان یا دهر منشاء و مبداء همه وجودهای خیر و شر میباشد.

متأسفانه حکمت مدون و مرتب یونانی و اسکندرانی با همه کتابها و تفسیرها که بمسلمین رسید، از تجلّی افکار فلسفی ایران پیش از اسلام بنحوشدیدی پیش‌گیری کرد با این حال جسته و گریخته در کتب دوره اسلامی ببقایای آن افکار باز می‌خوریم مخصوصاً در آثار محمد بن زکریای رازی و افکار او که تحت تعلیمات استادی بنام ایرانشهری حاصل شده بود؛ و نیز در حکمة الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق و دیگر آثار مشابه وی.

در باره رواج حکمت نو افلاطونی در ایران اواخر عهد ساسانی فعلاً مجال گفت و گوی بسیار نیست علی‌الخصوص که پیش ازین از صفحۂ چهل و ششم ببعد از همین کتاب از علل انتشار این طریقت در ایران سخن گفته‌ایم و اینک بهتر آنست که بیشتر توجه خود را بعهد اسلامی معطوف داریم و درین باره باختصار بحث کنیم:

بعد از آغاز کار ترجمه که پیش ازین گفته، و چنانکه دیده‌ایم سهم عمده در آن کار با ایرانیان بود، پرداختن مسلمین بفلسفه و کتب حکما رواج گرفت. این کار را بیشتر متکلمان اسلامی بنیان نهادند زیرا این فرقه برای اثبات مبانی اعتقادات دینی خود حاجت مبرم بمنطق و استدلال فلسفی داشتند خاصه که متکلمان مانوی و زروانی و عیسوی نسطوری و منوفیزی ایرانی و همچنین مسیحیان سایر ممالک اسلامی از مدتها پیش با چنین روشی آماده کار برای مناقشه با سایر ادیان شده بودند. بهمین علت اساسی و علل و جهات دیگرست که متکلمان اوّلی معتزله نه تنها بقدر حاجت خود بلکه بمقیاس بزرگی از فلسفه

و علوم عقلی دیگر استفاده کرده و در این راه بحد مبالغه آمیزی پیش رفتند و در عین آنکه بکار تحقیق و مطالعه در روشهای فلسفی یونانی سرگرم بوده اند آنها را با عقاید و افکار خویش نیز می آمیخته اند. اینست که حتی آنها که در تمدن اسلامی بمطالعه و تألیف در فلسفه محض معروف شده اند از آمیزش فلسفه و کلام برکنار نمانده و آن دسته نیز که بکلام اشتغال داشته اند هیچگاه از تأثیر افکار فلسفی محض مصون نبوده اند.

بسیاری از متکلمین هستند که ناگزیر باید آنان را در دو صف متکلمین و فلاسفه قرارداد مانند یعقوب بن اسحق کندی و ابوزید البلخی و کعبی و امام فخر رازی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی و حتی خواجه نصیرالدین طوسی و اما در باره فلاسفه بلند مقامی از قبیل ابونصر فارابی و ابوعلی بن سینا بهتر آنست به نظر ابن رشد در کتاب تهافت التهافت رجوع کرد که آن دو را بیشتر متکلم خوانده است تا فیلسوف؛ و فیلسوفانی از قبیل محمد بن زکریای رازی (که میخواست خود را از یوغ ادیان آزاد نگاه دارد)، یا شهاب الدین سهروردی فیلسوف (که ضمن پیروی از عقاید نوافلاطونیان تمایل خود را بجانب فلسفه ایران و بقول خود او خسروانی میچربانید)، از حربه تکفیر آزارها دیدند، یکی از میان رفت و دیگری تنها بعد از حمله مغولان دوباره بر کرسی احترام نشست.

مطلب دیگری که اینجا قابل ذکرست آنکه حکمای اسلام بیشتر بر روش ارسطو و مفسران او می رفته و از نیروی حکمای مشاء خوانده میشده اند اما باید دانست که عقاید و نظرهای آنان همه جا با عقاید و افکار ارسطو وفق نداشت بلکه در موارد مختلف و از آنجمله در کیفیت صدور مفارقات و موضوع فیضان عقل اولی از واجب الوجود بیشتر تحت تأثیر نوافلاطونیانی بود که باتفسیرهای خود بر آثار ارسطو بین افکار او و استادش افلاطون نقاط توافق و وحدتی ایجاد می نمودند. اینست که باید دانست حکمای مشاء ایرانی و اسلامی از جانبی تحت تأثیر تعلیمات ارسطو بودند و از طرفی متأثر از متکلمین معتزله، و بعد از آنها از اشعریه و اسمعیلیه و شیعه اثنی عشریه؛ و از سوی دیگر نادانسته ملهم از عقاید نوافلاطونیان اسکندریه اند و نمیتوان روشهای آنان را ارسطویی محض دانست.

اولین کسی که با چنین تأثیرات شروع بنشر آثار خود در زمینه مسائل فلسفی کرد یعقوب بن اسحق الکنندی (متوفی در حدود سال ۲۵۸ هجری) است که شاگردان متعددی تربیت کرد که از آن میان ابوزید احمد بن سهل بلخی (متوفی بسال ۳۲۲ هجری) در نشر تعلیمات او در ایران خاصه بلاد شرق مؤثر بوده است.

در همان حال فیلسوف معروف دیگری بنام ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری)، که نامش را در زمره پزشکان بزرگ ایران دیده ایم، خود را از طرفی از حکماء مشاء و پیروان ارسطو و از جانبی دیگر از متکلمان خاصه معتزله و اسمعیلیه و باقی خادمان ادیان، برکنار میداشت و با تعلیماتی که از ایرانشهری پذیرفته و مطالعاتی که در کتب و آثار ایرانی خاصه کتب مانی (یعنی ترجمه‌های متعدد آنها که بزبان عربی وجود داشت) انجام داده بود گرایش خاصی بحکمت اصیل ایرانی داشته و از نیروی عقاید خاصی در باره مسائل مختلف از قبیل قداما و موضوع لذت و الم و همچنین در باره مسائل مربوط بمبادی خلقت و امثال اینها داشته و برخلاف فلاسفه عصر خود بحث در باره نبوت را در فلسفه لازم نمی‌شمرده زیرا بدان اعتقادی نداشته و در باره معاد نیز عقیده‌ای نزدیک بتناسخ اظهار مینموده است. عقاید محمد بن زکریای رازی در کتبی از قبیل القوانين الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیه - الطب الروحانی - السیرة الفلسفیه - مقالة فی مابعد الطبیعة - کتاب اللذة - العلم الالهی - القول فی القدماء الخمسه - القول فی الهیولی - القول فی الزمان و المكان - القول فی النفس و العالم آمده بود که امروز غالب آنها در دست نیست ولی بعضی بنامی و بعضی دیگر باجزاء و قطعات باقی مانده است. در قول بقدماء خمسہ رازی تابع حکمای قدیم ایران بوده است. رازی بر اثر معتقدات خاص خود در فلسفه و نیز بر اثر مخالفت با اهل ادیان دچار تعرضات شدیدی در عهد خود و بعد از مرگ خویش شده و در میان متعرضان او مخصوصاً متکلمان اسمعیلی مانند ابی حاتم رازی و ناصر بن خسرو قبادیانی (در زادالمسافرین) را باید نام برد.

بعد از رازی نوبت در میان فیلسوفان بزرگ ایران به ابونصر محمد بن محمد فارابی

از پاراب (فاراب) ماوراءالنهر نزدیک اسپیچاپ میرسد که در اواخر قرن ششم و مقارن حمله مغول بر اثر سکونت ترکان در آن به « اترار » تغییر نام داده بود . فارابی در سال ۳۳۹ هجری درگذشت و تحصیلات او بیشتر در بغداد در حوزه درس ابوبشر متی بن یونس بیت قنّائی و سپس در حرّان نزد یوحنا بن حیلان و قسمت زیادی هم از راه مطالعه سستی ناپذیر در ترجمه های آثار ارسطو یا مفسران او صورت گرفت . وی بزرگترین مفسر کتب منطق ارسطو در تمدن اسلام و بهمین سبب مشهور به معلم ثانی است و علاوه بر تفاسیر متعدد بر اجزاء منطق ارسطو دارای کتب معتبری است مانند رساله فی مبادئ آراء اهل المدينة الفاضلة - الجمع بین الرأین - اغراض مابعدالطبیعة در شرح مابعدالطبیعة ارسطو - معانی العقل - عیون المسائل - فصوص الحکم - السیاسة - المسائل الفلسفیه - احصاء العلوم - اثبات المفارقات - العلم الاعلی - الطبیعیات و غیره که غالب آنها را مترجمان بزرگ لاتینی در قرون وسطی به لاتینی ترجمه کرده اند . فارابی مانند بسیاری از فلاسفه اسکندریه و خاور نزدیک در ایجاد التیام بین عقاید ارسطو و استادش افلاطون کوشش کرده و این کار او مخصوصاً در کتاب الجمع بین الرأین انجام گرفته است و خود غالباً تحت تأثیر حکمای نوافلاطونی قرار داشت علی الخصوص در رساله فصوص الحکم در موضوع اثبات توحید و تصور سعادت بشر در ایجاد اجتماعی کامل که همانند اجتماع روحانی باشد و همچنین است در کتاب مشهورش بنام مبادئ آراء اهل المدينة الفاضلة ، و از نیروی باید روش او را در فلسفه یک روش نوافلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از او بوسیله کندی شروع شد و بعد از او از طرفی در آثار اخوان الصفا و از طرفی دیگر در کتب ابوعلی بن سینا بمرحله کمال رسید . معذک فارابی در بعضی موارد با کندی و بوعلی سینا اختلاف دارد و همچنین چون آثار او تحت تأثیر سه روش عمده افلاطون و ارسطو و فلوپینس (Plotinos) واقع است گاه موارد اختلافی در آنها مشاهده می شود و وجه اشتراك همه این آثار با یکدیگر عبارتست از ترکیب عقائد مذکور با اصول دینی اسلام و فلسفه‌ای که باین طریق پدید آید . از طرفی دیگر می دانیم

که فارابی با عقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود و از آنجمله ردی بر رازی نوشت زیرا روش قیاسی و عقلی فارابی که بر اساس یک منطق نظری استوار است با روش استقرائی و تجربی رازی که توجیه امور و مسائل محقق محسوس بوده سازگاری نداشت. اما در عقاید فارابی و ابن سینا این اختلاف بیشتر در نحوه پذیرفتن اصول عقاید عرفاست. ابوعلی سینا اصول عقاید عرفارا مانند ذیلی بر کتاب خود افزوده اما در آثار فارابی اصول عرفانی در اصل عقاید راه بسته است و اصطلاحات صوفیه در غالب موارد کتب او دیده می شود.

از میان همعصران فارابی تا ظهور ابوعلی بن سینا چندین تن از حکمای بزرگ در ایران شهرت یافتند که ذکر احوال و افکار آنان در اینجا میسر نیست. از آنجمله اند ابو الحسن شهید بن حسین بلخی (م ۳۲۵ هـ) شاعر و متکلم و حکیم بزرگ - ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی (م ۳۶۴ هـ) - ابوسلیمان منطقی سیستانی (متوفی بعد از سال ۳۹۱ هجری) شاگرد یحیی بن عدی و استاد ابوحیان توحیدی شیرازی (م ۴۰۰ هـ) - ابوالحسن محمد بن یوسف العامری (م ۳۸۱ هـ) - ابوعلی احمد بن محمد معروف به ابن مسکویه (م ۳۵۲ هـ) - ابوالفرج ابن طیب الجاثلیق (م ۴۳۵ هـ) - ابن هندو (م ۴۱۰ یا ۴۲۰ هـ) - ابوالقاسم الکرمانی - ابو عبد الله ناتلی - ابوالخیر بن الخمّار - ابوریحان بیرونی. عده ای از فیلسوفان اخیر همعصران ابن سینا بوده و بعضی از آنان با او مناقشات و معارضاتی داشته اند.

در همین ایام که فیلسوفان بزرگ مذکور که همه در شمار حکمای مشاء شمرده میشوند سرگرم نشر تعلیمات و ایجاد تألیفات گرانبهای خود بودند دسته ای از حکما در خفا تعلیمات خاص فلسفی خود را همراه با تشکیلات خاصی از فتوت و اخوت منتشر می ساختند و اینان همان دسته معروف به « اخوان الصفا و خلائ الوفا » هستند که در قرن چهارم دوره کمال ترقی خود را می پیمودند. این دسته در نزدیک کردن حکمت یونانی و دین اسلام

۱ - درباره احوال و آثار این فیلسوفان رجوع شود به کتاب من تحت عنوان تاریخ

علوم عقلی در تمدن اسلامی چاپ سوم ص ۱۶۲ - ۲۰۶ و بعضی صحایف بعد از آن.

استوارترین قدم‌ها را برداشتند و برای آنکه نه دچار مخالفت حکما شوند و نه گرفتار تعصبات اهل شرع تعلیمات خویش را در رساله‌های بی‌نام و با زبانی ساده بیان داشتند. اینان معتقد بودند که بیماری علم و اعتقاد بدین می‌توان به تصفیه باطن نائل شد و بمرحله‌ی از کمال که غایت شرایع و ادیانست رسید و حقایق آنها را بهتر فهمید و بر اثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید و صوفیه، با فلاسفه مادی اختلاف نظر داشتند و اقوال آنان را رد می‌کردند.

اخوان الصفا در رسائل خود تمایل بیشتری بعقلای یونان و بفلاسفه ایران و هند نشان می‌دادند. نام هرمس و فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو غالباً درین رسائل آمده و نسبت بدانان رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته و حتی باید گفت جز در منطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق کتبی انجام شده است که منسوب بآن استاد است نه از خود او.

رسائل اخوان الصفا شامل کلیه مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است، و بر چهار دسته رسائل: ریاضیه تعلیمیه - جسمانیه طبیعییه - نفسانیه عقلیه - ناموسییه الهیه و شرعیه دینیّه تقسیم میشود که جمع آنها به ۵۱ بالغ می‌گردد. در پایان آنها یک رساله جامع خلاصه‌ی از جمیع مطالب رسائل مذکور و در مقدمه آنها رساله‌ی در شرح مطالب هر رساله و دسته بندی و غرض از تألیف آنها قرار داده شده و عدد مجموع آنها به ۵۳ رسیده است. این رسائل چندبار تلخیص و ضمناً بزبان فارسی نیز ترجمه و هم متن کامل تمام رسائل بعربی و هم تمام آنها بفارسی چاپ شده است. از نویسندگان این رسائل چنانکه القفطی صاحب اخبارالحکما بنقل از کلام ابوحنیفان توحیدی خبر داده است اینان را میشناسیم: ابوسلیمان محمد بن معشر البستی معروف به المقدسی - ابوالحسن علی بن هارون زنجانی - ابواحمد المهرجانی - ابوالحسن علی بن

رامیناس العوفی - زید بن رفاعه (۱) .

کسی که باید او را بجانشین بزرگ فارابی و بزرگترین نماینده حکمت مشاء در تمدن اسلامی ایران شمرد شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (م ۴۲۸ هـ) است . وی از عجائب اولاد آدم و از نوابغ عالم انسانی است . ولادتش بسال ۳۷۰ هجری درقریه خورمیشن ازقراء بخارا درخانواده‌ی اسمعیلی اتفاق افتاد و او تحصیلات خود را دربخارا نزد ابو عبدالله ناتلی آغاز کرد و سپس خود از راه مطالعه بدین کار ادامه داد چنانکه چون به هجده سالگی رسید از تعلّم همه علوم عهد خود فارغ شده بود . سپس از بیست سالگی شروع بتألیف کرد و بعد از چندی از بخارا بگرگانج پایتخت خسوارزمشاهان آل مأمون عزیمت کرد و درسال ۴۰۳ از بیم سلطان محمود غزنوی از آن دیار بگرگان واز آنجا بری و سپس بهمدان وعاقبت باصفهان رفت و درهمه این بلاد با امرا و بزرگان عهد خود روابطی داشت و از آنجمله یکچند در همدان وزارت شمس الدوله دیلمی برعهده او بود و در اصفهان علاء الدوله کاکویه او را همواره بنظر احترام مینگریست و ازو تألیف کتب را درخواست میکرد . وی بفارسی و عربی شعر میگفت و بدین هر دو زبان تألیفات دارد . از مهمترین آثار او در ابواب حکمت اینهاست : الاشارات و التنبیها - الانصاف - الحکمة العروضية - الحکمة المشرقية - الشفاء - عیون الحکمة - النجاة - المباحثات - احوال النفس - المبدء والمعاد - السياسة - دانشنامه علائی - حتی بن یقظان و چندین رساله و کتاب دیگر بپارسی و تازی .

اهمیت ابن سینا در تاریخ فلسفه اسلامی بیشتر از آنجهت است که اونیخستین کسی است که توانست تمامی اجزاء حکمت را که در آن روزگار حکم دائرة المعارفی از همه علوم معقول داشت در کتب متعدد با سبک روشن مورد بحث و تحقیق قرار دهد . وی در شرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتب پرداخته و در برخی از آثار

۱ - برای اطلاع مشروح از اخوان الصفا و آثار و عقاید و آراء آنان رجوع شود به

کتاب من بنام تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی چاپ سوم ص ۲۹۶ - ۳۲۰ و رساله

مستقلی بهمین نام .

خویش مانند الانصاف بمقایسه اقوال قدمای یونان و اسکندریه با حکمای مشرق در شرح حکمت مشاء توجه کرده است. ابن سینا تنها بروش خاصی از فیلسوفان قدیم مقید نیست بلکه هرچه را از آنان پسندید و بر او ثابت شد در روش خود گنجانید چنانکه با همه تعلق خود بارسطو و پیروان او از تأثیر افلاطونیان جدید نیز برکنار نماند و از فارابی هم در منطق بسیار قبول اثر کرد.

این فیلسوف بزرگ بر اثر نظم و ترتیب منطقی خاصی که در آثار خود دارد توانست کلیه مباحث منطق و فلسفه را با بیانی روشن تدوین و توضیح نماید و کار را درین مباحث بجائی برساند که بعد از و همواره آثار و افکار او بمنزله مقبول ترین آثار در حکمت مورد قبول پژوهندگان این علم قرار گیرد^(۱).

وی کاری را که الکندی و الفارابی در پیریزی مکتب مشاء آغازیده بودند بکمیل رسانید، و همچنین آمیزش حکمت ارسطویی و نوافلاطونی و افکار متفکران اسلامی در آثار او بنتایج بارزی منجر گردید.

از خوشبختیهای ابن سینا تربیت شاگردان دانشمند و کارآمدی مانند ابو عبید جوزجانی - ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان صاحب کتاب مشهور التحصیل (م ۴۵۸ ه) - ابومنصور طاهر بن زیله اصفهانی (م ۴۴۰ ه) و ابو عبدالله محمد بن احمد المعصومی را باید نام برد.

شاگرد معروف بهمنیار « ابوالعباس فضل بن محمد لوکری » صاحب کتاب مشهور بیان الحق است که چند تن از حکمای قرن ششم هجری شاگردان او بوده اند مانند قطب الزمان طبسی (م ۵۳۹) و محمد بن یوسف ایلاقی (م ۵۳۶ ه) و فریدالدین عمر بن

۱ - متأسفانه درینجا فرصت بحث وافیه در باره ابن سینا و عقاید و آراء و تألیفات او نداریم و درین باره بهتر است که به مجلد اول از جشن نامه ابن سینا تألیف نگارنده و مخصوصاً به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف نگارنده ج ۱ چاپ سوم ص ۲۰۶ - ۲۸۱ مراجعه شود.

غیلان بلخی، و عین الزمان قطّان مروزی و امام اسعد بن محمد المیهنی (م بعد از ۵۲۰ یا ۵۲۷ هـ).

از مشهورترین حکمای ایران در قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری حجة الحق حکیم عمر بن ابراهیم خیای است که به «خیّام» شهرت دارد. وی شاعر و ریاضی دان و طبیب عالمقداری هم بوده است. در حکمت طرفدار مشرب ابن سینا و در عهد خود تالی آن استاد بزرگ بود و خود رسالاتی بفارسی و عربی در مباحث فلسفی دارد و باین حال مشرب فکری خیام در رباعیات او غیر از آنست که در کتب فلسفی وی مشاهده می شود.

هنگام ذکر حکمای قرن ششم یادی از محمد بن محمد الغامی صاحب کتاب فارسی قراضة طبیعیات، و عمر بن سهلان ساوی صاحب چندین اثر فلسفی از آنجمله شرح رسالة الطیر ابن سینا بفارسی و کتاب البصائر در منطق، لازم است. تاج الدین محمد بن عبد الکرم شهرستانی هم از ینگونه حکمای بزرگست که در میان فلاسفه و متکلمین ایران مرتبه ین ارجحند دارد. وفاتش در سال ۵۴۸ هجری اتفاق افتاد. وی با آنکه در کتاب مشهور خود الملل والنحل خلاصه ینجامی از مقاصد فلسفی ابوعلی بن سینا را آورده در کتاب دیگرش بنام المناهج والآیات برآراء آن استاد مبادرت جسته و باز در کتاب دیگر خود بنام المصارعة برآ و ایراد نسبت بالهیات ابوعلی پرداخته و ایراداتی بر او وارد کرده است که دانشمند بزرگ قرن هفتم خواجه نصیر الدین طوسی آنها را در کتاب مصارع المصارع مردود شمرده و شهرستانی را از باب اسائه ین ادب بر ابوعلی ملامت نموده است.

در نیمه دوم قرن ششم هجری یکی از بزرگترین فلاسفه ین عالم در ایران ظهور کرد. وی شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷ هجری) است که شیخ اشراق و «المقتول» و «الشهید» نیز خوانده می شود^(۱). وی آثار متعدد بزبان پارسی و تازی

۱ - درباره او و آثار و افکارش رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء،

دارد مانند : البارقات الالهیه - لوامع الانوار - التلویحات - المقاومات - حکمة الاشراق - الهیاکل النوریه - المبداء والمعاد - طوارق الانوار - اعتقاد الحکما - العشق ، و رسالاتی از قبیل آواز پرجبرئیل ، لغت موران ، صفیر سیمرخ ، روزی باجماعت صوفیان ، عقل سرخ ، پرتونامه ، یزدان شناخت و جز آنها . از مجموعه چهل و نه کتاب که شهرزوری بشیخ اشراق نسبت داده قسمت اعظم آنها در دستست و بیشتر آنها بطبع رسیده . از میان این همه کتاب و رساله مهمتر از همه یعنی آنها که بواقع نماینده کامل و معرف گویای حکمت شیخ اشراق میتوانند بود ، چهار کتاب حکمة الاشراق - تلویحات - مقاومات - المشارع والمطارحات است . سهروردی بزرگترین فیلسوفیست که حکمت اشراق در آثار و روش فلسفی او بکمال رسید و همین سبب است که او را شیخ اشراق لقب داده اند . منشاء حکمت اشراق فلسفه افلاطونیست که بعد از و در حوزة علمی اسکندریه بوسیله نوافلاطونیان پدید آمد و از راه آمیزش با طریقه ارسطو و عقاید دینی یهودی و نصرانی و مقالات فلاسفه مشهوری از قبیل فیلون یهودی (*Philon le Juif*) و آمونیوس ساکاس (*Ammonios Saccas*) و شاگردان مشهورش فلوطینس (*Plotinos*) و لونگین (*Longin*) و اورینگن (*Origène*) و فرفورئوس (*Porphyrios*) تکامل یافت . این روش فلسفی در عهد نوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) بر اثر مهاجرت عده ای از فلاسفه مدرسه آتن در ایران پراکنده شد و نظر بسازشی که با شیوة تفکر ایرانیان در مسائل مابعدالطبیعی داشت مورد قبول قرار گرفت و ترجمه های که در حوزة علمی بغداد از آثار افلاطون و نوافلاطونیان صورت گرفت وسیله جدیدی برای رواج آن شیوة تفکر در ممالک اسلامی خاصه ایران گردید و همین میراثست که بعده ای از متفکران خاصه شهاب الدین سهروردی رسید . اما این فیلسوف تنها از افلاطون و نوافلاطونیان متأثر نبود بلکه چنانکه بارها خود اشاره کرده است و از بیشتر موارد آثار او برمیآید ، از فلسفه متداول در ایران خاصه فلسفه متمایل بعرفان که در طریقت زردشت دیده میشود نیز استفاده نمود و این طریقه همانست که سهروردی در آثار خود از آن بطریقه خسروانی تعبیر می کند .

شهاب‌الدین درین امر مبتکر نبود بلکه نخستین استاد اشراقی او افلاطون هم در آکادمیا نسبت باقوال زردشت اظهار رغبت و تمایل می‌کرد و بر اثر همین تمایل است که شیخ اشراق از حکمای قدیم ایران، که حکمت آنان بیشتر جنبه ذوق داشت تا جنبه بحث و نظر، استفاده کرد و درین مورد استفاده‌ی که از اصطلاحات آنان نمود قابل توجه است. اینگونه اصطلاحات بیشتر در قسمت مابعد الطبیعه دیده میشود. وی از هستی مطلق و مبادی وجود به نور و انوار ملکوتی و از هیولی و عوالم هیولانی به غواصی برزخی و هیأت برزخی تعبیر می‌کند و این برزخها و هیئتهای برزخی هر یک طلسمی هستند برای یکی از انوار قاهره مثلاً آتش طلسم اردیبهشت است و اردیبهشت بمنزله نور قاهر فیاضی برای آنست و زمین طلسم اسفندارمذ و امرداد رب النوع آب و آب طلسم آن و هورخش (خورشید) طلسم شهریور. با این کیفیت ملاحظه می‌شود که سهروردی همه امشاسپندان آیین زرتشتی را که در حقیقت اقرب قوای مجرده نسبت باهورمزدا هستند در تعیین و تسمیه مراتب انوار قاهره، که مؤثر در امور اجسام و برازخ شمرده میشوند، آورده است و این مورد و همچنین سایر موارد که در اینجا ذکر همه آنها میسر نیست بخوبی درجه تمایل او را بفلسفه ایرانیان قدیم می‌رساند. تقسیم موجودات بدو دسته عالم انوار معنوی و عالم غواصی برزخی همچنانکه گفته‌ام تأثر او را از اندیشه ثنویت ایرانیان که، در نزد زرتشت بهیأت منش نیک (سپینت مئی نیو) و منش زشت (انگَر مئی نیو) و در نزد مانی بهیأت اندیشه نور و ظلمت درآمده است، کاملاً آشکار می‌سازد.

فیلسوف و متکلم بزرگ دیگری که در پایان قرن ششم هجری میزیست امام فخرالدین رازی (م ۶۰۶ ه) است که در علوم مختلف عهد خود دست داشت و آثار متعدد در مسائل گوناگون از وی باقی مانده است. از مهمترین آثار فلسفی اوست: المخلص - شرح الاشارات - شرح عیون الحکمة - مباحث المشرقیة - النهایة - رساله روحیه. اهمیت کار امام فخر رازی در شیوه خاص مقرون بایراد شک و وارد کردن شبهات اوست. با اتخاذ همین روش امام فخر در کتاب النهایة در باره مبادی برهان و در قسمت

منطق ملخص در باره قضایا و قیاس و مبادی برهان بر منطق ارسطو شکست وارد کرد و مباحثی خاص خود در آن مذکور داشت. در قسمت حکمت کتاب الملخص سعی امام در آمیختن حکمت مشاء با عقاید متکلمان است و در رساله روحیه خود که بفارسی است کوشیده است در ماهیت روح و اثبات حقیقت و بقاء و مراتب و تجلی آن سخنانی تازه ایراد کند و در کتاب مباحث المشرقیه شیوه مورد قبول خود را در کیفیت طرح مسائل فلسفی و ایراد شبهات و عدم اکتفا بگفتار پیشینیان بیان می نماید و بر همان طریقه کار می کند.

اندکی بعد از امام فخر، درگیر و دار حملات مغولان و تشکیل دولت ایلخانان در ایران، فیلسوف و متکلم بزرگی زندگی می کرد. وی خواجه نصیرالدین طوسی است که پیش ازین ذکر او را در میان عالمان ریاضی آورده ایم. مهمترین تألیفات خواجه در منطق و ابواب حکمت اساس الاقباس در منطق و اخلاق ناصری در حکمت عملی و شرح اشارات و کتاب مصارع المصارع است. در دو کتاب اخیر نظر خواجه نصیرالدین اثبات حکمت بوعلی و ردّ بر مخالفان او بود. در کتاب نخستین ایرادات و شکوکی را که امام فخر رازی بر سخنان بوعلی در کتاب الاشارات والتنبیها وارد کرده بود و در کتاب ثانوی سخنان محمد بن عبدالکریم شهرستانه را در ردّ اقوال ابوعلی سینا (بنحوی که گذشته است) مردود شمرد. با کوشش خواجه نصیرالدین طوسی حکمت مشاء چنانکه در آثار ابوعلی بکمال رسیده بود در تمام قرون آینده تاریخ ایران بر کرسی نشست و همواره در میان مدرسان و متعلمان حکمت مورد قبول قرار گرفت و شرح اشارات خواجه بعنوان یک کتاب درسی حکمت از آن تاریخ تا امروز بکار رفت.

غیر ازین خواجه را در ابواب حکمت کتابهای دیگرست مانند اقسام الحکمة - بقاء النفس - جبر و اختیار - روضة القلوب - اخلاق محتشمی - ربط الحادث بالقدم - شرح اثبات عقل - العلل والمعلولات که بعضی بتازی و بعضی بیارسی است.

در همین اوایل قرن هفتم فیلسوف بسیار معتبری که بازمانده قرن پیش بود، بنام

خواجه افضل‌الدین مَرّاقی کاشانی زندگی می‌کرد و گویا نسب تعلیم خواجه نصیرالدین بدو می‌رسید. سال وفاتش را باختلاف ۶۰۶ و ۶۶۷ و ۷۰۷ نوشته‌اند. کارهای افضل‌الدین از چند باب شایسته تحقیق و مطالعه دقیق است. نخست آنکه او بانگارش رسالات متعدد شیوای خود بزبان فارسی یا با ترجمه بعضی از رسائل فلسفی بدین زبان، و با ورود در مباحث مختلف حکمی و جستجوی اصطلاحات روان و سهل و گنجانیدن آنها در عبارات مستحکم که هم جنبه معنی و هم جانب لفظ در آن بکمال است، سودمند ترین کار را برای بخشیدن ارزش حکمی بدان کرده است و قیمت کار او بر اثر وسعت و اشتمال آن بر مباحث منظم مختلف از ارزش کارهای فیلسوفان پارسی گوی پیشین کمتر نیست. دیگر آنکه او فیلسوفی مدرسه‌یی و متوقف در عقاید پیشینیان و متحجر در اصطلاحات و گفتارهای آنان نیست بلکه مبتکر و صاحب نظر و گاه تأویل کننده و راه جوینده بحقایق جدید یا توجیهات تازه است و حتی اندیشه‌های حکمی اواز کتاب و رساله تجاوز می‌کند و بتقریرات و نامه‌ها و باشعارش می‌رسد و این نشان می‌دهد که در واقع مرد اندیشنده‌یست که پیوستگی اندیشه‌های خود را همه‌جا حفظ می‌کند و فقط بدرس و وسایل درس یعنی کتاب و رساله انحصار نمی‌بخشد. در نظر بابا افضل همه بحثهای فلسفی بکمال نفس و پختگی روحانی و معنوی انسان منجر می‌شود و از اینجاست که او را باید بواقع یک فیلسوف معنوی دانست که نظر واقعی‌اش از علم تهذیب باطن و تزکیه نفس است تا شایسته بازگشت به «جهان نفسانی» که «باطن عالم» است بشود. افکار اساسی حکمی افضل‌الدین را باید در رساله‌های طولانی او مانند منهاج‌الیقین - مدارج‌الکمال - راه انجام نامه - عرض نامه - جاودان نامه - مبادی موجودات - ساز و پیرایه شاهان که بر رویهم شامل غالب مباحث اساسی فلسفه از مبادی تا سیاست و اخلاق هستند، جستجو کرد. علاوه بر این او را ترجمه‌هایی از آثار فلاسفه پیشین نیز هست که همه با پارسی سلیس روان تحریر شده است.

از میان شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی علامه قطب‌الدین شیرازی (م ۷۱۰هـ)

در کتاب پاریسی درة التاج ابوابی را بمنطق و حکمت اولی و طبیعیات و ریاضیات اختصاص داده است و علاوه بر این ویرا شرحی بر حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردیست که بعدها ملا صدرالدین شیرازی حاشیه‌ای بر آن نگاشت.

قطب الدین رازی (م ۷۶۶ هـ) منطقی و فیلسوف معروف شاگرد علامه قطب الدین شیرازی گذشته از تألیفات مهم خود در منطق کتابی هم بنام المحاکمات بین شرحی اشارات دارد که منظور او داوری میان دو شرح اشارات یکی از امام فخر رازی و دیگری از خواجه نصیر طوسی در باره اقوال ابوعلی سیناست.

همزمان خواجه نصیرالدین طوسی «اثیر الدین ابهری» شاگرد امام فخر رازی و صاحب هدایة الحکمه است در منطق و طبیعی و الهی که قاضی میرحسین میبدی (م ۹۱۱ هـ) شرحی معروف بر آن نوشت. شاگرد همین اثیرالدین ابهری یعنی نجم الدین دبیران (م ۶۷۵ هـ) مدتی نیز نزد خواجه نصیر تلمذ کرد و او علاوه بر تألیفات خود در منطق کتاب مشهور حکمة العین را که دنباله کتاب او در منطق بنام کتاب العین است نوشت. حکمة العین شامل دو باب طبیعی و الهی است که علامه حلی آنرا شرح کرد و علامه قطب الدین شیرازی بر آن حواشی نوشت و میرک بخاری آن حواشی را در شرح مجدد خود بر آن کتاب نقل کرد.

قرن هشتم و نهم هجری در ایران بیشتر در شرح و تفسیر کتب قدما، تا مصنفان قرن هفتم، در ابواب منطق و فلسفه گذشت و درین میان کسانی مانند میرسید شریف جرجانی و جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ هـ) بیشتر از همه مشهورند. دوانی کتاب اخلاق جلالی خود را در حکمت عملی نوشت بنام لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق و در آن تحت تأثیر و نفوذ اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی است.

در طی این دو قرن مطالبی که عقلاً بنظری آید سیر تدریجی و دوشادوش حکمت مشاء و حکمت اشراق در ایران و نزدیکی آن دو با یکدیگر و با کلام شیعه بود که در راه نضج و تکامل سیر می کرد. در عهد صفویان این سیر تکاملی سریعتر و نتایج آن

آشکارتر گردید و در همین عهدست که میر محمد باقر معروف به میرداماد بتألیف کتب مهمی مانند تقدیسات - جدولوات - الافق المین مبادرت جست . درین کتب میرداماد حکمت مشاء را با حکمت اشراق و تعالیم پیشروان تشیع در آمیخت .

شاگرد میرداماد صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا (م ۱۰۵۰ هـ) فیلسوف بسیار مشهور ایران در قرون اخیر است . وی تألیفات متعدد در علوم مختلف دارد و از آنجمله است : الاسفار الاربعة - المبداء و المعاد - المشاعر - الحکمة العرشية - الشواهد الربوبية - شرح هدايه - شرح حکمة الاشراق - حاشیه بر الهیات شفا و غیره . کتاب الاسفار ملاصدرا مهمترین کتابی است که در ردیف شفاء بوعلی و حکمة الاشراق سهروردی می توان از آن نام برد . درین کتابهای ملاصدرا حکمت اثباتی و ذوقی و الهی و مبانی اعتقادات دینی شیعه باهم در آمیخت و از این راه اساسی نو برای حکمت در ایران پدید آمد و در آنها مسائلی از قبیل وحدت و اصالت وجود و حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول و امثال اینها یا بتازگی مطرح شد و یا بصورت کامل شده بی در آمد و مخصوصاً دین و فلسفه بعد از قرنهای کشاکش باهم بجانب صلح و آمیزش گرفتند .

شاگرد معروف ملاصدرا « ملا محسن فیض کاشانی » (م ۱۰۹۱ هـ) است که تألیفات متعدد بفارسی و عربی در حکمت و کلام و تصوف و اخلاق دارد مانند : حق الیقین - کلمات مکنونه - الصافی و غیره ؛ و شاگرد دیگرش عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی متخلص به « فیاض » (م ۱۰۷۲ هـ) صاحب کتاب مشهور گوهر مراد و کتابهای دیگری از قبیل سرمایه ایمان و کتاب شارق و شوارق است .

کسان دیگری که ازین پس بمباحث فلسفی توجه داشتند بیشتر معلمان کتب فلسفی قدیم هستند که حوزه های درس حکمت را در مراکزی مانند مشهد و اصفهان و تهران اداره کرده و سنت مدرسان قدیم حکمت را تا بدوره ما کشانیده اند و از میان آنان مهمترین استاد متفکر و صاحب تألیف حاجی ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ هـ) است که مخصوصاً بحکمت ملاصدرا توجه خاص داشت . از مهمترین آثار او نخست شرح

منظومه است که از تاریخ تألیف تاکنون مهمترین کتاب درسی فلسفه در حوزه‌های تدریس حکمت شمرده شده است و دیگر شرح کتابهای اسفار و الشواهد الربوبیه و المبدء والمعاد از ملا صدرا . از آثار دیگر حاج ملاهادی سبزواری اسرارالحکم و شرح مثنوی مولوی است . مهمترین کار حاج ملاهادی سبزواری تأیید و تحکیم مبانی حکمت ملا صدراست .



زبان ولهجه‌های ایرانی

۱ - مقدمه

زبان ایرانی اصطلاحاً بر زبان واحد و بر ریشه اصلی و اساسی تمام لهجات مختلفی اطلاق می‌شود که در ایران از آغاز مهاجرت آریائی‌ان تا کنون معمول بوده است و در حقیقت بمنزله مبنی و اساس آنهاست.

زبان ایرانی شعبه‌ای از زبان هند و ایرانی (*Indo-Iranienne*) و آن بنویه خود یکی از زبانهای هند و اروپائی (*Indo-Européenne*) است و اصطلاح اخیر، برالسنه مجموع اقوام سفید پوستی اطلاق میشود که منزلگاههای قدیم آنها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا باضافه جزایر بریتانیا گسترده است. زبانهای مذکور در قرون اخیر در قطعات دیگر عالم نیز مانند آمریکا و استرالیا و برخی از نواحی افریقا رواج یافت.

اما زبان «هند و ایرانی» اساس زبانهای کهن هندی و ایرانی بوده و مبانی مشترک آن را می‌توان در لهجات قدیم این دو زبان به آسانی جستجو کرد. این زبان را بسبب آنکه زبان قبایل مشترکی موسوم به «آری» (= آریا) بود، زبان آریائی نیز مینامند.

زبان ایرانی از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد مسیح ببعد بوسیله اقوام آریائی و سکائی بفلات ایران آورده شد و از آن پس زبان عمومی سکنه این فلات گردید.

حدود رواج و تکلم این زبان و لهجات آن در قرون و اعصار مختلف از شمال: کوههای قفقاز و دریای مازندران و ریگزارهای آسیای مرکزی؛ از جنوب: خلیج فارس و دریای عمان، از مشرق قسمتی از فلات پامیر و تمام افغانستان فعلی تا حوالی رود سند و از مغرب: بین‌النهرین و ارمنستان بود، و بدین ترتیب ملاحظه میشود که

سرزمینهای اصلی رواج و تداول این زبان و لهجات آن ، قسمت بزرگی از آسیا را شامل میشده است . بعدها چنانکه در تاریخ زبان فارسی خواهیم دید ، این زبان بعنوان زبان ادبی و سیاسی از کنارهٔ بغازهای بسفور و داردانل و سواحل غربی دریای سیاه تا اقصای هندوستان در آسیای جنوبی و تا حدود چین در آسیای مرکزی پیش رفت .

لهجه‌های ^(۱) زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از آن اراضی پهناور که نام برده‌ایم باقیست و تنها در بعضی از نواحی قدیم آن لهجه‌های دخیل ترکی که ممزوجی از زبانهای « اورال و آلتائی » و مفردات و ترکیباتی از ترکی و لهجه‌های محلی ایران نیست ، و در ناحیهٔ کوچکی از جنوب غربی فلات ایران زبان مختلطی از عربی و لهجهٔ بومی ، متداول شده و لهجه‌های اصلی ایران را در آن نواحی ضعیف کرده یا از میان برده است .

تاریخ لهجه‌های زبان ایرانی را بسه دوره منقسم میدارند : اول - دورهٔ لهجه‌های ایرانی کهن . دوم - دورهٔ لهجه‌های ایرانی میانه . سوم - دورهٔ لهجه‌های ایرانی نو .

۱ - لهجه اصطلاحاً اطلاق میشود بر شعبه‌یی از یک زبان که در ناحیه‌یی از قلمرو آن زبان تکلم شود و ترجمه است از کلمهٔ *dialecte* .

۲ - لهجه‌های کهن

لهجه‌های ایرانی کهن از راه کتیبه‌های پارسی باستان ، متون اوستائی ، نامهای مادی قدیم و بعضی اکتشافات در باره ریشه لهجات میانه ایرانی شناخته می‌شوند . این لهجه‌ها از بسیاری جهات کلی بیکدیگر نزدیکند و از پاره‌نی‌جهات جزئی جدائی و افتراق صریح دارند و مصداق این حکم را مخصوصاً در دو لهجه پارسی باستان و اوستائی که آثار مکتوب کافی دارند بخوبی میتوان یافت . در این هردو لهجه سه نوع « مذکر » و « مؤنث » و « خنثی » وجود دارد و اواخر اسامی و ضمائر در احوال مختلف « فاعلی » و « ملکی » و « اضافی » و « ندائی » و « مفعولی » و « مفرد » و « تثنیه » و « جمع » تغییری حاصل می‌کند . از طرف دیگر این هردو لهجه با لهجه‌های کهن هندی نزدیکی و شباهت فراوان دارند و مثلاً زبانی که در وداها (کتاب باستانی هندو) بکار رفته با زبانی که در گائاها و قطعات قدیمتر اوستا دیده می‌شود از بسیاری جهات مثلاً صرف اسامی و ضمائر در احوال مختلف و غالب افعال و پیشاوندها و پساوندها و همچنین بسیاری از مفردات شبیه و مماثل است .

از میان لهجه‌های کهن ایران اطلاع ما نسبت ببعضی بسیار ناچیز است مثلاً از جمله اقوام آریائی ایرانی که داریوش بزرگ در کتیبه‌های خود ذکر کرده است اقوام سکائی ، سغدی ، خوارزمی ، پارثی ، هریک در تاریخ لهجات متوسط ایرانی دارای سهم عمده‌ای هستند و باتوجه بلهجه‌های میانه آنها که مسلماً از دوره‌های قدیمتری بازمانده بود میتوان لهجه‌های کهنی از قبیل سکائی ، سغدی ، خوارزمی و پارثی را نیز در تاریخ لهجه‌های قدیم ایرانی ذکر کرد و مسلماً همه لهجه‌هایی که در دوره متوسط تاریخ زبانهای ایرانی می‌بینیم ریشه‌های کهن‌تری داشته‌اند که نداشتن اطلاعات تاریخی مکتوب ما را از حقیقت

حال آنها بی خبر گذارده است. بنا بر این در سطور ذیل تنها نسبت بلهجه‌هایی که اطلاع ما در باره آنها بیشتر است سخن می‌گوئیم.

لهجه مادی لهجه مادی لهجه اقوام ماد بوده است که دولت خود را در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در هگمتان (= *Ecbatan* = *Hagmatāna*) همدان) بنیاد نهادند. اقوام ماد سرزمینهای از فلات ایران را که از سرزمین ری شروع میشده و بطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا یا کر واقع در سرزمین امروزی قفقاز پیش میرفته است، مسکون ساخته بودند و لهجه آنها در همین نواحی پراکنده بود. نام این قوم نخستین بار در ۸۳۶ پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم - (*Shalma-Nassar II*) پادشاه آشوری آمده است و بنابراین جدیدترین تاریخ زندگی این قوم در فلات ایران قرن نهم قبل از میلاد و زمان تداول لهجه آنان در نواحی مذکور مقارن با همان ایام است. از پادشاهان ماد کتیبه و متن مکتوبی در دست نیست لکن عده‌ای از اسامی و کلمات مادی در کتیبه‌های هخامنشی و زبانهای یونانی و لاتین از دیرباز باقی مانده است. اسامی مادی برسم ایرانیان قدیم اسامی مرکب است که هر جزء آن معنی خاص خود را دارد و از روی آنها عده‌ای کلمات بدست می‌آید که از حیث تلفظ شبیه کلمات و اسامی عام لهجه‌های پارسی کهن و اوستایی است، و از آنها میتوان دریافت که لهجه مادی تفاوت عمده‌ای با دولهجه کهن دیگر ایران قدیم نداشته است.

لهجه اوستایی از میان لهجه‌های کهن لهجه‌ای که آثار موجودش هم قدیمتر و هم مهمتر و وسیعتر از همه باشد لهجه اوستایی است. این لهجه را از آن جهت اوستایی می‌گویند که اوستا کتاب مقدس زرتشتیان بدان نگارش یافته است.

هیأت قدیم این لهجه را باید در گائاها و بعضی از یشتهای کهن جستجو کرد. گائاها عبارتست از پنج سرود دینی که آنها را زرتشت پیغمبر و مصلح دین آریائی ایرانی سرود و یکی از ملوک الطوائف شرقی ایران بنام ویشناسپ (*Vishtaspa*) عرضه نمود. پس تعیین قدمت گائاها بستگی تام باثبات زمان زرتشت دارد که خود یکی از

مباحث مهم مورد اختلاف و بحث و مناقشه در تاریخ ایرانست. در باره گائاهها و سایر قسمتهای اوستا هنگام ذکر ادبیات ایران قدیم سخن خواهیم گفت. نکته‌نی که اشاره بدان در اینجا لازم بنظر میرسد محل انتشار لهجه اوستاییست - در این باب محققین ایرانشناس متفق نیستند، برخی که محل ولادت زرتشت را با استناد بروایات دینی ایرانی ری یا چیچست (اورمیه - رضائیه) دانسته‌اند او را از قوم ماد و زبان ویرا مادی شمرده‌اند، لکن چون اغلب اشارات جغرافیایی اوستا بنواحی و اماکن شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته و میدان بیشتر آن اعمال قهرمانی و مذهبی ایران شرقی و شمال شرقیست، و مهمتر از همه چون نخستین محل دعوت و نشر آیین اوستایی نواحی شرقی ایرانست، بنابراین بحدس قریب بیقین میتوان محیط اصلی رواج آن لهجه را همان نواحی یا یکی از آن نواحی شرقی و مولد و منشاء زرتشت پیغامبر را نیز در همان اقطار دانست.

زبان اوستایی بخطی نوشته شده است که آنرا «خط اوستایی» مینامیم و آنرا «دین دبیری» و یا «خط زند» نیز گویند. این خط الفبائی است و از راست به چپ نوشته میشود، دارای ۴۴ حرف است، حروف مصوت و غیر مصوت همه دارای علامت خاصند، در موقع نوشتن جز بعض معدود از آنها هیچیک بجلو یا عقب متصل نمیشوند، هرچه به آن نوشته شود خوانده و تلفظ میشود و هرچه تلفظ شود نوشته میشود و بدین ترتیب این خط از جمله کاملترین خطوط الفبائی عالم شمرده میشود.

خط دین دبیری را در اواخر عهد ساسانیان گویا در حدود قرن ششم میلادی از روی خط پهلوی ساسانی با تصرفات و تغییرات و افزایشهایی که در آن کردند بوجود آوردند و بدین ترتیب قرائت متون اوستائی را از صعوبت نجات دادند. مسلماً اوستا پیش ازین تاریخ بخطوط متداول زمان نوشته میشد.

لهجه پارسی باستان (پارسی هخامنشی) زبان کتیبه‌های
لهجه پارسی باستان
 است که از شاهنشاهان هخامنشی باقی مانده و به خط میخی
 (Cundiforme) نوشته شده است. این زبان یک لهجه ادبی بود که بعنوان زبان عمومی

بخشی از کتب داریوش بزرگ در کمال سوز

الف - صورت مکتوب

BAG^a VazAR^aK^a AUR^aMAZ^aAD^aA HAY^a

AV^aMA AS^aMAAN^aMA AD^aA HAY^a IM^aA-

MA BAUMⁱIM^a AD^aA,

ب - صورت مکتوب

bagah wazarkah akuramazdā, hyah

awam asmānam adāt, hyah imām būm-

īm adāt,

ج - ترجمه

خدای بزرگ است هر فرد، که آن آسمان را داد، که این بوم را داد،

نمونه‌یی از زبان پارسی باستان

اقوام دهگانهٔ پارسی و زبان ادبی آنان تلقی میشد و در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی و مسلماً در احکام و فرمانهای آنان بکار میرفت.

قرآن مختلف زبانشناسی مبرهن میدارد که زبان کتیبه‌های هخامنشی در عصر هخامنشی هیأت یک زبان ادبی کهنه داشته است. بدین معنی که در همان عهد که کتیبه‌های هخامنشیان نوشته میشد زبان محاورهٔ عمومی پارسی ساده‌تر شده و از صورت قدیم ادبی دور افتاده بود. قدیم‌ترین کتیبهٔ پارسی باستان از آریآرامَنَ (Aryâramna) جد داریوش بزرگ (قرن ششم قبل از میلاد) و جدیدترین آنها از اردشیر سوم (اواسط قرن چهارم قبل از میلاد) است.

مهمترین کتیبهٔ پارسی باستان را داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) نوشته است. علاوه بر کتیبه‌ها مقداری مهر و ظرف از عهد هخامنشی در دست است که بر روی آنها نیز آثاری به خط و زبان پارسی باستان دیده میشود.

همهٔ آثار پارسی باستان بخط میخی نوشته شده است. خط میخی پارسی باستان از چپ بر راست نوشته میشود و تشکیل شده است از یکعده حروف که هریک مجموعهٔ چند علامت بشکل میخ است.

مسلماً خط میخی پارسی از خطوط میخی دیگری که در آن روزگار در جوار ایران (بابل و آشور) و در عیلام متداول بود تقلید و اخذ شده است. با این تفاوت که در این مورد آن را از حالت اندیشه‌نگاری (idéographique) خارج کرده و بصورت الفبائی درآورده بودند.

۳ - لهجه‌های میانه

اصطلاح « لهجه‌های ایرانی میانه » یا « لهجه‌های متوسط ایرانی » برای تعیین عده‌ای از لهجه‌ها بکار می‌رود که بر سر راه تحول لهجه‌های کهن ایرانی بلهجه‌های نو قرار گرفته‌اند و بنا بر این تعیین تاریخ صریحی برای آغاز دوره میانه و ختم آن در هر یک از آن لهجه‌ها دشوار است .

از مهمترین لهجه‌های میانه که ادبیات مکتوب آنها را در دست داریم زبان پهلوی اشکانی (پارثی) ، پارسی میانه یا پهلوی ساسانی ، سغدی و خوارزمی و سکائی میانه (خُتئی) را باید نام برد . از میان این لهجه‌ها ، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه از راه آثار فراوان و ادبیات وسیع خود از قدیم شناخته و معروف بود و تنها تحقیقات دو قرن اخیر مطالعه و تعلیم آنرا آسان و بسیاری از مشکلات آنرا مرتفع ساخت . سایر لهجه‌ها از راه اکتشافاتی که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در نواحی مختلف آسیا صورت گرفته است شناخته شده و کسب اطلاع در باره آنها رو بوسعت و تزايد است .

لهجه‌های میانه نسبت بلهجه‌های کهن از حیث قواعد دستوری بسیار ساده‌تر است باین معنی که تصریف اواخر اسامی و ضمائر و صفات در انواع و احوال مختلف خیلی مختصر شده و گاه از میان رفته است ، و جوه مختلف افعال نیز کمتر شده و بجای آنها استعمال افعال مرکب بیشتر معمول گردیده است .

لهجه پهلوی اشکانی (پهلوانی) یا پارثی اصلاً زبان قوم پهلوی اشکانی
پَرثَو (پارث) از اقوام شمال شرقی ایران بوده است . این

کتابت اول و نقش رستم

به پهلوانی

الف - صورت مکتوب

ptkr ZNH mazdyzn ʔLHʔ ʔrthštr MLKyn ML-

Kʔ ʔryʔn MNW cyhr MN yʔzʔn BRY ʔLHʔ

pʔpk MLKʔ.

ب - صورت تلفظ

patkar im mazdyazn-baʔ artaxšaθr šāh-

ān šāh aryān kē čīhr hač *yazatān puhr,

baʔ pāpak šāh.

ج - ترجمه

این پیکر خداوندگار نزدین ابد شیر، شاهنشاه ایران، گش چهر از ایردازان، پو خداوندگار پیکر شاه، است.

[E. Hertzfeld, Paikuli, London, 1921, p. 85].

نمونه‌یی از زبان پهلوی اشکانی (پهلوانی)

اثری ازمانی

۱- به فارسی میانه

الف - صورت مکتوب

dryšt wysʾy bšnʾymwzrg,

dryšt wysʾy cyhrwm bʾmyw,

dryšt wysʾy dyswm rwcʾg,

ب صورت تلفظ

drīst wisāy, bašnāyūm wuzurg,

drīst wisāy, čikrum bāmēw,

drīst wisāy, dēsum, rōzāg,

ج - ترجمه

درست آمدی، ای تن بزرگ من، درست آمدی، ای چهره بامی من،

درست آمدی، ای پیکر روشن من،

نمونه‌یی از آثارمانی

۲- به پهلوانی
الف - صورت مکتوب

drwd ʾbr tw , mn tn wzrg ,

drwd ʾbr tw , pʾdggyrbwm nysʾgyn ,

drwd ʾbr tw , cyhrgwm rwšn ,

ب - صورت مخطوط

drōd abar taw , man tāt wuzurg ,

drōd abar taw , pādgirbum nisāgēn ,

drōd abar taw , čihragum rōšn .

ج - ترجمه

درود بر تو ، ای تن بزرگ من ، درود بر تو ، ای پیکر بامی من ،

درود بر تو ، ای چهره روشن من ،

[Iranistik, Leiden - Köln, 1958, p. 103]

نمونه‌ی دیگر از آثارسانی

زبان بعد از تسلط قبایل پارثی بر ایران و تشکیل شاهنشاهی اشکانی بصورت زبان رسمی ایران درآمده و در تیسفون و شهرهای مدائن معمول گردیده و بعدها اثر بارزی در زبان ادبی ایران گذارده است. از پهلوی اشکانی آثاری به خط مانوی که از اصل سریانی اقتباس گردیده بود، و آثار دیگر بخط پهلوی اشکانی که از اصل آرامی گرفته شده بود، باقی مانده است.

آثار مانوی که بزبان پهلوی اشکانی (پارثی) باقی مانده مربوط بتاریخی از حدود قرن سوم میلادی ببعد است. گویا قوت و شیوع زبان قوم پارثی بعد از اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوایل قرن اول میلادی آغاز یافته و بعد از قرن چهارم میلادی یعنی پس از استقرار و ثبات تام وضع ساسانیان از رواج آن کاسته شده باشد.

لهجه پهلوی ساسانی همانست که آنرا «پارسی میانه» هم می‌گوئیم و دنباله لهجه پارسی باستانست. تاریخ تحول لهجه پارسی باستان به پارسی میانه مانند باقی لهجات دیگر نامعلوم است.

پهلوی ساسانی

از آخرین کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی آثار تحولی در قواعد دستوری مشاهده میشود که زبانشناسان در آغاز امر آنرا بمنزله اشتباه نویسندگان کتیبه‌های مذکور تلقی میکردند. گویا علت این امر آن بود که قواعد قدیم دستوری در حال فراموش شدن بود و زبان پارسی دوره تحولی را سیر میکرد. بنابراین باید آغاز تحول پارسی باستان را به پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از حدود قرن چهارم قبل از میلاد دانست. بعد از این دوره تحول زبان پارسی بصورت بسیار ساده‌تری از پیش درآمد چنانکه تصریف اسامی و صفات در آن بالمره متروک مانده و تثنيه از میان رفته و انواع مذکر و مؤنث و خنثی فراموش شد. تصریف افعال هم نسبت بسابق بسیار ساده‌تر شد چنانکه وجوه مختلف را از مضارع واسم مفعول (صفت مفعولی) پدید می‌آوردند. لهجه پهلوی ساسانی نیز مانند پهلوی اشکانی بخط پهلوی از ریشه آرامی نوشته میشد و «هوزوارش» یعنی کلمات

آرامی که هنگام قرائت پهلوی خوانده می‌شود و بمنزلهٔ ایده‌وگرام (idéogramme) های زبان پهلویست، در آن بکار می‌رفت.

خط پهلوی الفبائی است، از راست بچپ نوشته می‌شود، دارای ۲۵ صوتست که برای نمودن بعضی از آنها علامت مشترکی بکار می‌رود و بالتیجه اشکال و خروف آن کمتر از اصوات آنست و این امر خود موجب صعوبت بسیار در قرائت خط پهلویست و صعوبت دیگر وجود هوزوارشهاست که قبلاً ذکر کرده‌ایم.

از آثار پهلوی ساسانی تعداد زیادی کتیبه‌ها و کتابها و رسالات و عبارات سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها و ظروف است که هنگام ذکر ادبیات پهلوی بقسمتی از آنها اشاره خواهد شد.

لهجهٔ سغدی میانه لهجهٔ متداول در سغد بود یعنی ناحیه‌ی از
سغدی
 ماوراءالنهر که سمرقند از شهرهای مهم آنست. در اینجا
 لهجه‌ی از لهجات ایرانی رواج داشت که دامنهٔ آن تا نزدیکیهای بخارا کشیده میشد.
 این لهجه، که مسلماً هیأت کهنی هم داشت، در عهد متوسط خود رواج فراوان یافت و
 بر اثر قدرتی که سغدیان در آسیای مرکزی بهم رسانده بودند در آن نواحی بصورت
 یک زبان بین‌الاقوام درآمده و تا چین نفوذ یافته بود و بهمین جهت آثار مختلف ادبی
 این زبان را در اکتشافات اخیر آسیای مرکزی و چین بدست آورده‌اند. آثار لهجهٔ
 سغدی مربوط به بودائیان و مانویان و مسیحیان و قسمتی هم آثار غیر دینی است. خط
 سغدی از شعب خط آرامی و بسیار نزدیک بخط پهلوی است و بمقدار کمتری از خط
 پهلوی ساسانی هوزوارش در آن دیده میشود. آثار مسیحیان سغدی زبان بخط سریانی
 نوشته میشد. بازماندهٔ لهجهٔ سغدی میانه در روزگار ما لهجهٔ یغتناجی است که در
 درهٔ یغتناج واقع در میان سلسله‌های جبال زرافشان و حصار واقع در ترکستان روس
 تکلم میشود.

کتاب اردشیر اول نقش رستم

به فارسی میانه

الف - صورت مکتوب

ptkly ZNH mzdysn bgy ʔrthštr MLKʔn
MLKʔ ʔyrʔn MNW ctry MN yzdʔn BRH
bgy pʔpky MLKʔ.

ب - صورت مخطوط

patkar ēn mazdyasn baγ artaxšaθr
šāhān šāh ērān kē čīθr hač yazdān pus
baγ pāpak šāh.

ج - ترجمه

این پیکر خداوندگار مزدیسین اردشیر، شاهنشاه ایران، گش چهره از ایزدان، پس خداوندگار پاکشاه، است.

[E. Hertzfeld, Paikuli, London, 1921, p. 85].

نمونه‌یی از زبان پهلوی ساسانی (فارسی میانه)

سعدی

بخشی از سند «B-17» از آثار کوه مخ

الف - متن

MN xwβ δyωʹštyc ʔt xʹxsrc xwβw ʔprwn
xʹrβ nmʹcyw . rtβx nwkʹr kδry xʹrβ ʔzmnw
βʹcʹnkw ZY cʹβk ʹδyc δrʹw Lʹptxwštʹw
δʹrm .

ب - ترجمه

از خداوندگار دیو اشتیج به خداوندگار خاخر ، افارون ، نازگران .
و ، ای خداوندگار ، اینک زمانی گزشته است که از تو پیج خبری تنبوشیده ام .

[V. A. Livshits, Sogdijskie Dokumenty s

Gory Mug, II, Moskva, 1962, p. 116]

نمونه‌یی از زبان سعدی

خوارزمی

لهجه میانه خوارزمی در ناحیه خوارزم رایج بود و آن ناحیه در جنوب دریاچه آرال و مصب رود جیحون و همچنین قسمتی از سواحل مسیر قدیم آن رودخانه بجانب دریای خزر قرار داشت و از یک‌دهه قراء و شهرهای آبادان تشکیل می‌یافت. هیأت میانه این زبان تا حدود قرن هشتم هجری رایج بود و بعد مغلوب زبان فارسی و ترکی شد و از میان رفت. این لهجه با لهجه‌های مجاور خود مانند لهجه سغدی و سکائی نزدیک بوده و مقدار زیادی لغات فارسی و عربی هم بتدریج در آن راه یافته بود. از این لهجه بوسیله کتاب الآثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ قرن پنجم هجری که مقداری از اسامی خوارزمی را در باره اعیاد و ماهها و روزها آورده است اطلاعی وجود داشت ولی معرفت واقعی نسبت بآن در حدود چهل سال اخیر بر اثر کشف و طبع چند کتاب که بلهجه خوارزمی و بخط عربی نوشته شده حاصل گردیده است. آثار قدیمترین لهجه بخط آرامی و نزدیک بخط پهلوی است.

ختنی

از لهجه سکائی میانه یا ختنی آثاری مربوط بمیان قرنهای هفتم و دهم میلادی در دست است که غالباً بودائی و مشتی قصه‌ها و داستانها و بعضی متون پزشکی و نامه‌های بازرگانی است. این لهجه زبان یکی از اقوام سکائی مشرق است که مدتی بر ختن واقع در جنوب شرقی کاشغر استیلا یافته و زبان خود را در آن ناحیه رایج ساخته بودند. آثاری که از این لهجه بدست آمده دو دوره را در تاریخ آن نشان می‌دهد: دوره قدیم و دوره متوسط. لهجه قدیم سکائی مانند دیگر لهجه‌های ایران از حیث صرف اسامی و ضمایر و صفات و همچنین دستگاه مبسوط افعال مشخص است و در هیأت میانه مانند همه لهجه‌های میانه دیگر ایرانی سادگی بیشتری در قواعد دستوری آن ملاحظه می‌شود.

وجود عده زیادی لهجه‌های ایران به جدید ثابت می‌کند که در دوره لهجه‌های میانه ایران عده زیادیتری از لهجه‌ها متداول بوده است که نداشتن آثار مکتوب مایه

خوارزمی

۱. صورت کتوب

هاقریند یادغدام پی سید دینارن کابین .

۲. صورت محفوظ

*hāβirindi yā duḡdāmi pi sid dīnār-
na kābīna.*

۳. ترجمه

من دادم به تو آن دهنم را به صد دینار کابین .

[از قریه المصنوعه بر سر از :

I.M. Oranskij, Iranskie Yazyki, Moskva, 1963,

p. 89] .

نمونه‌یی از زبان خوارزمی

سکائی (مشی)

asu Dharmadāsi bārsā śaranya
cchami, dātā śaranya cchami, sangā.
śaranya cchami. vitana dritana hvā-
nāmai

ترجمہ

من، دھرم داسی، بہ پناہ بودامی شوم، بہ پناہ داد (= قانون)
می شوم، من بہ پناہ جامعہ می شوم. این را دوبار می گویم، بہ بار
می گویم.

[I. M. Oranskij, *Iranские Yazyki*, Moskva,
1963, p. 93]

نمونہ ہی از زبان سکائی

عدم اطلاع از آنها شده است . مانند لهجه میانه آذری (متداول در آذربایجان) ، لهجه میانه خوزی (متداول در خوزستان) ، لهجه میانه طبری (متداول در طبرستان یا مازندران) و غیره . و همچنین است لهجه اُسی (*Ossétique*) میانه که در قسمتی از نواحی کوهستان قفقاز مرکزی میان قوم اُسی (آسی ، الانی) رایجست و از مشرق فلات بمغرب برده شد .

۴ - لهجه‌های نو

لهجه‌های ایرانی جدید لهجه‌هایی هستند که در قرن‌های اخیر متداولند و تاریخ بعضی از آنها را می‌توان از عهد شیوع خط عربی بعد و مخصوصاً پس از قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) آغاز کرد و چون این خط برای نشان دادن بسیاری از حرکات و اصوات و لهجه‌های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها تغییراتی ایجاد کرد. گذشته از این با غلبه عرب و شیوع دین اسلام و قرآن شریف و ادب عربی در میان ایرانیان تدریجاً بسیاری کلمات عربی و در موارد متعدد قواعد دستوری عربی (مانند قاعده جمع و تثنیه و علامت تأنیث و مطابقه صفت و موصوف در پاره‌ای از ترکیبات) در این لهجات نفوذ کرد. از حدود قرن چهارم و پنجم هجری بعد مقداری از کلمات ترکی هم بوسیله قبایل زردپوست آسیای مرکزی و مغول و تاتار در پاره‌ای از این لهجات راه یافت. وقتی این عوامل با عامل اصلی تحول و تغییر تدریجی همراه شد بلهجه‌های ایرانی نو هیأت کاملاً جدیدی داد. با این حال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا بعلی‌کثر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالم‌تر و بهتر مانده‌اند.

جغرافیا نویسانی که در سه چهار قرن اول هجری در باره مسائل اجتماعی و زبانهای ولایات مختلف سخنی گفته‌اند (مانند ابن حوقل صاحب کتاب معروف صورة الارض، و المقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم) بوجود لهجه‌های سغدی، خوارزمی، تخاری (در تخارستان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان)، طبری، گرجانی، کردی، آذری (در آذربایجان)، خوزی (در خوزستان)، فارسی (در فارس)، کرمانی، لهجات ناحیه جبال (نواحی کوهستانی شمال غربی عراق عجم)، سیستانی، لهجه‌های متداول در

خراسان ، لهجه‌های متداول در قومس (ناحیه سمنان و دامغان و شاهرود کنونی) و غیره .

ازین اشارات معلوم میشود که غلبه عرب و رواج دین اسلام و شیوع خط عربی هیچیک قادر نشد که در زبانها و لهجه‌های ایرانی تغییر اساسی ایجاد کند و تنها بر اثر عوامل مذکور مقداری کلمات و مفردات عربی بصورت‌های شکسته وارد لهجه‌های ایرانی شد و البته لهجه کتابتی ایران دوره اسلامی یعنی زبان ادبی فارسی بوسیله شاعران و نویسندگانی که تربیت آنان با آموختن زبان عربی آغاز میشد از این حیث آمیختگی و امتزاج بیشتری حاصل کرد و این آمیختگی و تباهی هرچه بر عمر ادبیات فارسی اضافه شد افزایش بیشتری یافت . نکته مهمی که در این مورد قابل ذکر است آنکه لغات و اصطلاحات عربی با تغییرات مختلفی در لهجات ایرانی پذیرفته شده و بعبارت دیگر قواعد و اصول لهجات ایرانی در این مورد تسلط خود را حفظ کرده است . مثلاً : همه مخارج حروف عربی در لهجات ایرانی متروک ماند مگر آنها که با مخارج حروف فارسی یکسان بود ، و ازاول و آخر بعضی از کلمات اجزائی حذف شد ، وعده‌ی از کلمات عربی در لهجات ایرانی تغییر معنی داد ، و پاره‌ی از افعال بمعنی وصفی یا اسمی معمول گشت ، و بسیاری از صیغه‌های جمع عربی در فارسی مانند کلمات مفرد محسوب شد و یکبار دیگر با علامت جمع بکار رفت ، و نزدیک همه لغات از حیث مورد استعمال با اصل عربی خود تفاوت یافت و از این راهها وضعی پیش آمد که لغات عربی را که در لهجه‌های ایرانی نفوذ کرد اندک اندک بصورتی غیر از آنچه در اصل بوده است درآورد چنانکه غالب آنها را جز در ریشه نمیتوان عربی دانست .

خط عربی که وسیله تحریر لهجه‌های جدید ایرانی قرار گرفته بود با تغییراتی که در آن راه یافت بنخط فارسی معروف گردید . خط فارسی خطی است الفبائی که از راست بچپ نوشته می‌شود و از ۳۲ حرف بوجود می‌آید . حروف در موقع نوشتن تغییر شکل‌های عجیب می‌دهند و در نتیجه ۳۲ حرف مذکور بصورت‌های متعدد دیگر در می‌آیند و همین امر

یکی از بزرگترین اسباب صعوبت در قرائت فارسی است. از این گذشته در این خط بیشتر حروف غیر مصوت پهلوی همدیگر گذاشته می‌شوند و خواننده باید بتشخیص خود آنها را بامصوتها همراه کند. پیدا است که چنین خطی مایهٔ بروز اشکالات بسیار در زبانها و لهجات ایرانی جدید شده است.

راجع به لهجهٔ ادبی ایران در دورهٔ اسلامی (فارسی، پارسی دری) در فصل دیگری سخن می‌گوئیم و اینک می‌پردازیم بذکر مهمترین لهجه‌های جدید دیگر ایران. لهجه‌های جدید ایرانی تنها در داخلهٔ حدود سیاسی ایران کنونی متداول نیست بلکه در تمام فلات ایران و حتی در فلات پامیر و در سواحل عمان و در جنوب خلیج فارس نیز باقی‌مانده‌های آنها را می‌توان یافت.

زبان‌شناسان این لهجه‌ها را بدو دستهٔ شرقی و غربی تقسیم می‌کنند: مقصود از لهجه‌های شرقی آنهاست که در قسمت شرقی فلات ایران و در فلات پامیر متداولست، و مراد از لهجه‌های غربی آنهاست که در قسمت غربی فلات ایران تا حدود سرحدات عراق متداول دارد، بنابراین مراد از شرق و غرب در این اصطلاح باز شرق و غرب ایران امروزی نیست.

از جملهٔ لهجه‌های شرقی لهجهٔ پشتو و دیگر لهجات متداول در افغانستان، لهجه‌های فلات پامیر، باقیمانده‌های لهجهٔ سغدی و بازمانده لهجهٔ اُسی است. اما لهجه‌های غربی تقریباً تمام لهجه‌های متداول در ایران امروز را شامل است که خود بدستهٔ: لهجه‌های شمالی ایران یعنی لهجات متداول در سواحل دریای مازندران، و لهجه‌های شرقی ایران یعنی لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان و بلوچستان، و لهجه‌های جنوبی ایران یعنی لهجه‌های متداول در کرمان و فارس و عمان و خلیج فارس و مکران، و لهجه‌های غربی ایران یعنی لهجه‌های لری و کردی، و لهجه‌های مرکزی ایران منقسم می‌گردد.

لهجه های کنونی ایران

لهجه هایی که امروز در داخل حدود ایران رواج دارند همه جزو دسته لهجه های غربی ایران شمرده می شوند و همچنانکه گفتیم می توانیم آنها را بدسته های جدیدی تقسیم کنیم :

۱ - لهجه های شمالی : این لهجه ها در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای مازندران و در دره های شمالی سلسله جبال البرز تداول دارد . از میان این لهجه ها : طالش ، گیلکی ، دیلمی ، مازندرانی و گرگانی قابل توجه است . هر یک از این لهجه ها که برشمرده ایم دارای شعبی هستند که با یکدیگر تفاوت های جزئی دارند . از میان این شعبه ها لهجه دیلمان و گرگان و مازندران دارای ادبیات منظوم و منثور مکتوب قدیم هستند که قسمتی از آنها هنوز در دست است . ادبیات شفاهی لهجه های گیلکی و مازندرانی جداً قابل توجه و شامل سرودها و قصه ها و مثلهاست . این لهجه ها در دوره اسلامی در سیر تحول پیرامونی قرار گرفته اند چنانکه میان هیأت قدیم و جدید آنها اختلاف زیاد مشهود می شود . از ادبیات قدیم مازندرانی مقداری اشعار و یک دیوان دلپذیر بنام امیرپازواری و چند کتاب تفسیر قرآن و امثال آنها باقی مانده است . کتاب مشهور مرزبان نامه اصلاً در حدود قرن چهارم هجری باین لهجه نوشته شده و در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دوبار بزبان پارسی ترجمه شده و مرزبان نامه و روضة العقول نام یافته است . به لهجه دیلمی هم تفاسیری از قرآن در دست است . به لهجه گرگانی قدیم کتب فرقه حروفیه نگارش یافته است . به لهجه گیلکی اشعاری از قاسم الانوار (قرن نهم) موجود است .

۲ - لهجه های شرقی : در مشرق ایران کنونی لهجه های متقارب متعددی در خراسان و سیستان و بلوچستان و کرمان تداولست . دنباله لهجه های متداول در خراسان و سیستان به افغانستان هم کشیده می شود و مجموعاً با لهجه ادبی پارسی دری (فارسی) نزدیک و از یک دسته اند .

از میان این لهجه ها آنها که در شهرها متداولند طبعاً اصالت خود را بیشتر از دست

داده‌اند و بالعکس آنها که در قراء و قصبات و دره‌های دوردست متداولند اصالت خود را بنسبت زیادی حفظ کرده‌اند. در اطراف بجنورد و اسفراین و جاجرم و بسطام و همچنین در قراء متعدد: سبزوار و نیشابور و تربت جام و مخصوصاً در نواحی رشتنوار و تای باد و گناباد و بیرجند و خوسف و روستاهای آنها و در شهرهای جنوب غربی خراسان که متکی بدشتهای مرکزی ایران هستند مانند کاشمر و بجنستان و فردوس و طبس و بشرویه و قراء اطراف آنها لهجات متقارب بیکدیگر رایجست.

چون این لهجات همچنانکه گفتیم بمبادی لهجه ادبی ایران، خصوصاً بصورتی که در آثار ادبی پیش از قرن هفتم هجری ملاحظه میشود، بسیار نزدیکست، با مطالعه در آنها میتوان غالب مشکلات لغوی متون مذکور را مرتفع ساخت.

مهمترین لهجه جنوب شرقی ایران لهجه بلوچی است که آنرا از جهت حفظ هیأت قدیمی بسیاری از لغات باید از لهجات مهم ایرانی شمرد. طوایف بلوچ و کوچ اصلاً از شمال ایران بجنوب مهاجرت کرده و در سرزمینهایی که امروز بلوچستان می‌نامند سکونت گزیدند. بهمین سبب زبان و لهجه قدیم بلوچی علاوه بر بلوچستان در پاره‌ی از نواحی ترکمنستان شوروی و هم‌چنین لهجه «برا اوئی» که از شعب بلوچی است در جنوب هندوستان نیز رایج است. لهجه بلوچی خود بشعب مختلف تقسیم می‌شود لکن اختلاف آن شعب زیاد نیست.

۳ - لهجه‌های جنوبی: لهجات جنوب ایران یعنی کرمان و سواحل دریای عمان و فارس و سواحل خلیج فارس بچند شعبه منقسم می‌گردند. مانند لهجه بشاگردی، لهجه‌های کناره‌های دریای عمان و خلیج فارس، لهجه‌های لار و فارس. لهجه فارسی که باید آنرا فارسی نو (دنباله فارسی باستان و فارسی میانه) نامید، خلاف آنچه بعضی از زبان‌شناسان نوشته‌اند همان زبان فارسی ادبی نیست و درین باره بعداً سخن خواهیم گفت.

۴ - لهجه‌های مرکزی: مراد از لهجه‌های مرکزی ایران لهجه‌هایی هستند که

در داخله ایران کنونی رواج دارند و آثار تحول و تغییر و آمیزش زیاد در غالب آنها مشهود است، از جمله این لهجات هستند: لهجه‌های قم و اطراف آن، و نطنز و توابع آن (مانند لهجه فریزند و یارند)، و کاشان و میمه و راوند و قهرود و قراء مجاور آنها، و لهجه اصفهانی و لهجه‌های متعدد اطراف آن مانند سوئی و کشه‌یی، زقره‌یی، جرقویه‌یی، سده‌یی، گزی، قشه‌یی، خرزوقی و غیره، و لهجه‌های دیگری از قبیل جوشقانی، وئیشونی (نزدیک گلپایگان) و گلپایگانی و خوانساری و محلاتی و سیوندی و نائینی و انارکی و اردستانی و وفسی و آشتیانی و کهکی و خوری و بیابانکی و جندق و یزدی و لهجه‌های قراء مجاور آن مخصوصاً قراء زرتشتی نشین، و لهجه‌های قهستان. تعدد این لهجه‌ها بحدی است که تقریباً باید آنها را بتعداد آبادیهای موجود در مرکز فلات ایران دانست. در غالب اینها مخصوصاً آنهایی که در قراء و قصبات و میان کوهپایه‌ها معمولند آثار کهنگی و آمیختگی کمتر با زبان عربی مشهودست و قسمتی از آنها هم مورد تحقیق زبان‌شناسان و لهجه‌شناسان ایرانی و اروپائی قرار گرفته است.

۵ - لهجه‌های غربی: از میان لهجه‌هایی که در مغرب ایران متداولند مهمتر از همه لهجه کردی است. لهجه کردی متعلق بقبایل آریایی ایرانی کرد است که بعضی از آنان شهرنشین و زارع و مابقی غالباً چادرنشین و گله‌دار هستند. این قبایل در ایران و عراق و ترکیه سکونت دارند.

لهجه کردی از میان لهجه‌های ایرانی بعلت نگاهداری بعضی از عوامل قدیم و نیز بسبب داشتن ادبیات مکتوب اهمیت خاصی دارد، با این حال نفوذ زبانهای مجاور در این زبان قابل توجهست بدینمعنی که از زبانهای عربی و ارمنی و ترکی و فارسی لغات بسیار در آن راه بسته است. ادبیات مکتوب کردی همواره قابل توجه بوده است. اشعار غنائی و حماسی و قصص و حکایات و داستانهای منظوم و همچنین کتب مذهبی متعدد در لهجه کردی وجود دارد. لهجه کردی در میان قبایل کوه نشین که رابطه کمتری با سایر طوایف یا شهرها دارند بصورت قدیمتر و در شهرها بصورت خیلی جدیدتر و با

آمیزش بیشتری با زبانهای عربی و فارسی متداولست؛ از لهجه‌های مهم کردی لهجه گورانی، زازا، مکرری، سنجی، زندی، بایزیدی، عبدوئی و کرمانشاهی را میتوان نام برد.

* * *

لهجه‌های جدید ایرانی از حیث تحول و تغییراتی که در آنها راه یافته بدسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند. لهجه‌های شرقی فلات ایران مانند بازمانده‌های لهجه‌های سغدی و سکائی و همچنین لهجه بلوچی در جنوب شرقی ایران کنونی و لهجه اُسی در قفقاز و لهجه‌های پامیری و هندوکوشی نسبت به لهجه‌های دیگر تغییرات و تحولات کمتری یافته‌اند چنانکه در بعضی از آنها بنحوی که قبلاً گفته‌ایم هنوز بعضی از اختصاصات لهجه‌های کهن ایرانی مثل تصریف اسامی یا تثنیه و مؤنث و مذکر و تصریف افعال مشاهده می‌گردد.

در بعضی از لهجات دیگر مخصوصاً لهجات ایران کنونی و همچنین قسمت فارسی زبان افغانستان تحول بسیار قویتر و شدیدتر است. در این لهجه‌ها تصریفات افعال و مفردات بسیار ساده‌تر و از صورتهای قدیمی دورترند و از تغییرات اواخر اسامی و ضمایر در حالات مختلف اثری نیست.

مهمترین لهجه از لهجات جدید ایرانی «زبان فارسی» است، این همان زبانست که شاعران و نویسندگان ما آنرا «پارسی»

فارسی

پارسی دری و دری «نیز نامیده‌اند.

بعضی از زبان‌شناسان کوشیده‌اند که این زبان را بعلمت بعضی تشابهات لفظی و دستوری دنباله زبان پهلوی ساسانی «= پارسی میانه» بدانند. حق آنست که این زبان را فقط از اصل فارسی میانه ندانیم بلکه در اساس یک لهجه عمومی ادبی بشماریم که در اواخر عهد ساسانی و قرنهای اولیه اسلامی در ایران شیوع داشت و تحت تأثیر و تأثر متقابل لهجه‌های رسمی دوره اشکانی (پارثی) و ساسانی (پارسی)، در یکدیگر و در

لهجه های محلی، بتدریج متداول شده و تقریباً وضع ثابتی گرفته و هیأت زبان کتابت حاصل کرده بود. همین زبان کتابت است که در قرن سوم و چهارم پیاپی در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و ری گویندگانی پیدا کرد. این زبان بنحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود، زیرا نفوذ فراوانی از لهجه های خراسان قدیم و بعضی از لهجات مشرق در آن مشهود است. و نیز لهجه شرقی محض شمرده نمیشد زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه های غربی هم در آن ملاحظه می شود.

این زبان عمومی و مختلط که در اواخر دوره ساسانی و قرنهای نخستین هجری بتدریج شایع شده بود، در اوایل عهد اسلامی نخستین بار در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعر و نثر بکار رفت. بعبارت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام گرفت و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه های متداول در این نواحی درآمد. و بنظر قدیمترین مؤلفانی که در باره محل تداول و رواج زبان فارسی دری سخن گفته اند، زبان قسمتی از نواحی شرقی از حدود نیشابور تا نواحی قریب بولایت سغد در ماوراءالنهر دانسته شد.

نخستین نویسندگان و شاعرانی هم که بدین زبان نویسندگی و شاعری کرده اند مانند بلعمی (صاحب ترجمه تاریخ طبری)، رودکی، دقیقی، اسدی، فردوسی، منوچهری، ناصر خسرو و نظایر آنان زبان نثر و شعر خود را «پارسی دری، پارسی و دری» نامیده و در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرار داده اند.

علت تسمیه این زبان عمومی به دری انتساب آنست به «دَر» (یکی از معانی «دَر» در لغت پهلوی و پارسی پیشگاه و درگاه یعنی همان معنی است که امروزه دربار می گویند).

این تسمیه از اواخر دوره ساسانیان معمول بود یعنی زبانه را که از اختلاط لهجه پارثی (پهلوی شمالی) و لهجه ایران غربی در مداین پیدا شده و در دربارهای

مداین رایج گردید بود بسبب آنکه زبان دربار بود «دری» نامیدند و بنا بر آنچه مؤلفان معتبر مانند عبدالله بن المقفع و حمزه بن الحسن اصفهانی گفته‌اند در آن زبان عنصر لهجه‌های شرقی مخصوصاً زبان اهل بلخ غلبه داشت.

سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجه دری مداین (که زبان درباری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود) حکومت ممتد اشکانیان و استقرار شاهنشاهی آنان در تیسفون بود و سرّ اینکه نخستین کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتیبه اردشیر پاپکان و کتیبه شاپور اول در نقش رستم و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد و کتیبه نرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده بود همین است و آن زبان عمومی مختلط که پیش از این منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته‌ایم از چنین اصلی نشأت کرده و سپس بر اثر آمیزش با لهجه پهلوی جنوبی (پارسی میانه) شکل تازه‌ی یافته و در اواخر عهد ساسانی بعنوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران وسیله ارتباط ایرانیان شده و بنحوی که گفتیم بعد از ظهور ادبیات فارسی اسلامی مبنای سخن در نزد گویندگان شرقی قرار گرفته است. لکن چون محیط جدید تداول آن در مدتهای متعددی در بارهای مشرق ایران مانند دربارهای طاهری، صفاری، سامانی، زیاری، غزنوی و جز آنها بود، طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق را نیز پذیرفت و ازینرو در هیأت ابتدائی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیه شرقی فلات ایران و افغانستان و پامیر و ترکستان، و «متون مانوی» ارتباط و شباهت نزدیکی یافت و چون از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) ببعد بقسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران رفت سرعت بسیار تحت تأثیر لهجات مرکزی و جنوبی ایران قرار گرفت و از اصل خود دور افتاد.

وجود همین تأثیرات دوجانبه در زبان ادبی فارسی و تأثر آن از منشأهای شرقی و غربیست که بعضی از زبان‌شناسان را وادار کرد تا هنگام بحث در باره این زبان آنرا زبان ناحیه فارس بدانند و در همان حال تأثیر لهجه‌های سغدی و پارتی و پامیری و

امثال آنها را نیز درین زبان بپذیرند (۱).

۱ — دربارهٔ زبان ایرانی و لهجه‌های مختلف آن در دورانهای تاریخی می‌توان از
مآخذ ذیل استفاده کرد :

C. de Harlez, les introductions de :

Manuel de la langue de l'Avesta, Paris, 1882, p. XI - XX.

Manuel du Pehlevi, Paris, 1880, p. V - XII.

Avesta, Paris 1881, p. XXXIX - LXV.

C. Salemann, Mittelpersische Studien. Mélanges Asiatiques, vol. IX. St. Petersburg, 1887.

W. B. Henning, Sogdica, London, 1940.

R. Gauthiot et E. Benveniste, Essai de Grammaire Sogdienne, Paris, 1923, 2 vols.

M. Aurel Stein, Ancient Khotan. 2 vols, Oxford, 1907.

Sten Konow, Ein neuer Saka - Dialekt, 1935.

Khotan - Sakische Grammatik. Leipzig. 1942.

E. Blochet, Etudes de Grammaire Pehlevie.

دکتر احسان یارشاطر: زبانها و لهجه‌های ایرانی در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا - تهران ۱۳۳۷.

دکتر ذبیح‌الله صفا: مقدمهٔ جلد اول گنج‌سخن - تهران ۱۳۳۹، ص ۱-۱۳.

Encyclopédie de L'Islam, art. Perse, Partie II, Langue et Dialectes, Par H.W. Bailey.

L'Iran sous les Sassanides, par Arthur Christensen, 2ème édition, Copenhagen, 1944, p. 44-49.

Hilfsbuch des Pehlevi, Par H. S. Nyberg, Uppsala, 1928, 1931; introduction de Vol I et 2.

دکتر ذبیح‌الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ سوم ص ۱۴۰-۱۶۳.

۴۰

تاریخ ادبیات ایرانی

۱- مقدمه

مطالعه در بارهٔ ادب ایرانی مستلزم فرصت موسعی است چه از طرفی امتداد تاریخ ایرانیان و از طرفی پهناوری فلات ایران باعث شده که چند لهجهٔ مهم در قرون مختلف و گاه در یک عصر و زمان رسمیت یابند و صاحب ادبیات وسیعی شوند و بعد در نتیجهٔ حوادث از رونق و رواج بیفتند و جای خود را بلهجه‌های دیگر و آداب آنها بسپارند. بعبارت دیگر عامل زمان و مکان و سیاست هر سه موجب تنوع و تعدد آثار ادبی ایرانی گردیده و حتی آنرا از حدود عادی فلات ایران فراتر برده و بلاد و نواحی دور دست کشانیده است. بنابراین آنچه در اینجا می‌نویسیم خلاصه فشرده‌ی در بارهٔ تاریخ ادب ایرانیست و برای کسب اطلاعات بیشتری در این باب باید به مأخذ مفصل مراجعه کرد.

برای آنکه این مطالعهٔ مختصر در تاریخ ادب ایرانی امکان پذیرد بهتر آنست که تقسیم زبان‌شناسان را مأخذ و مبنای کار قرار دهیم یعنی ادبیات لهجه‌های کهن و لهجه‌های میانه و لهجه‌های نو را هریک جداگانه بمورد مطالعه در آوریم.

۲ - ادبیات لهجه‌های کهن

از میان لهجه‌ها، کهن لهجهٔ پارسی باستان و اوستایی دارای آثار ادبی قابل توجهی هستند.

مهمترین آثار پارسی باستان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی است که بر سنگها و الواح و ظروف و مهرها و مهره‌ها نقر شده و در همهٔ آنها مجموعاً در حدود چهارصد لغت اصلی غیر مکرر بکار رفته است. منقولات مورخان یونانی از اسمهای پارسی، که مانند نامهای دیگر ایرانی معمولاً ترکیبی و دارای معانی لغوی مختلف است، نیز این تعداد را افزایش می‌دهد.

کتیبه‌های هخامنشی که غالب آنها بنابر آنچه پیش از این گفته‌ایم بهیأت قدیم زبان پارسی باستان نوشته شده، متضمن اشاراتی در بارهٔ ستایش خداوند و نام و نسب شاهان و شرح ممالک و اعمال آنانست.

این کتیبه‌ها در ایران (تخت جمشید، نقش رستم، نقش رجب، مرغاب در فارس و کوه بیستون نزدیک کرمانشاه و کوه الوند نزدیک همدان) و ارمنستان و مصر (کانال سوئز) بر روی صخره‌ها و دیوارهٔ کوهها و الواح سیم و زر و ظروف پراکنده است. از همهٔ آنها مهمتر کتیبهٔ داریوش بزرگ (۵۲۲ - ۴۸۶ ق. م) در بیستون نزدیک کرمانشاهانست.

این کتیبهٔ بزرگ تقریباً چهارصد و بیست سطر است. داریوش بزرگ در این کتیبه شرح جامعی از وضع ایران در دورهٔ کمبوجیه جانشین کورش و کردار بردیای دروغین غاصب سلطنت، و قیام خود بر ضد او و نسب و خاندان و اعمال و فتوحات خویش و ممالکی که در اختیار داشت ذکر کرده است.

از زبان اوستایی ادبیات وسیعتر و پرارزش تری باقی مانده و آن قسمت موجود اوستا کتاب مقدس آیین مزدا پرستی است. تعیین قدمت اوستا بستگی تام بتعیین زمان زندگانی زرتشت سراینده گائاها (*Gāthas*) دارد. این تاریخ را در صورت قبول قول خسانتوس لیدیایی (*Xanthos de Lydie*) محدود یازده قرن قبل از میلاد می توان بالا برد. با اینحال بعضی از محققان زمان زرتشت را تا حدود شش قرن قبل از میلاد پایین آورده اند.

اوستا کتابی عظیم بود و این نکته از اشارات مختلف مورخان قدیم برمی آید. از آنجمله پلینیوس (*Plinius*) مؤلف بزرگ رومی (قرن اول میلادی) به نقل قول از هرمیپوس (*Hermippos*) گفته است که زرتشت اوستا را در دو هزار هزار بیت سروده است.

آنچه از اشارات متون پهلوی از آنجمله دینکرت برمی آید اوستا در عهد ساسانی متضمن بیست و یک نسک (۳۴۸ فصل) بوده و آن خود باقی مانده از هزار فصل اوستای عهد هخامنشی بود. اما اینکه از اوستا فقط پنج نسک متضمن ۸۳۰۰۰ کلمه باقی مانده است. از میان این نسکها «یسناها» از همه قدیمترست و پنج گائا که زردشت آنها را سروده است جزو همین نسک است. یسنا بمعنی «پرستش» است و این نسک شامل ۷۲ فصل است که در مراسم مذهبی سروده می شد.

بعد از یسناها، نسک «یشت ها» را باید قدیمتر از باقی قطعات اوستا شمرد. این یشت راسرودهای درستایش اهورمزدا و امشاسپندان و ایزدان (فرشتگان مزدیسنا) پدید آورده است و بعضی از قطعات آن بسیار قدیم و بنا بر نظر برخی از اوستا شناسان در قدمت همپایه گائاها و یا قریب به آنهاست.

در یسناها و یشتها بمناسبتهای مختلف بارها اسامی پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران آمده و بداستانها و اعمال مشهور آنان اشاره شده است و بهمین سبب هردو نسک

مذکور از جمله مهمترین منابع تحقیق در ریشه داستانهای باستانی و حماسه ملی ایران شمرده می شود .

بعد از یسناها و یشتها قسمت موسوم به ویدیداد بسبب آنکه متضمن بسیاری از قواعد و قوانین آیین زرتشتی است اهمیت بسیار دارد . سه فصل اول این کتاب حاوی اطلاعات بسیار مهم داستانی و تاریخی و جغرافیایی راجع بنخستین ادوار مهاجرت قوم آریایی ایرانی بایران است . دونسک دیگراوستایعنی خرده اوستا و ویسپرد (*Visprad*) از سایر قطعات اوستای موجود بسیار جدیدتر است .

در باره جنبه شعری اوستا و اهمیت آن هنگام ذکر تاریخ شعر در ایران سخن خواهیم گفت .

۳- ادبیات لهجه‌های میانه

از لهجه‌های میانه ایرانی لهجه پهلوانی (پهلوی اشکانی) و پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از همه غنی‌تر است. با منظومه حماسی «ایاذگار زیران» و منظومه مناظره‌ی «درخت آسوریگ» (نخل) که هر دو بلهجه پهلوانیست قدمت ادبیات پهلوی به پیش از قرن سوم میلادی کشیده میشود. منظومه نخستین در باره جنگ و یشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه تورانی بر سر آیین زرتشتی و فتح و غلبه ایرانیانست. موضوع منظومه ثانوی مناظره بُز و نخل در رجحان هریک بر دیگری است. اطلاع از منظوم بودن این دو اثر کهن را مدیون تحقیقات آقای بنونیست (E. Benveniste) استاد «کلژ دو فرانس» هستیم.

از اولین عهد ساسانی چند کتیبه بزبان و خط پهلوی اشکانی داریم مانند کتیبه اردشیر پاپکان مؤسس شاهنشاهی ساسانی و جانشین اوشاپور اول در نقش رستم (فارس) و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد فارس و کتیبه نرسی در پایکولی. قسمتی از آثار مانوی که در اکتشافات (تورفان) بدست آمده بلهجه پهلوی شمالی است و این آثار همه بخط مانوی (مأخوذ از سریانی) نوشته شده و از «هوزوارش» خالی است. قسمتی از این آثار در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده است و مقداری از آنها تا بحدود قرن نهم میلادی ارتباط می‌یابد.

ادبیات پهلوی در اواخر عهد ساسانی یعنی قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بسیار غنی بوده لکن در حمله تازیان بر ایران بسیاری از آنها از میان رفت و از باقی مانده آنها نیز قسمتی عبری و پارسی ترجمه شد و اصل آنها بر اثر عدم حاجت متروک ماند. از میان کتابهایی که از پهلوی عبری ترجمه شد بعضی در مسائل علمی بود مانند:

قسمتهایی از منطق ارسطو، کتاب زیج شهریار (در نجوم و هیئت)، کتاب ستور پزشکی، مرغان شکاری و امراض و معالجات آنها، تعلیم و تربیت کودکان، و رزنامه (فلاحه)؛ و بعضی در تاریخ و داستانهای قهرمانی و ملی مانند: خداینامه، صورت پادشاهان، بهرام چوین، رستم و اسفندیار، سکسیکان (پهلوانان سیستانی)، پیکار، هراسب نامه، بهمن نامه، دارا و بت زرین، شهر بُراز؛ و بعضی در قصص و حکم و مواعظ از قبیل: کلیله و دمنه، سندباد نامه، عهد اردشیر، مزدک نامه، التاج در سیرت انوشیروان، نامه تنسر؛ و بعضی در داستانها و افسانهها مانند: هزار افسان (هزار و یک شب) ویس و رامین، شروین و خُرن، وامق و عذرا، پیر و زنامه، بختیار نامه؛ و بعضی در رسوم و آداب و تشکیلات کشوری مانند: گاهنامه و آیین نامه و جز آنها...

از پهلوی ساسانی با وجود تصاریف دوران و حوادث دشوار و طول زمان هنوز کتابهای متعددی در دست است که غالب آنها مربوط بمسائل معین و بعضی متضمن اطلاعات مختلف تاریخی و داستانی و جغرافیائیست.

بعضی از این آثار بتصادف از دوره ساسانی باقی مانده و غالب آنها مربوط بسه قرن اول هجری (تا اواخر قرن نهم میلادی) است. از کتابهای باقی مانده مذکور بعضی درباره مسائل اجتماعی و حکم و مواعظ است از قبیل: پندنامه آذرباد مهراسپندان، پندنامه بزرگمهر بختکان، اندرز خسرو قبادان، اندرز اوشنردانا، پندنامه زرتشت، داروی خرسندی، اندرز دانا مرد، خسرو کواتان و ریزک؛ و بعضی در باره مسائل تاریخی و جغرافیائی و داستانی مانند: کارنامه اردشیر بابکان و شهرستانهای ایران؛ و بیشتر آنها در مسائل دینی با اشارات و روایات تاریخی و جغرافیائی و داستانی است از قبیل: دینکرت، بُندهشن، داتستان دینیک، روایت پهلوی، اردای ویرافنامه، شایست نشایست، مینوک خرد، شکند گمانیک و یچار، مادیکان گجستک ابالیش و رسالات متعدد دیگر. از سایر لهجه های مهم میانه مانند سغدی و خوارزمی و ختنی هم آثار متعدد و قابل توجهی بدست آمده است.

وجود آثار مختلف از لهجه‌های میانه ایرانی ثابت می‌کند که رشته ادبی استواری که با ایجاد گائاها بدست زرتشت پیغامبر در قرن یازدهم قبل از میلاد استوار شده بود هیچگاه نگسست و همچنان بر دوام خود باقی ماند^(۱).

۱ - در باره ادبیات لهجه‌های کهن و سیانه از میان‌ماخذ مختلف و متعددی که رایج

است باین منابع رجوع کنید :

C. de Harlez, *Avesta, livre sacré du zoroastrisme*, Paris, 1881, introduction.

J. Darmesteter : *le Zend - Avesta*, Paris 1892-1893. Vol. III, p. VII-CVII.

A. Christensen : *Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique*. Kopenhagen, 1928.

A. Christensen, *l' Iran sous les Sassanides 2ème édition*, Copenhague, 1944.

E. W. West, *Pahlavi Literature*, (*Grundriss der Iranischen Philologie*, vol. II, p.

117 sqq. Strasburg 1896-1904.)

E. W. West, *Notes sur quelques petits textes Pehlevis*, la Muséon, VI, 236 - 272.

Noldeke, *Persische Studien*, Wien, 1892.

Salemann, *Mittelpersische Studien*, Petersbourg, 1887.

مقدمه لغت‌نامه دهخدا. تهران ۱۳۳۷ مقالات ذیل :

زبانها و لهجه‌های ایرانی - دکتر احسان یارشاطر، ص ۹ - ۱۸.

اوستا - دکتر محمد سعین، ص ۲۶ - ۳۷.

پارسی باستان - دکتر محمد سعین، ص ۳۸ - ۳۹.

دکتر صفا، حماسه سرایی در ایران. اشارات متعدد از صفحه ۳۱ تا ۱۳۷. چاپ دوم.

تهران ۱۳۳۳.

دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ سوم ۱۳۳۸، ص ۱۳۱ - ۱۴۰.

آقای ابراهیم پورداود، مقدمه مجلدات مختلف اوستا (ترجمه فارسی) : (گائاها،

یسناه‌ها ج ۱ و ۲، یشتها ج ۱ و ۲).

۴ - شعر در زبانها و لهجه‌های ایرانی پیش از اسلام

تاریخ شعر در لهجه‌های ایرانی ، با اوستا خاصه گائاه‌ها شروع
میشود . اگر بهمان نحو که پیش ازین گفتیم تاریخ زندگانی
زرتشت را بحدود قرن یازدهم پیش از میلاد بالا ببریم شعر
مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ آغاز میشود .

شعر در لهجه‌های
کهن

کلمه گائا (*Gatha*) بمعنی « سرود » است و این بخش از اوستا (که خود قسمتی
از نسک یسنا هاست) تشکیل میشود از پنج قسمت که نخستین از قطعات سه مصرعی
شانزده سیلابی و دومین از قطعات پنج مصرعی یازده سیلابی و سومین از قطعات چهار
مصرعی یازده هجایی و چهارمین از قطعات سه مصرعی چهارده سیلابی پدید آمده و
پنجمین گائا از قطعاتی تشکیل شده است که هریک از آنها دو مصراع بلند نوزده سیلابی
و دو مصراع کوتاه دوازده سیلابی دارد .

بعد از گائاه‌ها در قسمتهای دیگر اوستا که تاریخ آنها متأخر از گائاه‌ها و با اینحال
از آثار بسیار قدیم آریائی ایرانیست ، قطعات منظوم دیگر نیز یافته میشود و این قطعات
را بیشتر در پشته‌ها با شعرهای ۸، ۱۰ و ۱۲ هجائی (سیلابی) و در یسناها و فرگردهای دوم
و نوزدهم ویدیداد می‌توان یافت .

قسمت بسیار بزرگی از اشعار اوستا در قرون متأخر پیش از اسلام بر اثر وارد
کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن آنها، و یا در نتیجه افزایش
عباراتی بنثر در وسط قطعات منظوم، و همچنین بر اثر اشتباهات نسخ که در همه ادوار
صورت گرفته از هیأت نظم بیرون آمده است و پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها
کاری دشوار و مستلزم دقت بسیار است .

تنها در گائاه‌ها وجود یک سنت قدیم در کتابت یعنی جدا نوشتن مصراعها از

یکدیگر و نهادن علامت فارق در میان آنها این صعوبت را کمتر کرده است .
اطلاع علمی دقیق از وجود قسمتهای منظوم در اوستا مولود کوششهاییست که
بعضی از اوستا شناسان قرن نوزدهم میلادی مانند وسترگارد (*Westergaard*) و وستفال
(*Westphal*) و هرمان ترپل (*H. Torpell*) و آورل مایر (*Aurel Mayer*) و گلدنر
(*Geldner*) کردند . این کوششها هنوز هم ادامه دارد و تاکنون قسمت بزرگی از قطعات
منظوم اوستا بدست آمده است .

اینک ترجمه دو قطعه از شعرهای اوستایی را برای در دست داشتن نمونه‌ای از
معانی آنها در اینجا می‌آوریم :

« این ترا می‌پرسم ، راست بمن بگو ، اهورا !
کدام نیکو کنش روشنائی را و تاریکی را آفرید ؟
کدام نیکو کنش خواب را و بیداری را آفرید ؟
که بامداد ، نیمروز و شب را [آفرید] ؟
که بیاد آورنده‌اند بفرزانگان پیمان را »

(گائاها بند ۵ از های ۴۴ موسوم به اشتودگات)

قطعه ذیل ترجمه از بند های ۲۷ - ۲۹ از یسنای ۵۷ موسوم به « سروش یشث »
است . در این قطعه بعد از ستایش « سروش » فرشته معروف آیین مزدا پرستی که
پیغام آور اهورمزدا و پیروزمند و گیتی افزایست چنین گفته شده :

(سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاک را می‌ستائیم)

که چهارتا زنده تیزرو

سپید ، نورانی ، درخشنده

الهی ، دانا ، که سایه نمی‌افکند

از فراخناهای آسمانی می‌گذرند

کفشهای شاخی آنها

بزر پوشیده شده است

تیزتر از اسبان ،
 تیزتر از بادها ،
 تیزتر از باران ،
 تیزتر از ابرها ،
 تیزتر از مرغان پران ،
 تیزتر از تیزی که نیک انداخته باشند ؛
 که همه این موجودات می‌رسند
 اگر آنها را تعقیب کنند
 و آنها نمی‌توانند [باین تازندگان] برسند
 که می‌روند و بان خود می‌برند
 سروش نیک و پاك را
 باد و سلاح خود
 اگر در دورترین نقطه شرقی
 هند باشد او را بچنگ آورد !
 اگر در دورترین نقطه غرب باشد او را می‌زند .

شعر در لهجه‌های
 میانه
 در لهجه‌های میانه تقریباً همه‌جا بیازمانده‌هایی از قطعات اشعار
 و گاه بمنظوم‌های قابل توجهی بازی خوریم و از آنجمله است
 در آثار مانوی و پهلوی شالی (پارثی - اشکانی) و پهلوی
 جنوبی (ساسانی یا پارسی میانه) و سغدی و ختنی . در این لهجه‌ها هم مانند لهجات کهن
 ایرانی شعرهائی بوده و در آنها برهجهای معینی تکیه میشده است ^(۱) .
 متأسفانه غالب زبانهای میانه ایرانی با خطوط ناقص آرامی و سریانی نوشته شده

۱ - مثلاً در این سبّاع چهار تکیه (Accent) وجود دارد : کواد اندر کبودی بود -

یعنی : قباد اندر صندوقی بود .

و معمولاً کلمات هنگام تحریر فاقد بعضی از اصوات و نیز نوع آن اصواتند ، ازینرو تلفظ واقعی آنها در تاریخ سرودن و میزان کوتاهی یا امتداد هجاها در اشعار بدرستی معلوم نیست تا بتوان موارد تکیه‌ها را بتحقیق معلوم کرد . با تمام این احوال قراین بسیار از اشعار بازمانده پهلوی شمالی و جنوبی معلوم میدارد که در آنها علاوه بر تساوی شماره هجاها در یک قطعه یا یک منظومه تکیه هجاهای معین و آهنگ کلمات نیز مورد توجه بوده و این همان حالتست که هنوز در اشعار ولایتی ایرانی خصوصاً قدیمترین هیأت‌های آنها ملاحظه می‌کنیم ، و نیز بهمین علت است که بنابر آنچه گذشت ایرانیان دوره اسلامی شعرهای پیش از اسلام ایران را کلمات پراکنده ناموزون تصویری کرده‌اند نه نظم . در این اشعار عادة قافیه نبود . اما اینکه بعضی تصور کرده‌اند قافیه را ایرانیان از عرب گرفته‌اند اشتباه بزرگ‌یست زیرا در اشعار بازمانده از لهجه‌های میانه چندین بار بقافیه باز می‌خوریم ^(۱) و با توجه بآنها معلوم میشود که شعر در ایران که از مصرع‌های آزاد (بی قافیه) شروع شده بود بعد از یک تحول طولانی که طی قرون صورت گرفته ، بداشتن قوافی ناقص و گاه کامل کشیده شده و این تحول در قوافی در دوره اسلامی هم امتداد یافت . یکی از بهترین اشعاری که مربوط بلهجه‌های میانه است و از اواخر عهد ساسانی باقی مانده و در قرن‌های اولیه هجری متداول بوده « سرود آتشکده کرکوی » است . این آتشکده بنابر روایات دینی قدیم در عهد سلسله داستانی کیان ساخته شده و در محلی استقرار یافته که معبد کرشاسپ پهلوان ملی ایران بوده است . آن سرود قافیه‌دار شش هجائی چنین است :

فرخته بادا روش
خُنیده گرشَسپ هوش
همی برست از جوش

۱ - برای نمونه رجوع کنید به مقدمه گنج‌سخن ، دکتر صفا چاپ اول ، تهران ۱۳۲۹ -

صفحه ۲۲ و ۲۳ و صفحات مقدم بر آن .

اَنُوش کن می اَنُوش

دوست بَد آگوش

بَآفرین نهاده گوش

همیشه نیکی گوش

که دی گذشت و دوش

شاهها خدایگانا

بَآفرین شاهی

معنی این ابیات چنین است: افروخته بادا روشنائی - مشهور (باد) جان کرشاسبی -
از جوش رسته است - نوش کن می را نوش - دوست به آغوش - بَآفرین نهاده گوش -
همیشه بنیکی گوش - که دی گذشت و دوش - شاهها خدایگانا - شاهی سزاوار آفرینی .
برای آنکه از مفاهیم اشعار پهلوی نمونه‌ی در دست باشد اینک بنقل ترجمه‌هایی
از آن مبادرت میشود :

از منظومه* «ایاذگار زَریران» :

بکوه بغان (یعنی خدایان)

آتش فرمای کردن

بشهر (یعنی کشور) و بغدیسپان (یعنی مأموران بزرگ و تام‌الاختیار دولتی)

خبر ده که جز موبدان

که آتش بهرام

پرستش و نگاهبانی کنند

از ده تا هشتاد سال

هیچ مرد بمپاید

چنان کنید که در یک ماه

بدرگاه گشتاسپ آیید

اگر نیاید

و بآن درگاه حاضر نشوید

آنگاه شما را بدار

برفرمائیم کرد.

و اینک ترجمهٔ قطعهٔ یازده هجائی قافیه داری که از آثار زروانیان^(۱) در کتاب

معروف پهلوی بنام بئندهشن باقی مانده است :

زمان از هردو دام^(۲) زورمندترست

زمان از هر دارنده‌ی دارا ترست

زمان از هر باخبری باخبر ترست

زمان ما می‌گذرد و پراکنده میشود

در برابر زمان تغییر ناپذیر هر سرافرازی درهم می‌شکند

جان نمیتواند از آن تن باز زند

نه هنگامی که او ببلندیا پرواز می‌کند

نه هنگامی که بمغاکها فرو می‌رود

نه هنگامی که بفروید جهان پایین آید^(۳).

۱ - فرقه‌ای از اهل مذاهب ایران پیش از اسلام که بقدمت و خالقیت « زمان » معتقد بوده و می‌پنداشته‌اند که خالق خیر و خالق شر هردو از آن بوجود آمده‌اند و بعبارت دیگر زمان را خدای مادر می‌دانستند .
۲ - « دام » یعنی مخلوق و مراد از « هردو مخلوق » مخلوقات « اورسزد » و « اهریمن » است .

۳ - دربارهٔ شعر در ادبیات پیش از اسلام ایران و کسب اطلاعات بیشتر درین باب رجوع کنید به : دکتر صفا ، گنج سخن ، مقدمهٔ جلد اول ، چاپ اول ، تهران ۱۳۳۹ ، ص چهارده پیعد .

ه - آغاز ادب فارسی

وضع زبان پارسی زبان پارسی دری بعد از آنکه از قرن سوم هجری بعنوان زبان رسمی و ادبی مشرق ایران بکار رفت ، بسرعت آغاز آمیزش با زبان عربی کرد . این آمیزش در آغاز امر بیشتر از حیث مفردات لغوی و برای رفع حواشی دینی و سیاسی و علمی بود لکن بتدریج تفنن نویسندگان و شاعران بر درجه نفوذ زبان عربی در زبان پارسی افزود و حتی بعضی از قواعد صرفی و نحوی عربی را هم همراه مفردات و ترکیبات و عبارات مستعار از عربی بزبان پارسی داخل کرد .

زبان پارسی دری که در آغاز پیدایش ادب فارسی در نواحی شرقی ایران و در ماوراءالنهر رواج داشت بیشتر از لهجه‌های شرقی ایران متأثر بود لکن از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری ببعد که به عراق و آذربایجان و فارس راه جست طبعاً تأثیر لهجه‌های غربی در آن آشکار گشت و این تأثیر هنوز هم در زبان پارسی هویداست . از حدود قرن پنجم هجری ببعد زبان پارسی بکشورهای اطراف ایران نیز نفوذ یافت . از جمله این کشورها یکی سرزمین پهناور هندوستان و دیگری آسیای صغیر بوده است .

سرزمین هند نخست بوسیله غزنویان و مخصوصاً در نتیجه مهاجرات متعدد سبکتکین (متوفی بسای ۳۸۷ هجری = ۹۹۷ میلادی) و پسرش محمود (متوفی بسال ۴۲۱ هجری = ۱۰۳۰ میلادی) با زبان و شعر پارسی رابطه مستقیم حاصل نمود و پس از آنهم در تمام دوره غزنوی و دولتهای غوری (۵۴۳ - ۶۱۲ هجری = ۱۱۴۸ - ۱۲۱۵ میلادی) و مالیک آنان ، و دولت گورکانی هند که تا ۱۲۷۵ هجری (۱۸۵۷ میلادی) بر آن کشور حکومت میکرده است ، و دولتهای تابعه آن امپراطوری ، همواره

سرزمین هند مرکز عمده و قابل توجهی برای شعر پارسی و محل اجتماع شاعران پارسی گوی شده بود که غالب آنان در خود سرزمین هند ولادت و در آن سامان تربیت یافته بودند.

آسیای صغیر و شام و نواحی مجاور آن هم از اوایل عهد سلجوقی ببعد مدت‌ها بدست امرایی اداره میشد که یا تابعیت مستقیم از سلاطین مرکزی ایران داشتند و یا تربیت شدگان همین پادشاهان بودند و بهمین سبب وسیله قاطعی برای نشر زبان پارسی در قلمرو حکومت خود شدند. دوره حکومت آل عثمان از ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ میلادی) ببعد از دوره‌های مهم رواج زبان پارسی و تمرکز آثار پارسی‌گویان و ظهور شاعران و نویسندگان متعدد در آسیای صغیر گردید.

پیدایش شعر و

نثر فارسی

بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی دیگر زبان رسمی کشور نبود، لکن غلبه عرب و رواج روزافزون زبان عربی مانع آن نشد که طبقات بزرگ ایرانیان غیرمسلمان، که تاواخر

قرن چهارم هجری هنوز شماره آنان در ایران فراوان و در پاره‌ی نواحی بیشتر از مسلمانان بود، تألیف بلهجه و خط پهلوی یا سریانی را ادامه دهند.

لهجه‌های دیگر ایرانی نیز در این ایام همچنان در سرزمین ما رایج بود و تحول سریع آنها (بر اثر آمیزش با زبان عربی) ادامه داشت. در این لهجات چنانکه هنوز هم ملاحظه میکنیم سرودن اشعار معمول بود و از بعضی آنها مانند کردی و طبری و لهجه‌های دیگر محلی ابیات مکتوب در دست است.

در غالب این ابیات تحول شعر در ایران از حالت قدیم بهیأت جدید مشهود است، در آنها قافیه وجود دارد و تناسب شماره هجاها با توجه بنظم آنها از حیث بلندی و کوتاهی ملاحظه می‌شود.

در همین اوان اشتغال ایرانیان بزبان و ادب عربی بنحو روزافزونی رایج بود و صاحبان ذوق در ایران سرگرم آزمایش طبع خود در شعر عربی و سرودن اشعار گوناگون

فراوانی بدان زبان بودند . کتابهایی که تا اواخر قرن پنجم هجری در ذکر شاعران تازی گوی نوشته شده پراست از نام این دسته از ایرانیان . بهمان نسبتی که اشتغال ایرانیان به ادب عربی مایه تأثیر زبان و ادب ایرانی در عربی گردید بهمان میزان موجب تأثیر زبان و ادب عربی در زبان ایرانی نیز شد .

شعر ادبی در ایران بر اثر این عامل عمده نسبت بسابق تغییر فراوان یافت و در عین تکامل بی سابقه از حالت قدیم بسیار دور شد و هیأت کاملاً تازه‌ی یافت و بصورتی که در آثار نخستین سرایندگان پارسی دری می بینیم جلوه کرد .

از این پس اساس شعر ادبی ایران ، یعنی شعر پارسی ، برتناسب شماره هجاها با رعایت دقیق نظم هجاهای بلند و کوتاه قرار گرفت و بهمین سبب تطبیق آن بر قالبها و مقیاسهای عروضی امکان یافت و ایرانیان توانستند اوزان شعری خود را که تا این اوان مقیاسهای معلومی یافته بود با اصول یا متفرعات اوزان عروض عربی تا حدی تطبیق دهند و حتی قواعد مربوط باوزان و بحور شعری و اصطلاحات آنرا هم از عروض عربی عاریه کنند . اما امکان تطبیق اوزان شعر پارسی بر قالب و مقیاسهای عروضی و عاریت کردن قواعد و اصطلاحات عروض عربی هیچگاه دلیل تقلید از اوزان عربی نیست . بعبارت دیگر شعر پارسی دری بتقلید از اوزان عربی ساخته نشد و هیچگونه شباهت قطعی میان اوزان عربی و فارسی نیست مگر در موارد معدودی که تازی گویان اوزان ایرانی را و پارسی گویان اوزان مخصوص عربی را تقلید کرده و از راه تکلف شعری ساخته باشند .

در باره نخستین کس یا نخستین کسانی از میان شاعران پارسی
نخستین شاعر
گوی که بایجاد آثار مکتوب مبادرت کرده و اشعار خود را
پارسی گوی
بروش جدید منظوم ساخته باشند میان تذکره نویسان اتفاق قول

وجود ندارد . هریک در این باره سخنی گفته و از شاعری نام برده است . نکته مسلم آنست که قدیمترین شعر مکتوب دری در نیمه اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و اولین شاعرانی که نام آنان در مآخذ تاریخی آمده است اینانند :

حنظله بادغیسی (از بادغیس خراسان) که وفات او را در سال ۲۲۰ هجری (۸۳۵ میلادی) نوشته‌اند.

محمود وراق هروی که در عهد طاهریان میزیست و بسال ۲۲۱ هجری (۸۳۶ میلادی) درگذشت.

محمد بن وصیف سگزی معاصر یعقوب لیث و عمرو بن لیث صفاری که قدیمترین شعر خود را در میانه قرن سوم هجری (حدود ۸۶۵ میلادی) سرود.

پیروز مشرقی که بسال ۲۸۲ هجری (۸۹۵ میلادی) وفات یافت.

مسعودی مروزی صاحب نخستین شاهنامه منظوم پیش از فردوسی که شاهنامه خود را در اواخر قرن سوم هجری (آغاز قرن دهم میلادی) ساخت.

در باره تاریخ آغاز نثر پارسی نمی‌توان بصراحت حکم کرد
آغاز نثر پارسی
زیرا آثار مکتوب موجود از نثر پارسی مربوطست به نیمه

اول قرن چهارم هجری، اما با استناد به بعضی از روایات می‌توان اطلاعات قدیمتری از آن بدست آورد. از جمله این روایاتست گفتار ابوریحان بیرونی^(۱) در باره «بهافرید» پسر ماه فرو دین که در خراسان بدعوی پیغامبری برخاست و بسال ۱۳۰ هجری (۷۴۷ م.) کشته شد. بروایتی دیگر درست در همان روزگار که اولین آثار شعر فارسی بوجود می‌آمد نگارش کتابی را در تفسیر قرآن بزبان فارسی به ابوعلی جبائی متکلم معتزلی ایران (متوفی بسال ۳۰۳ هجری) نسبت می‌دهند^(۲)، و کتابی دیگر را در طب بنام المعالجة البقراتیه از احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدوله دیلمی اسم می‌برند که نخست بفارسی نوشته و سپس بتاری گردانده شد^(۳).

باز هم کتابی را در لغت به ابوحفص سمرقندی نسبت می‌دهند که با توجه بزمان

۱ - الآثار الباقیه چاپ لایپزیگک ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

۲ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، چاپ دوم ص ۶۰۹.

۳ - Aldo NIELI, La Science arabe, p. 120.

حیات مؤلف آن باید در آغاز قرن چهارم تألیف شده باشد^(۱) و همچنین است اطلاعاتی که در باره کتب دیگر فارسی تا اواسط قرن چهارم هجری داریم و فعلاً متأسفانه جز نام نشانی دیگر از آنها باز نمانده است^(۲).

۱ - فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس . ۲ - در باره همه این کتب رجوع

شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ سوم ۶۰۹-۶۱۰ .

۶- دورهٔ اعتلای ادب پارسی

(عهد سامانی ، قرن چهارم هجری)

دورهٔ پادشاهان سامانی که در سال ۳۸۹ هجری (۹۹۸ میلادی) پ پایان رسید بهترین دورهٔ ترویج زبان فارسی بود . سامانیان بحکم اقتضای زمان کوشش کردند تا پارسی دری را از طرفی بجای زبان پهلوی و از طرفی بجای زبان دینی عربی ترویج دهند و در این مجاهدات خود توفیق کامل یافتند چنانکه در عهد آنان در ماوراءالنهر و خراسان شاعران و نویسندگان بسیار ظهور کردند که نام دستهٔ بزرگی از آنان در کتب تاریخ و قصص و تراجم و تذکره‌ها و کتابهای لغت و جنگها باقی مانده است .

دولتهای غزنوی (۳۵۱ - ۵۸۲ هجری = ۹۶۲ - ۱۱۸۶ میلادی) و آل افراسیاب یا ایلک خانیه (۳۱۵ - ۶۰۹ هجری = ۹۲۷ - ۱۲۱۲ میلادی) در ماوراءالنهر و خراسان از میراث ادبی سامانیان برخوردار و جانشین آنها شدند و در دربار آنان بنام عدهٔ زیادی شاعر استاد باز میخوریم . نزدیک بتمام شاعران بزرگ دورهٔ سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هجری = ۹۹۷ - ۱۰۳۰ میلادی) و سلطان مسعود (۴۲۱ - ۴۳۲ هجری = ۱۰۳۰ - ۱۰۴۰ میلادی) تربیت یافتهٔ دورهٔ سامانی بوده‌اند . اینست که شاعران بزرگ نام‌آوری را مانند ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ هجری = ۹۴۰ - ۱۰۲۰ میلادی) و عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی) و فرخی (متوفی بسال ۴۲۹ هجری = ۱۰۳۷ میلادی) که هریک نمایندهٔ سبکی در شعر فارسیند باید پرورش یافتهٔ عهد سامانی شمرد چنانکه محمود غزنوی هم خود تربیت شدهٔ همان عهد بود و تشکیلات حکومت سامانی را در دربار خود دنبال کرد .

باز در همین دوره سامانیست که بر اثر علاقه شدید ایرانیان بآداب و رسوم و افتخارات ملی و توجه بتدوین کتابهای در تاریخ و داستانهای ایران قدیم و نظم آنها بشعر پارسی، شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و گشتاسپنامه دقیق (مقتول در حدود سال ۳۶۸ هجری = ۹۷۸ میلادی) و شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی بوجود آمد. شاهنامه فردوسی نمونه کامل نوع شعر حماسی در ایرانست و ترجمههایی که از آن بغالب زبانها شده اهمیت جهانی آنرا بخوبی میرساند و بر اثر نفوذی که در ادبیات فارسی پیدا کرده بعد از آن تا دوره معاصر ما هر منظومه‌ی که در زبان فارسی در حماسه‌های ملی و دینی یا تاریخی ساخته شد، بتقلید از آن و همان وزن و روشی بوده است که فردوسی طوسی بکار برده.

از خصایص شعر قرن چهارم فصاحت، سادگی، مضامین تازه و بدیع، توجه بطبیعی بودن تشبیهات، توصیفات طبیعی و منطبق بر عالم خارج، سعی در جستن مطالب تازه و بدیع و متنوع، عدم استعمال اصطلاحات علمی در شعر، خالی بودن شعر از کلمات مشکل عربی و حتی کم بودن لغات عربی در آنها، کوتاه بودن اوزان و بجز شعر است. شعر این دوره پراست از نشاط روح و عواطف ملی و اندیشه حماسی و خوش بینی و آزاد منشی، و بهمین نسبت اثر یأس و نومیدی در آن کم است. از میان شاعران این دوره اشاره مختصر بزندگانی دو تن یعنی رودکی و فردوسی بعنوان نمونه‌هایی از بزرگترین گویندگان عهد لازمست.

رودکی ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹ هجری = ۹۴۰ میلادی) در اواسط قرن سوم هجری ولادت یافت و تمام قسمت اول حیات خود را در آن قرن گذراند و تربیت شد تا آنجا که شاعری استاد گردید و چون بآغاز قرن چهارم رسید استاد شاعران محسوب شد. بیست و نه سال اول قرن چهارم دوره استحصال رودکی از زحماتی بود که در آغاز حیات خود کشیده بود. رودکی شعر پارسی را از حالت ابتدائی و ساده خود بیرون آورد، در انواع مضامین و اقسام مختلف

شعر وارد شد و از همه آنها پیروز بیرون آمد. بقولی که معقول تر و مقبولتر است نزدیک صد هزار بیت شعر از خود بیادگار گذاشت. کتاب کلّیله و دمنه را از ترجمه پارسی به شعر پارسی درآورد، قصیده‌های بزرگ ساخت و غزل‌های لطیف سرود. رودکی سختی شیرین، کلامی لطیف و طبیعی و خالی از هرگونه اشکال دارد و اگر گاه صعوبتی در پاره‌بی از کلمات وی احساس شود از باب کهنگی زبان است نه امر دیگر. بهر حال رودکی «پدر شعر پارسی» است و از همینجاست که شاعران بعد از وی او را «استاد شاعران» و «سلطان شاعران» لقب داده‌اند، مدفن او در بخارا است، از سخنان اوست:

تا جهان بود از سر آدم فراز	کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان	راز دانش را بهرگونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند	تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست	وز همه بد برتن تو جوشنست

شاد زی با سیاه چشمان شاد	که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده تنگ دل نباید بود	وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن بجعد موی غالیه بوی	من و آن ماهروی حور نژاد
باد وابرست این جهان و فسوس	باده پیش آر هرچه بادا باد

زمانه پندی آزادوار داد مرا	زمانه را چون کو بنگری همه پندست
بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری	بسا کسا که بروز تو آرزو مندست

فردوسی ابوالقاسم فردوسی، بزرگترین حماسه سرای ایران و استاد مسلم سخن پارسی است. وی بسال ۳۲۹ هجری = ۹۴۰ میلادی در نزدیکی طوس (از شهرهای خراسان) ولادت یافت و بسال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۰ میلادی) در زادگاه خود درگذشت. کارمنحصر و بسیار مهم اونظم شاهنامه است. شاهنامه منظومه

مفصلی است متجاوز از پنجاه هزار بیت که در آن تاریخ داستانی و روایات قهرمانی ایران تا غلبه تازیان آمده و ترجمه‌های متعددی از آن به زبانهای زنده دنیا ترتیب یافته است. این منظومه زیبا در عین اشتمال بر روایات تاریخی و حماسی پر است از توصیفات عالی و داستانهای عاشقانه حماسی و مواعظ و امثال و حکم. مدفن فردوسی در شهر قدیم طوس، چهل کیلومتری شهر مشهد رضوی است و بر سر آن بنای یادگار رفیعی در سال ۱۳۱۳ شمسی ساختند و بافتخار هزاره وفات او جشنی در حضور گروهی از علمای جهان برپا گردید^(۱)، از ابیات اوست:

میا سای ز آموختن یک زمان	زدانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد تو ختم	همه هر چه بایست آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار

زمین گر گشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود	برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش	پراز خوب رخ جیب پیراهنش
بنیکی بیاید تن آراستن	که نیکی نشاید ز کس خواستن

ز نادان بنالد دل سنگ و کوه	ازیرا ندارد بر کس شکوه
ندانند از آغاز انجام را	نه از ننگ داند همی نام را
نکوهیده در کار نزد گروه	نکوهیده تر نزد دانش پژوه

فریب پری پسران جوان	نخواهد کسی کو بود پهلوان
کسی را رسد گردی و مهتری	که مهر فلک را کند مشتری
نه رسم جهانگیری و مهتریست	که از مهر ماهی بیاید گریست

نثر پارسی

نثر پارسی در این عهد بر اثر توجه مستقیم پادشاهان سامانی بوجود گرائیده است، در آغاز قرن چهارم بفرمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هجری) کلیله و دمنه^۱ عبدالله بن المقفع بپارسی ترجمه شد و چندی بعد در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶ هجری) کتابهای معروف تاریخ طبری و تفسیر طبری (هر دو از آثار محمد بن جریر الطبری دانشمند بزرگ ایرانی) از عربی بپارسی گردانده شد. توجه سامانیان بدستانهای ملی و تاریخ ایران باعث شد که در عهد آنان چند «شاهنامه» بنثر پارسی ترتیب یابد که از همه مفصلتر شاهنامه^۲ ابوالمؤید بلخی و از همه متقن تر و اساسی تر شاهنامه^۳ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بوده است که مورد استفاده فردوسی در نظم شاهنامه قرار گرفت.

چند کتاب دیگر از همین دوره در طب و جغرافیا و داروشناسی و نجوم و مسائل دینی بپارسی باقی مانده و از جمله آنهاست: رساله^۴ی در احکام فقه حنفی از ابوالقاسم بن محمد سمرقندی (م ۳۴۳) - مقدمه^۵ شاهنامه^۶ ابومنصور المعمری - عجایب البلدان یا عجایب بر و بحر از ابوالمؤید بلخی - کتاب البارع در نجوم از ابونصر حسن بن علی قمی - هداية المتعلمین از ابوبکر اخوینی در طب - حدود العالم من المشرق الى المغرب در جغرافیا - شش فصل و رساله^۷ استخراج در نجوم از محمد بن ایوب حاسب طبری، و غیره. همه آثار این عهد بنثری ساده و خالی از صنایع لفظی نوشته شده و در آنها اثری از توجه نویسندگان بآرایشهای ظاهری کلام و یا نشان دادن مهارت و قدرت خود در علوم مختلف و امثال این تصنیعات دیده نمیشود.

۷ - دوره توسعه ادب پارسی

(آغاز قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری)

این دوره که از یک قرن و نیم تجاوز می کند مصادف بود با دوره حکومت خانیه و غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و چندین حکومت کوچک دیگر مانند باقی مانده سلسله زیاری و بویی و سلسله سلاطین غوری در افغانستان و هندوستان و سلسله های محلی آذربایجان و ارمنستان و اران و مازندران و شعب سلسله سلاطین سلجوقی در کرمان و عراق عجم و آسیای صغیر و شام و سلسله های اتابکان در فارس و عراق و آذربایجان و جز آنها .

وجود این سلسله های متعدد سلاطین اگرچه از حیث اجتماعی و اقتصادی مشکلات بسیاری را برای ایران ایجاد می کرد لکن برای تشویق عده زیادی از اهل علم و ادب باشتغالات فکری خود وسایل خوبی محسوب میگردید .

این دوره از حیث ترویج سیاست دینی و تعصب فرمانروایان و علمای دینی اسلام در مخالفت با مذاهب و ادیان مخالف خود وضع خاصی دارد . همین امر موجب توسعه مدارس دینی در ایران شد که مواد اصلی تدریس در آنها بزبان عربی بود و طبعاً زبان عربی را خیلی بیشتر از آنچه تا این روزگار در ایران رواج یافته بود عمقاً در زبان پارسی نفوذ میداد . رایج شدن صنایع لفظی در نظم و نثر فارسی نیز باین نفوذ یابری بسیار کرد و طبقه یی از نویسندگان و شاعران افراطی را در استعمال کلمات و ترکیبات عربی بوجود آورد .

تا اواخر قرن چهارم شعر پارسی منحصر بگویندگان خراسان و ماوراءالنهر بود که لهجه «دری» لهجه محلیشان شمرده میشد لکن از آن هنگام بتدریج در نواحی دیگری هم انتشار یافت. فتوحات سلسله‌های غزنوی و سلجوقی در قسمتهای مرکزی

شعر پارسی
از اوایل قرن پنجم
تا اوایل قرن هفتم هجری

و غربی فلات ایران مایه ترویج شعر دری در این نواحی گردید.

نخست از ری منطقی (م ۳۸۰ هـ) و بفاصله کمی بعد از او غضایری (متوفی ۴۲۶ هجری = ۱۰۳۴ میلادی) برخاستند و سپس از ناحیه قومس (سمنان و دامغان کنونی) منوچهری دامغانی شاعر استاد (م ۴۳۲ هجری = ۱۰۴۰ میلادی) ظهور کرد و دربار غزنویان را بوجود خود بیاراست. هنوز دیری از تشکیل دولت سلجوقی (از سال ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی) ننگذشته بود که یک شاعر خراسانی بنام علی بن احمد طوسی (م ۴۶۵ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) به آذربایجان مهاجرت کرد و در آنجا بشاعری پرداخت. شاعر دیگری هم بنام قطران (م ۴۶۵ هـ) در تبریز لهجه شرقی ایران را برای شاعری بر لهجه زیبای ایرانی خود (آذری) ترجیح داد و با مطالعاتی که در دیوان‌های شاعران خراسانی و ماوراءالنهری کرد در شاعری استاد شد. از این پس آذربایجان یکی از مراکز مهم ادبی شد و شاعرانی از قبیل مجیرالدین بیلقانی (م ۵۸۶ هجری = ۱۱۹۰ میلادی) و نظامی گنجینه‌ی (م ۶۰۲ هجری = ۱۲۰۵ میلادی) در عرصه ادب فارسی ظاهر شدند.

در اواخر قرن ششم هجری اصفهان نیز مرکز ادبی بزرگی بود و شاعران معروفی مانند جمال‌الدین اصفهانی (م ۵۸۸ هجری = ۱۱۹۲ میلادی) و فرزندش کمال‌الدین اصفهانی (م ۶۳۵ هجری = ۱۲۳۷ میلادی) در آن بسمی بردند.

تعداد مراکز سخنوری از ماوراءالنهر و سند گرفته تا نواحی غربی و جنوبی ایران باعث شد که در شعر فارسی این عهد تنوع محسوسی ملاحظه شود. نخستین قدم بزرگ در ساختن داستانهای منظوم عشقی و تمثیلی برداشته شد و این کار بواقع در دربار سلطان محمود

غزنوی بوسیلهٔ عنصری با سرودن منظومه‌های وامق و عذرا - سرخ بت و خنگ بت - شادبهر و عین الحیات ، و نیز با « ورقه و گلشاه » عیّوقی شروع شد لکن اثر قطعی و بارز را در این امر فخرالدین گرگانی شاعر آغاز عهد سلجوقی دارد که منظومهٔ معروف خود « ویس و رامین » را در حدود سال ۴۴۶ هجری (۱۰۵۴ میلادی) بنظم درآورد و کار او بعد ها بوسیلهٔ شاعرانی دیگر دنبال شد چنانکه اندکی بعد منظومهٔ عاشقانهٔ « یوسف و زلیخا » را یکی از شاعران دربار طغانشاه پسر الب ارسلان ساخت و در اواخر قرن ششم هجری بزرگترین شاعر داستانسرای پارسی یعنی نظامی گنجیه‌یی (وفات در آغاز قرن هفتم هجری مطابق با آغاز قرن سیزدهم میلادی) بسرودن منظومه‌های معتبر : « لیلی و مجنون » و « خسرو و شیرین » و « اسکندرنامه » و « بهرامنامه » (هفت گنبد) که هر چهار سرآمد منظومه‌های داستانی پارسی است ، توفیق یافت و نیز مثنوی دیگری شامل مطالب عرفانی و فلسفی و مواعظ بنام « مخزن الاسرار » بنظم آورد و بدین سبب مجموعهٔ مثنویات او را « خمسة » گویند . نظامی بر اثر مهارت در آرایش منظومه‌ها و تنظیم مطالب و توصیفات خوش آیند مطبوع و فصاحت و لطف کلام در تمام قرن‌های بعد در ادب فارسی دارای مقام شامخ و ارجند گردید و نفوذ او مایهٔ آن شد که گروه بزرگی از پارسی‌گویان ایران و هندوستان بتقلید از او منظومه‌ها و مثنویهای داستانی و عشقی ترتیب دهند .

از انواع دیگر شعر ، حماسه‌سرایی در این دوره مورد توجه بود . از نیمهٔ اول قرن پنجم انتشار شاهنامهٔ فردوسی موجب توجه بسیاری از گویندگان پارسی زبان بسرودن داستانهای ملی گردید و این توجه در تمام قرن پنجم و قرن ششم امتداد یافت و در این مدت چند منظومهٔ معروف حماسی از قبیل « کرشاسپنامهٔ » اسدی طوسی (وفات ۴۶۵ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) در شرح داستان کرشاسپ پهلوان معروف اوستایی ، « بهمن نامه » ، « فرامرز نامه » ، « کوش نامه » ، « بانوگشسپ نامه » ، « برزنامه » ، « شهریار نامهٔ » عثمانِ مختاری (م . ۵۴۴ هجری = ۱۱۴۹ میلادی) ،

« آذر بُر زین نامه » و جز آنها بنظم درآمد . از اواخر این دوره نظم داستانهای ملی از رواج افتاد و جای حماسه‌های ملی را حماسه‌های تاریخی و دینی گرفت و سرودن این نوعهای اخیر از منظومه‌های حماسی تا دوره ما امتداد یافت .

اشعار عاشقانه و غنائی که از آغاز ادب پارسی متداول بود در قرن پنجم و ششم بسرعت طریق تکامل می‌پیمود . نمونه‌های خوب این نوع شعر « تغزها » و « غزها » هستند . تغزل معاشقاتی است که شاعر در ابتدای قصیده‌های مدحی و برای مطلوب ساختن آن بکار میبرد اما غزل که عادهً با نغمه‌های موسیقی همراهست قطعه‌ی کوتاه چند بیتی است که کوتاهی سخن و نرمی و لطافت کلام و باریکی معانی و مضامین در آن شرط عمده ، و مغالزه با معشوق یا بیان عواطف و حالات عاشقانه و جذبات عشق اساس و مبنای کار است . اگر چه غزل از آغاز شعر فارسی و مخصوصاً از آغاز قرن چهارم هجری نوع عمده شعر بود لکن در قرن پنجم و علی‌الخصوص در قرن ششم ترقی بسیار کرد و در آغاز قرن هفتم یعنی در اوان حمله مغول بکمال رسید . از اوایل این دوره عده‌ی از صوفیان با ذوق غزها و دوبیتی‌ها و رباعیهای عاشقانه را همراه نغمات موسیقی در خانقاهها می‌خواندند و این امر موجب شد که بتدریج ساختن انواع شعر عاشقانه و غنائی در خانقاهها و صومعه‌ها و در میان صوفیان نیز معمول گردد و ازین راه غزها و ترانه‌های عاشقانه پدید آید . دو شاعر معروف این عهد یعنی سنائی (متوفی بعد از سال ۵۲۵ هجری = ۱۱۳۰ میلادی) و عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۷ هجری = ۱۲۲۹ میلادی) بهترین عارفان غزلگویی هستند که پیش از مولوی (قرن هفتم هجری) ظهور کردند .

شعر عرفانی منحصر بغزل و ترانه و دیگر اشعار عاشقانه نیست ، بلکه مهمتر از آن مثنویهایی است که حاوی بحث در مبانی عرفان همراه با حکایات و تمثیلات گوناگون است . نخستین کسی که در ادب فارسی بدین کار دست زد سنائی است که منظومه‌های « طریق التحقیق » و « سیرالعباد » و « حلیقه الحقیقه » او مشهور است . آخرین شاعر بزرگ این عهد که منظومه‌های عرفانی او هیچگاه از رواج و انتشار نیفتاد عطار نیشابوری

است که مثنویهای متعدد « منطق الطیر » و « اسرار نامه » و « مصیبت نامه » و « الهی نامه » و نظایر آنها از او بیادگار مانده . با عطار شعر عرفان در قرن ششم و آغاز قرن هفتم بکمال رسید و در حقیقت ظهور او را باید مقدمه پیدایش مولوی و وجود یافتن مثنوی او یعنی بزرگترین شاهکار آثار عرفان فارسی دانست .

شعر حکمی (موعظه و حکمت) و دینی در قرن پنجم و ششم بسیار مورد توجه بود، درست در ابتدای دوره سلجوقیان، ناصر بن خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ هجری = ۱۰۰۳-۱۰۸۸ میلادی) شاعر استاد و حکیم ایران بسرودن قصاید معروف خود، که پر از افکار حکیمانه و دینی و بکلی عاری از اندیشه‌های شاعران درباریست، شروع کرد و علاوه بر آنها مثنویهای خاصی را هم بنام « روشنائی نامه » و « سعادت نامه » به بیان اینگونه افکار اختصاص داد .

در اواخر عهده‌ی که ناصر خسرو سرگرم کار بود فیلسوف و ریاضی‌دان نامبرداری در خراسان تفکرات حکیمانه‌ی عالی و پراج خود را که مولود مطالعات ممتدش در کتب فلسفی و علمی و اندیشه‌ی ابی‌قوری او در اخلاق و شیوه‌ی زندگانی و انکارش نسبت به سخنان متشرعان متعصب و تأثر وی از نابسامانیهای وضع اجتماع بود، بصورت ترانه (رباعی) های کوتاه نشان میداد . وی ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (متوفی در حدود ۵۲۷ هجری = ۱۱۳۲ میلادی) است . رباعیهای حکیمانه‌ی خیام بزودی در ادب فارسی مشهور شد و اگرچه گروهی آنها را بمثابه‌ی سخنان ملحدانه معرفی می‌کردند با اینحال تازگی و انسجام و عمق فراوان آنها باعث کثرت توجه مردم و تقلید مکرر از آنها شد .

شهرت خیام در رباعی مانع توجه بر باغیات و افرع عاشقانه و عارفانه و حکیمانه‌ی دیگر شعرای فارسی نخواهد بود . علاوه بر این وعظ و حکمت در قرن ششم و آغاز قرن هفتم در بسیاری از قصاید و مثنویها و رباعیها دیده می‌شود و گاه بصورت انتقاد تند اجتماعی خصوصاً در « حدیقه الحقیقه » سنائی و قطعات اوحدالدین انوری (متوفی ۵۸۳ هجری = ۱۱۸۷ میلادی) مشهودست .

در انواع دیگر شعر مانند اشعار انتقادی و هجو و هزل و شعرهای مدحی و درباری نیز ادب قرن پنجم و ششم در نهایت ثروتست. تنوع سبک و تحول سریع در شیوه سخنوری شاعران گوناگون، که نتیجه مستقیم رواج شعر پارسی در تمام نواحی ایران و بوجود آمدن مرکز مختلف ادبی در این کشور بود، در شعر این دوره بصراحت تمام مشاهده می شود.

شماره کردن شاعران این عهد که در مراکز مختلف درباری و دینی و عرفانی سرگرم شاعری بودند، در این فصل مختصر دشوارست و چون بعضی از آنان و آثار معتبرشان پیش از این اشاره کرده ایم اینک با اجمال تمام از ابتدا تا انتهای این دوره را از لحاظ نام بردن بزرگترین گویندگان و سبک کلی آنان و نمونه‌ی از آثار بعضی از آنها از مد نظر می گذرانیم:

در آغاز قرن پنجم هجری دربار سلطان محمود غزنوی بوجود شاعران معروفی آراسته بود. از آن میان ابوالقاسم عنصری بلخی (متوفی ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی) بداشتن قصاید مزین و تغزلهای لطیف و دقت فکر در ابتکار مضامین مشهور بود، از ابیات معروف اوست:

هم سَمَر خواهی شدن گرسازی از گردون سر بر
هم سخن خواهی شدن گربندی از پروین کمر
جهد کن تا چون سخن گردی قوی باشد سخن
رنج بر تا چون سمر گردی نکو باشد سمر

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه
که چند روز بماند نهاده با عنبر

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش
 سری که بالش جوید نیابد آن افسر
 چو شد بدریا آب روان و کرد قرار
 تباہ و بے مزه و تلخ گردد و بے بر
 ز بعد آنکه سفر کرد چون فرود آید
 بلطف روح فرود آید و بطعم شکر
 ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز
 نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر
 شاعر بسیار معروف دیگر دربار محمود غزنوی ، علی بن جولوغ فرخی سیستانی
 (متوفی ۴۲۹ هجری = ۱۰۳۷ م .) در سرودن قصاید مدحی و تغزلهای مطبوع و در روانی
 و سادگی و سلاست کلام و شیرینی آن مشهورست ، از سخنان شیوای اوست :

شرف و قیمت و قدر تو بفضل و هنرست
 نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان
 هر بزرگی که بفضل و بهر گشت بزرگ
 نشود خرد بید گفتن بهمان و فلان
 گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ
 نشود کُند و نگردد هنر تیغ نهان
 ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ
 نشود تیره و افروخته باشد بمیان
 شیر هم شیر بود گرچه بزنجیر بود
 نبرد بند و قلاده شرف شیر زیان

از شاعران معروف دیگری که در دربار غزنویان شهرت یافتند منوچهری دامغانی
 (متوفی ۴۳۲ ه . = ۱۰۴۰ میلادی) است که بسبب داشتن تخیلات نو و افکار و مطالب

و مضامین جدید و مهارت در بیان و چیرگی در وصف و ایراد استعارات و تشبیهات بسیار دقیق از جمله^۴ بزرگترین شاعران قصیده گوی است .

بعد از دوره^۵ اول غزنویان باید نام این شاعران را بمان آورد :

قطران تبریزی (م . ۴۶۵ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) نخستین شاعری که در

آذربایجان بجای لهجه^۶ محلی ایرانی خود پارسی دری را برای شاعری برگزید .

ابوالفرج رونی (وفات در پایان قرن پنجم هجری) قصیده سرا و مداح معروف

که شعر پارسی را تا هندوستان غربی رواج داد .

ایران شاه بن ابی الخیر (وفات در آغاز قرن ششم هجری) صاحب منظومه^۷ حماسی

« بهمن نامه » .

مسعود سعد لاهوری (متوفی ۵۱۵ هجری = ۱۱۲۱ میلادی) اولین شاعر استاد

که در هندوستان پارسی گوئی آغاز کرد .

معزی (متوفی ۵۴۲ هجری = ۱۱۴۷ میلادی) معروفترین شاعر دربار سلطان

سنجر سلجوقی .

عبدالواسع جبلی (م ۵۵۵ هجری = ۱۱۶۰ میلادی) شاعر قصیده پرداز بزرگ

و از پیشروان تجدد شعر و نزدیک کردن آن بزبان معمول ادبای قرن ششم هجری .

دیگر ازین گروه خیام نیشابوری است که در باره^۸ او پیش از این سخن گفته ایم و

رباعیات او مشهور و از آنجمله است :

خوش باش که غصه^۹ بی کران خواهد بود بر چرخ قران اختران خواهد بود

خشتی که ز قالب تو خواهند زدن ایوان سرای دیگران خواهد بود

این قافله^{۱۰} عمر عجب میگذرد دریاب شبی که با طرب میگذرد

ساقی غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب میگذرد

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کیست تا بما گوید راز
پس بر سر این دورا هه آز و نیاز تا هیچ نمائے که نمی آئی باز

این شاعران و عده زیاد دیگری که شماره کردن آنان در اینجا برای ما دشوار است همه دنباله سبک شاعران عهد سامانی و آغاز عهد غزنوی را گرفتند و تنها تفاوت آثار آنان با متقدمین از جهت تحولی بود که بتدریج و طبیعتاً در زبان فارسی حاصل میشد.

اما تغییر روش شعر فارسی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم بوسیله یک دسته از شاعران صاحب سبک صورت گرفت که خاتم آنان انوری بوده است. اهمیت این شاعر در آنست که با حفظ شیوه استادان قدیم لهجه کهنه دوره سامانی و آغاز دوره غزنوی را رها کرد و به لهجه عهد خود که بر اثر آمیزش با زبان عربی نسبت بسابق تغییری فاحش یافته بود سخن گفت و علاوه بر این اصطلاحات علمی و فنی را بمیزان کثیر در شعر بکار برد و از اطلاعات وسیع خود در علوم ریاضی و فلسفی برای بیان مضامین شعری استفاده کرد؛ از اوست:

در حدود ری یکی دیوانه بود روز و شب کردی بکوه و دشت گشت
در تموز و دی بسالی یک دو بار آمدی بر طرف شهر از سوی دشت
گفتی ای آنان که تان آماده است وقت قرب و بُعد این زرینه طشت
قائم و سنجاب در سرما سه چار توی و کتان بگرما هفت و هشت
گر شما را با نوائی بُد چه شد ور که ما را بود بی برگی چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت

از اواسط قرن ششم و علی الخصوص در پایان این قرن تغییری عظیم در سبک شعر فارسی پدید آمد. علت عمده این امر انتقال شعر فارسی است از مشرق ایران بشعرای عراق و آذربایجان و فارس که طبعاً لهجه بی غیر از لهجه ایرانیان مشرق و در

بیان معانی روشنی تازه داشتند . سبب دیگر تغییراتیست که از جهت اسالیب فکری و عقاید و افکار بمیان آمده بود از پیشروان بزرگ این تغییر سبک که هریک شیوه‌ی خاص در شعر دارند. سید حسن غزنوی (متوفی ۵۵۶ هجری = ۱۱۶۱ میلادی) و اثیر اخیسکی (متوفی در حدود سال ۵۷۷ هجری = ۱۱۸۷ میلادی) و جمال الدین اصفهانی (متوفی در حدود سال ۵۸۸ هجری = ۱۱۹۲ میلادی) و پسرش کمال الدین (متوفی ۶۳۵ هجری = ۱۲۳۷ میلادی) و ظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ هجری = ۱۲۰۱ میلادی) و نظامی گنجوی (متوفی در اوایل قرن هفتم هجری) (آغاز قرن سیزدهم میلادی) و خاقانی (متوفی ۵۹۵ هجری = ۱۱۹۸ میلادی) هستند .

از سخنان نظامی است :

درخیم این خُم که کبودی خوشست	قصه دل گو که سرودی خوشست
دور شو از راهزنان جواس	راه تو دل داند ، دل را شناس
عرش روانی که ز تن رسته‌اند	شهر جبریل بدل بسته‌اند
آنکه عنان از دو جهان تافتست	قُوت ز دریوزه دل یافتست
زنده بجان خود همه حیوان بود	زنده بدل باش که عمر آن بود

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست	بر آن کُنه چه افزود و ز آن کُنه چه کاست؟
تو آن مرغی و این جهان کوه تو	چو رقی جهان را چه اندوه تو

از خاقانی شاعر بزرگ قصیده گوی که مانند دوست و معاصر خود نظامی اثر او قرن‌ها در میان شاعران پارسی گوی ایران و هند باقی مانده بود این ابیات را نقل می‌کنیم :

هر که بر کس دهد شکستن دل	شکند شاخ عمر و بر نخورد
بر عزیزان کسی که خواری کرد	زود گردد ذلیل و در گذرد

هر که آرد بروی نیکان بد هم نتیجه بدش به پی سپرد

ای خوابجه حساب عمر برگیر زین خطاً دورنگش شام و شبگیر
بجز خطاً مزور شب و روز حاصل چه از این سرای دلگیر
خوانیست جهان و زهر لقمه خوانیست حیات و مرگ تعبیر

نثر فارسی در نیمه دوم قرن پنجم و قرن ششم و آغاز قرن هفتم
از ثمرات ترقی بسیار برخوردار بود و در این مدت نه تنها دنباله
ترقیات عهد مقدم را طی کرد بلکه بمراتب بیش از شعر ترقی
و تحول یافت و انواع آثار مختلف در آن بوجود آمد. در این عهد
دو سبک کاملاً متمایز در نثر مشاهده میشود:

نثر فارسی

از میانه قرن پنجم

تا اوایل قرن هفتم

هجری

اول سبک ساده که دنباله نثر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود.

دوم سبک مصنوع و فنی که از اوایل قرن ششم هجری بوجود آمد.

مراد از نثر ساده نثریست که خالی از صنایع و قیود لفظی باشد. این شیوه از
ابتدای تکون نثر فارسی متداول بود و در تمام قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم هم ترقی
و تکامل می یافت و علاوه بر کتب ادبی و عرفانی همین شیوه برای تحریر کتب علمی هم
بکار میرفت، اما نثر مصنوع که نویسنده در آن بیشتر به آوردن صنایع و آرایش ظاهر
کلام و مخصوصاً بکار بردن سجع توجه دارد از نفوذ شیوه مترسلان عرب بوجود آمد
و در اوایل امر بیشتر بوسیله منشیان درباری بکار رفت و از اواخر قرن ششم تا چندگاه
غالب مؤلفان کتب ادب و قصص و تاریخ آن شیوه را در کتب خود مورد استفاده
قرار دادند.

از میان نویسندگان دسته اول در این دوره باید ابوالفضل بیقی (۳۷۵ - ۴۷۰

هجری = ۹۹۵ - ۱۰۷۷ میلادی) صاحب کتاب مشهور «مقامات محمودی و مسعودی»

معروف بتاریخ بیهقی، و خواجه نظام الملک طوسی (م ۴۸۵ هجری = ۱۰۹۲ میلادی) نویسنده کتاب مشهور «سیاستنامه» (در تدبیر امور مملکت که ضمناً متضمن حکایات و اخبار تاریخی بسیار ارزنده نیز هست)، و عنصر المعالی کیکاوس نواده شمس المعالی قابوس صاحب کتاب معروف «قابوسنامه»، و ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشهور سابق الذکر نویسنده چند کتاب کلامی و فلسفی مانند «زاد المسافرین» و «خوان اخوان» و «جامع الحکمتین»، و حجة الاسلام محمد غزالی طوسی (متوفی ۵۰۵ هجری = ۱۱۱۱ میلادی) نویسنده کتابهای مشهور اخلاقی و عرفانی مانند «نصيحة الملوك» و «کیمیای سعادت»، و محمد بن منور نواده ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور مؤلف کتاب «اسرار التوحید»، و عطار نیشابوری شاعر سابق الذکر صاحب کتاب «تذکرة الاولیاء» در شرح احوال عرفای بزرگ اسلام تا پایان قرن ششم، را باید نام برد که لثالی منشورات ایشان جاویدان زنده است.

همه این کتابها بشیوه ساده و دلپذیر نگارش یافته و در آنها باطلاعات ذقیمت ادبی و تاریخی و اجتماعی میتوان دست یافت.

از میان نویسندگان دسته دوم یعنی آنان که بتصنع و تکلف در کار خود توجه داشتند مخصوصاً نام ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید را که تا اواخر قرن ششم میزیسته است ذکر می کنیم. وی از راه ترجمه «کلیله و دمنه» عبدالله بن المقفع پیرایه کتابی آراسته باشعار و امثال تازی و پارسی پدید آورد که در میان پارسی خوانان همواره طرف توجه بود. دیگر نظامی عروضی سمرقندی صاحب کتاب «چهار مقاله» است که درست در میانه قرن ششم تألیف شد و دیگر حمیدالدین بلخی (م. ۵۵۹ هجری = ۱۱۶۳ میلادی) تنها نویسنده ای که بتقلید از نویسندگان عرب بتألیف کتاب بنام «مقامات» با توجه بانواع صنایع لفظی مبادرت جست. در نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری نویسندگان متعددی مانند منتجب الدین بدیع کاتب و بهاء الدین محمد بغدادی و ابوحامد احمد بن حامد کرمانی و راوندی و ابوالشرف -

ناصر جرفادقانی و سعدالدین وراوینی و محمدبن غازی ملطیوی و ابن اسفندیار
طبرستان بتألیف کتبی که همه آنها یا قسمتی از همه آنها آراسته بصنایع و مزین بامثال
و اشعار است بوجود آوردند که برای اطلاع از آثار و احوال آنان باید بکتاب رجال
و ادب پارسی مراجعه کرد.

۸- ادب فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری

در اوایل قرن هفتم کشور ایران با یکی از بزرگترین مصائب تاریخی یعنی هجوم مغولان مواجه شد (۶۱۶ هجری = ۱۲۱۹ میلادی). درگیر و دار این هجوم قسمت بزرگی از شهرها و مراکز ادبی و علمی ایران از میان رفت و جز چند پناهگاه کوچک و بزرگ در داخل ایران و در ولایت سند و آسیای صغیر محلی برای حفظ بازمانده حوزه‌های علمی و ادبی و پاره‌یی از کتب باقی نماند که مهمتر از همه آنها اراضی تابع مماليك غوریه در آنسوی رود سند و سرزمین حکمرانی سلاجقه در آسیای صغیر و متصرفات اتابکان سلجری در فارس بوده است.

وجود این پناهگاههای کوچک و بزرگ در آغاز قرن هفتم از یک لحاظ مهم است و آن پناه بردن چند تن معدود از دانشمندان و ادیبان و عارفانست بدانجاها و ایجاد فرصتی برای آنان در پرورش شاگردان و ادامه تعلیم و فرهنگ در ایران. با این حال نیمه اول قرن هفتم بسبب انقلابات و قتل و غارتها و ویرانی شهرها و حملات پیاپی تاتار و مغول و نیمه دوم قرن هفتم در نتیجه فقدان کتب و مراکز تعلیم و متعلمین بهیچ‌روی مساعد باحوال علم و ادب نبود.

قرن هشتم نیز تقریباً بهمین منوال گذشت و اگر در این مدت اثری از عده‌یی فاضلان و شاعران و نویسندگان می‌بینیم بیشتر مرهون ادامه تعلیم و تربیت علماء و ادبا در مراکز مذکور است.

نخستین موضوعی که در زبان فارسی این عهد باید مورد توجه باشد آنست که با حمله مغول در بارهای مهم و اساسی که حامیان عمده شعر و ادب پارسی بودند از میان رفتند و با این کیفیت رواج و رونقی که در بازار شعر و ادب وجود داشت برافتاد و نظم

و اثر بیشتر جنبه عمومی یافت تا درباری. البته این امر از یک حیث سودمند و از باب دیگر بسیار زیان‌آور بود.

فایده آن رها کردن شاعر از قیود خشک ادبیات درباری و مشغول ساختن ادبا بامور ذوقی بوده است و ضرر آن برداشتن قیود دشوار ادبی برای شاخص شدن در عالم شعر و ادب میان شاعران متعددی که داوطلب ورود بدربارها بوده‌اند. در نتیجه اولاً قصیده‌های مدحی و شعر درباری که قبلاً کمتر دیوانی از آن خالی بود کم شد و بجای آنها غزل سرائی و شعر غنائی و داستانی افزایش یافت و از دوره پیش بیشتر شد. ثانیاً توجهی که از اواسط قرن ششم بموضوعات عرفانی در شعر پیدا شده بود در این عهد قوت بیشتر یافت و منظومه‌های عرفانی متعددی که برخی از آنها خصوصاً «مثنوی مولوی» از شاهکارهای جاویدان شعر پارسی است بوجود آمد.

دومین موضوعی که باید در این عصر از باب تغییری که در زبان فارسی ایجاد کرده‌است مورد توجه باشد: ورود عده‌ای از کلمات ترکی و مغولی در زبان فارسی است. استعمال لغات ترکی در زبان فارسی از قرن پنجم شروع شده و در قرن ششم و خاصه در قرن هفتم و هشتم قوت گرفته بود. غالب لغات مذکور از طریق ادارات دولتی و بوسیله کارگزاران دولت و فرمانهای سلطنتی و تشکیلات مغولان در دستگاه حکومت و قسمتی هم از راه حشر سربازان مغول و تاتار و ترك با عامه مردم شیوع یافت و بعضی از آنها مانند: کوچ (رحلت، عزیمت) و یاسا (تنبیه و مجازات و قانون) و آقا (بزرگ و سرور) و کنگاش (مشورت) و نویان (شاهزاده) و تومان (ده هزار) و قراول (پاسبان) و اردو (سپاه) و ایل (مطیع) و یورش (حمله و هجوم) و ایلچی (نماینده، رسول) و چپاول (غارت) و قرق (خلوت کردن) و نظایر آنها هنوز هم در زبان فارسی متداولست.

شعر فارسی
در قرن هفتم و هشتم

شعر این دوره با شدتی بیش از پیش از بدبینی و ناخشنودی از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان و دعوت خلق بترك دنیا و نظایر این افکار مشحونست و این حال معلول وضع سخت و دشواریست که با حمله مغول آغاز شده و با جور و ظلم عمال وحشی طبع آنان و با خونریزیها و بی ثباتی اوضاع در دوره فترت بعد از ایلخانان ادامه یافته و محیط اجتماعی ایران را با ناگوارترین اوضاعی مقرون ساخته بود. همین وضع مایه افزایش توجه شاعران بمسائل فلسفی و عرفانی و خیالات تند صوفیانه و درویشانه و گوشه گیری و در نتیجه تصورات باریک و خیالات دقیق نیز شده است.

در عصر مغول بر اثر انتشار بسیاری از مفاسد اخلاقی انتقادات اجتماعی بشدت رواج یافت و نوع شعر انتقادی که در عهد پیشین رایج شده بود در این دوره بکمال قوت خود رسید، از این انتقادات سخت در آثار سعدی خاصه در «گلستان و بوستان» و غزلیات او و در «جام جم» اوحدی و در غزلهای حافظ و آثار شاعران دیگر این عهد بسیار دیده میشود و از همه اینها مهمتر آثار شاعر و نویسنده خوش ذوق هوشیار عبید زاکانی (متوفی ۷۷۲ هجری = ۱۳۷۰ میلادی) است که آثار او نظماً و نثراً حاوی مسائل انتقادی تند است که با لهجه ادبی بسیار دلچسب و شیرین بیان کرده و در این باب گوی سبقت از شاعران و نویسندگان فارسی زبان ربوده است.

در شعر قرن هفتم و هشتم قصیده بتدریج متروک میشد و بهمان نسبت غزلهای عاشقانه و عارفانه لطیف جای آن را میگرفت. منظومه های داستانی و عرفانی زیاد سروده شد و همچنین منظومه هایی که حاوی افکار اجتماعی و حکایات و قصص کوتاه باشد (مانند بوستان سعدی) در این دوره معمول گردید. سرودن مثنوی های حکیمانه و داستانهای منظوم قرن هفتم و هشتم معمولاً بتقلید از نظامی شاعر مشهور پایان قرن ششم انجام میشد و از بزرگترین مقلدان نظامی در این دوره امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی را میتوان ذکر کرد.

«سبک شعر در قرن هفتم و هشتم دنباله سبک نیمه دوم قرن ششم است که اکنون اصطلاحاً «سبک عراقی» نامیده میشود. علت توجه شاعران این دو قرن بسبک مذکور آنست که مرکز شعر در این دو قرن نواحی مرکزی و جنوبی ایران بود و لهجه عمومی استادان این نواحی چنانکه میدانیم با آن سبک سازگار ترست. با این حال در میان شاعران این دوره کسانی مانند مجد همگر شیرازی (متوفی ۶۸۶ هجری = ۱۲۸۷ میلادی) و ابن یمن فریومدی (متوفی ۷۶۹ هجری = ۱۳۶۷ میلادی) و مولوی بلخی بودند که بسبک خراسانی، یعنی سبک عمومی شاعران خراسان که پیش از قرن هفتم می زیسته اند، بیشتر سخنوری میکردند.

شعر فارسی دوره مغول با دو شاعر بزرگ ایران سعدی و مولوی شروع میشود که هر دو پیش از حمله مغول ولادت یافته و در محیط دور از دسترس آن مردم وحشی تربیت شده بودند.

ابو عبدالله مشرف بن مصلح شیرازی متخلص به «سعدی» در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز ولادت یافت و بسال ۶۹۰ یا ۶۹۴ هجری (۱۲۹۱ یا ۱۲۹۴ میلادی) در همان شهر درگذشت در حالی که قسمت بزرگی از زندگی خود را در سفرهای دراز و سیر در آفاق و انفس گذرانده بود. وی بی تردید از استادان درجه اول شعر فارسی و همردیف فردوسی است. قدرت او در غزلسرائی و بیان مضامین عالی لطیف عاشقانه و گاه عارفانه در کلام فصیح و روان که غالباً در روانی و فصاحت بحد اعجاز میرسد بی سابقه بود. علاوه بر این سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی با زبانی شیرین و شیوا و مؤثر گوی سبقت از همه گویندگان فارسی زبان ربوده است. نثر او هم که در عین توجه ببعضی از صنایع لفظی ساده و روشن و خالی از تکلفات دور از ذوق بلکه بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است، او را در ردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان در آورده است چنانکه مدتها کتاب گلستان او در شمار کتب درسی مدارس و مکاتب ایران و هند و ترکیه بوده است و هنوز هم سرمشق

فصاحت شمرده میشود. کلیات آثار او که حاوی مجالس عرفانی و چند رساله و «گلستان» (نثر) و «بوستان» یا «سعدی نامه» و غزلیات و ملمعات و قصاید عربی و فارسی و ترجیعات و مقطعات و هزلیاتست بارها بطبع رسیده، از غزلهای لطیف اوست:

شب فراق که داند که تا سحر چندست
مگر کسی که بزندان عشق در بندست
گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم
کدام سرو بیالای دوست مانندست
پیام من که رساند بیار مهر گسل
که بر شکستی و ما را هنوز پیوندست
قسم بجان تو گفتن طریق عزت نیست
بخاک پای تو و آن هم عظیم سوگندست
که با شکستن پیمان و بر گرفتن دل
هنوز دیده بیدارت آرزومندست
بیا که بر سر کویت بساط چهره ماست
بیجای خاک که در زیر پایت افکندست
خیال روی تو بیخ امید بنشانندست
بلای عشق تو بنیاد صبر بر کنندست
ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
چه دستها که ز دست تو بر خداوندست
فراق یار که پیش تو کاه برگی نیست
بیا و بر دل من بین که کوه الوندست
ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق
گمان برند که سعدی ز دوست خرسندست

این ابیات از بوستان اوست :

الا تا درخت کرم پروری	گر امیدواری کزو بر خوری
کرم کن که فردا که دیوان نهند	منازل بمقدار احسان دهند
یکی را که سعی قدم بیشتر	بدرگاه حق منزلت بیشتر
یکی باز پس خائن و شرمسار	بترسد همی مرد نا کرده کار
بهل تا بدنجان گزد پشت دست	تنوری چنین گرم و نانی نبست
بدانے گه غله برداشتن	که سستی بود تخم نا کاشتن

شاعر همعصر سعدی ، مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی معروف به رومی (وفات ۶۷۲ هجری = ۱۲۷۳ میلادی) نیز از نوایع عالم ادب و از متفکران بزرگ جهان و مقتدای متصوفه و اهل تحقیق و ارباب معنی است . وی در نظم و نثر پارسی استاد و دارای سخنی فصیح و قدرتی کم نظیر در بیان معانی دشوار عرفانی و حکمی بزبان ساده بود . مثنوی (شش دفتر) و دیوان غزلیات و قصاید و رباعیات او و همچنین آثار مثنوی وی یعنی « فیه مافیه » و « مجالس » و « مکتوبات » مشهور اهل ادبست ، از غزلهای اوست :

روزها فکر من اینست و همه شب سختم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروم آخر تنائی وطنم
مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم ؟
جان که از عالم علویست یقین می‌دانم
رخت خود باز بر آنم که همانجا فکنم

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بردوست
بامید سرکوبش پر و بالی بزنم
کیست در گوش که او میشنود آوازم
یا کدامست سخن میکند اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون مینگرد
یا چه جانست نگوئی که منش پیزهم
تا بتحقیق مرا منزل و ره نمائی
یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم
می و سلم بچشان تا در زندان ابد
از سر عربده مستانه بهم درشکنم
من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم
آنکه آورد مرا باز برد در وطنم
تو مپندار که من شعر بخود می گویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
شمس تبریز اگر روی بمن نمائی
والله این قالب مردار بهم درشکنم

این ابیات از مثنوی اوست :

این جهان همچون درختست ای غلام	ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام ها مر شاخ را	ز آنکه زیبا نیست و در خور کاخ را
چونکه پخت و گشت شیرین لب گزان	سست گیرد شاخها را بعد از آن

سخت گیری و تعصب خامیست تا جنینی کار خون آشامیست

هر که را جامه ز عشق چاک شد او ز حرص و عیب کُلتی پاک شد
شاد باش ای عشق پُر سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاك از عشق بر افلاك شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

وقتی ازین دوشاعر بسیار بزرگ آغاز دوره مغول بگذریم بعدهی دیگر از شاعران درجه دوم و سوم و چهارم برمی‌خوریم تا آنکه در پایان این عهد به حافظ می‌رسیم. از شاعران مشهور بین زمان سعدی و حافظ این چند تن قابل ذکرند:

مجدد همگر شیرازی (متوفی ۶۸۶ هجری = ۱۲۸۷ میلادی) قصیده سرای بزرگ که دنباله شیوه قصیده‌گویان قرن ششم را گرفته بود.

شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی ۶۸۸ هجری = ۱۲۸۹ میلادی) عارف مشهور که اشعارش با شوق و شور و افکار بسیار باریک عارفانه همراه است. دیوان غزلیات او معروف است.

هام تبریزی (متوفی ۷۱۴ هجری = ۱۳۱۴ میلادی) غزل سرای معروف که از بهترین معاصران سعدی شمرده میشود.

امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵ هجری = ۱۳۲۴ میلادی) بزرگترین شاعر پارسی‌گوی هندوستان بعد از مسعود سعد لاهوری که در زمان سلاطین مماليك هند در دهلی می‌زیسته است. وی معاصر سعدی بوده و غزل را بشیوه سعدی ساخته و مثنویات متعددی به پیروی از نظامی پرداخته و قصاید خود را بیشتر باقتفاء از خاقانی سروده است. اوحدی مراغه‌ای (متوفی ۷۳۸ هجری = ۱۳۳۷ میلادی) از جمله مشهورترین شاعران متصوف قرن هشتم هجری صاحب منظومه مثنوی مشهور اجتماعی و عرفانی «جام جم» و غزل‌های دل‌انگیز و نغز عرفانی.

خواجوی کرمانی (متوفی ۷۵۳ هجری = ۱۳۵۲ میلادی) شاعر بسیار مشهور قرن هشتم که دیوان قصاید و غزلها و رباعیها و قطعه‌های او متضمن مطالب عرفانی عالی است و علاوه بر آن مثنویهای عاشقانه و لطیف و حکیمانه معروف بنام «همای و همایون»، «گل و نوروز»، «کمال نامه»، «روضه الانوار»، «سام نامه» و «گوهرنامه» به پیروی از نظامی ساخته است.

ابن یمن فریومدی (متوفی ۷۶۹ هجری = ۱۳۶۷ میلادی) شاعر قصیده سرا و مداح که هنرش بیشتر در سرودن قطعات اجتماعی و اخلاقی سودمند است.

نظام الدین عبید زاکانی قزوینی (م ۷۷۲ هجری = ۱۳۷۰ میلادی) صاحب قصاید و غزلهای شیوا و نیز آثار انتقادی منظوم و منثور که از آن میان منظومه «موش و گربه» و مقداری قطعات و تضمینات و ترجیع بند بسیار بدیع و شیرین است.

سلمان ساوجی (م ۷۷۸ هجری = ۱۳۷۶ میلادی) از بزرگترین شاعران قصیده سرا و از غزل گویان نیکو سخن قرن هشتم است که علاوه بر قصاید و غزلها دو داستان منظوم یکی بنام «جمشید و خورشید» و دیگری بنام «فراق نامه» ازوست. او را حقاً میتوان آخرین شاعر قصیده سرای بزرگ دوره مغول دانست.

آخرین شاعر نام آور ایران در عهد مورد مطالعه ما که او را باید آخرین شاعر غزلسرای درجه اول ایران شمرد شمس الدین محمد حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۱ هجری = ۱۳۸۹ میلادی) است. اهمیت او در آنست که توانست مضامین عرفانی و عشقی را بنحوی درهم آمیزد که از دو سبک غزل عارفانه و عاشقانه سبک واحد جدیدی بوجود آورد و البته موفقیت او درین کار بیشتر مرهون شعرای مقدم براو در اواسط و اواخر قرن هشتم علی الخصوص خواجوی کرمانی بوده است. حافظ مضامین عاشقانه و عارفانه را با الفاظ دلکش و با توجه بصنایع لفظی بیان کرده و بر اثر قدرت فراوان خود در سخنوری غالباً مضامین عالی و معانی عمیق را در ابیات کوتاه گنجانیده است. وی بجای در انتخاب کلمات مقتدر است که غالباً ابیات او اگر مضمون و معنی خیلی عالی هم

نداشته باشد در خواننده مؤثر می افتد. ترکیباتی که حافظ در اشعار خود آورده غالباً تازه و بدیع و بے سابقه است و حافظ در ساختن این ترکیبات نهایت قدرت و کمال ذوق و لطف طبع خود را نشان داده است و کمتر شاعری را از این حیث میتوان با او مقایسه کرد. معانی عرفانی و حکمی حافظ چون با احساسات لطیف و گاه با هیجانات شدید روحی او آمیخته شد جلالتی خاص یافته است.

از غزلهای اوست :

سألها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیش و از دور خدایا می کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کاو بتأیید نظر حل معما می کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و ندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا می کرد
آن همه شعبده ها عقل که میکرد آنجا
سامری پیش عصا و یَدِ بیضا می کرد
گفت آن یار کز و گشت سرِ دار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد
آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت
ورق خاطر ازین نسخه مُحَشّا می کرد

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دگران هم بکنند آنچه مسیحای کرد

گفتم این سلسله زلف بتان از پے چیست؟

گفت حافظ گله بی از دل شیدای کرد

نثر فارسی در قرن

هفتم و هشتم

در این عصر نثر فارسی رونق عصر پیشین را تا حدی حفظ کرده بود. آخرین اثر نفوذ سیاسی خلافت عباسی در همین دوره از میان رفت و بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی خود را از دست داد و رابطه ایرانیان با ملل دیگر اسلامی که غالباً زبان عربی را پذیرفته بودند تقریباً مقطوع شد و دیگر جز برخی از کسانی که تألیفات فنی و علمی می کردند، و به اصطلاحات آماده و طریقه بحث در مسائل علمی که از پیش در زبان عربی فراهم شده بود احتیاج داشتند، باقی نویسندگان حاجتی بتألیف در زبان عربی احساس نمی نمودند و حتی بسیاری از کتب معروف علمی هم ازین پس بزبان پارسی تألیف شد و هرچه از زمان انقراض بنی عباس بیشتر گذشت نگارش کتب علمی بزبان فارسی بیشتر معمول شد و تألیف بنثر عربی زیاده تر جنبه اظهار علم و دانش و تفنن گرفت و بجای آن بر رونق و رواج نثر پارسی افزوده شد.

موضوعی که بر رواج نثر فارسی در این دوره یاوری بسیار کرد تألیفات متعدد و مفصلی است که در تاریخ اعم از تاریخ عمومی ایران یا تاریخهای محدود بسلسله های معین شده است و تألیف در تمام شعب علوم و ادبیات فارسی هم ازین پس عمومیت بسیار یافت. سبک نثر دوره مغول بشدت تحت تأثیر سبک نثر نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. علت عمده آنست که پیشروان بزرگ نویسندگی این دوره کسانی بودند که یا در اوایل قرن هفتم پیش از حمله مغول در زمرة اهل قلم قرار داشته و بسبک آن دوره مأنوس بوده اند و یا آنکه زیر دست نویسندگان آن زمان تربیت شده و بعد سرمشق سایر نویسندگان گردیده اند. مهمترین سبک رایج این دوره

در نثر سبک مصنوع است که از طرفداران بزرگ آن عطا ملک جوینی (متوفی ۶۸۱ هجری = ۱۲۸۲ میلادی) نویسنده کتاب مشهور «تاریخ جهانگشا» است. این کتاب یکی از بهترین منابع در باره تاریخ خوارزمشاهان و جانشینان حسن صباح و چنگیز و نخستین پادشاهان ایلخانی ایرانست. نویسنده معروف دیگر که صنعت و تفنن را در اثر خود بکمال مبالغه نزدیک کرد و صاف الحضرة شهاب الدین عبدالله است که کتاب خود را ذیلی بر تاریخ «جهانگشا» قرار داده و آنرا بوقایع سال ۷۱۲ هجری ختم کرده است. نویسندگان دیگر این عهد مانند خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر همدانی صاحب «جامع التواریخ» و قاضی منهاج سراج صاحب کتاب «طبقات ناصری» و حمدالله مستوفی صاحب «تاریخ گزیده» و دیگران بیشتر بتألیف تاریخ یا کتب علمی توجه داشتند.

بزرگترین نویسنده قرن هفتم که اثر او در تمام قرون اخیر مانند آفتاب آشکار است سعدی شیرازی شاعر مشهور است که پیش ازین نام او را آورده ایم. از سعدی چند رساله باضافه «گلستان» بنثر فارسی باقی مانده است. «گلستان» کتابیست تربیتی و اجتماعی مخلوط از نظم و نثر. در این کتاب سعدی روش خاص و مشهور خود را که سبک میان نثر مرسل و نثر مصنوع است بکار برده و از صنایع لفظی تا آنجا که مغل فصاحت نباشد پیروی نموده است. کتابها و رسالات دیگر سعدی همه به نثر ساده و با روانی و فصاحت گفتار نگارش یافته است.

۹- ادب فارسی در قرن نهم هجری

این قرن مصادف با دوره سلطنت تیمور لنگ و جانشینان او در ایرانست و چون نتایج حلات مغول و تاتار و تیمور در آن آشکار است بر رویهم دوره انحطاط فکری و تنزل علوم و ادبیات بشمار میرود. در آغاز این دوره چند تن از دانشمندان و شاعران و نویسندگان دوره فترت بین مغول و تیموریان زندگی میکرده اند که غالب آنان در درجه دوم و سوم اهمیت قرار داشتند و چون از این چند تن بگذریم تا اواخر قرن نهم مردان بزرگ و نام آور را در علوم و ادبیات کمتر می یابیم مگر آنانکه در آخر قرن نهم در عهد سلطانحسین بایقرا در هرات مجتمع شده بودند.

زبان فارسی در این عهد دنباله تحول وسیعی را که از قرن هفتم آغاز کرده بود ادامه میداد. از طرفی بر آمیزش آن با زبان ترکی افزوده میشد و از طرفی دیگر بعلت دور شدن شعر از دربارها و افتادن آن بدست مردم عادی و از میان رفتن استادان مجرب قدیم و تربیت شدگان آنان انحطاط و ضعف در کلام و ایراد سخن آشکار میشد و بهمین نسبت هم شعر و هم نثر دچار تنزل و کم مایگی میشد.

شعر فارسی این دوره بعلت بی ثباتی اوضاع سیاسی و اجتماعی و کساد بازار علم و ادب و نادر بودن امرا و شاهان شاعر دوست از رونق افتاد و تشویق و ترویج بعضی از شاهان و

شعر فارسی در قرن
نهم هجری

شاهزادگان تیموری مانند میرزا بایسنقر از اهل سخن برای بازگرداندن شکوه و رونق قدیم بازار شعر کافی نبود. از میان حوزه های ادبی این دوره مهمتر از همه آنست که در دستگاه امارت سلطانحسین بایقرا در هرات تشکیل شد. در این حوزه به تشویق و

حمایت وزیر دانشمند و شاعر و شعر پرور او میرعلیشیر نوائی عده‌ی شاعر و نویسنده و مورخ و نقاش و موسیقی‌دان در آن شهرگرد آمده بتربیت شاگردانی اشتغال جسته بودند و سبکهای نوی که هریک ازین دسته‌ها در کار خود ایجاد کردند در دوره صفوی امتداد یافت. در حقیقت حوزه علمی و ادبی و هنری هرات در عهد سلطان حسین بایقرا منشأ تحول تازه‌ی در محیط فکری و هنری گردید که از اهمیت آن نباید غافل ماند.

زبان شعر دوره تیموریان بحد وافر نزدیک بزبان عمومی شد و علت این امر آن بود که شعر در این دوره اختصاص بدربارها نداشت و بیشتر در میان مردم و عامه رایج بود و در نتیجه همین امر توجه بقیود ادبی کمتر لازم بنظر می‌رسید و برعکس قبول عامه برای رواج شعر ضرور بود و بهمین سبب هم عدد شاعران این دوره بسیار بوده است.

در شعر این شعرا اگرچه گاه بتکلف برمی‌خوریم لکن برویهم سادگی کلام بیشتر مشهود است.

ورود در مسائل عرفانی خاصه استفاده از اصطلاحات صوفیانه در غزلها، سرودن منظومه‌های پر از وجد و حال، ایجاد منظومه‌های عاشقانه، تنظیم کتب منظومی در مسائل حکمی و وعظ و اندرز در این دوره زیاد معمول بود و شاعران در این منظومه‌ها بتقلید از نظامی توجه خاص داشتند.

غزلهای این عهد هرچه بپایان آن نزدیکتر شویم بیشتر متضمن افکار و مضامین دقیق میشود و بهمان نسبت استحکام کلام و دقت شاعر را در انتخاب کلمات و ایجاد جمله‌های استوار از دست میدهد و بدین نحو مقدمات ظهور «سبک هندی» در این دوره فراهم میگردد.

از اختصاصات شعر این دوره «معما» سرایی است که خود رشته وفن مخصوصی گردید.

از شاعران معروف این دوره کمال خجندی (متوفی ۷۹۲ هجری = ۱۳۹۰ م.)
 شاه نعمت‌الله ولی (متوفی ۸۳۴ هجری = ۱۴۳۱ میلادی) و قاسم انوار (متوفی ۸۳۷
 هجری = ۱۴۳۳ میلادی) هستند که هر سه از مشایخ عالیقدر تصوف و صاحب دیوان
 غزل‌های مطبوع و مشحون از مضامین عرفانی بوده‌اند.

غزلسرایان معروف دیگر مانند کاتبی ترشیزی (متوفی ۸۳۴ هجری = ۱۴۳۴
 میلادی) و امیر شاهی سبزواری (متوفی ۸۵۷ هجری = ۱۴۵۳ میلادی) و بابا فغانی
 شیرازی (متوفی ۹۲۵ هجری = ۱۵۱۹ میلادی) و هلالی جغتائی (متوفی ۹۱۲ هجری =
 ۱۵۰۶ میلادی) و اهلی شیرازی از این دوره قابل ذکرند؛ بعضی از این دسته تا اوایل
 قرن دهم هم زندگی میکرده‌اند. از شاعران مشهور قصیده سرا و مثنوی‌گوی این دوره
 ابن حسام دارای یک منظومه خوب در حماسه دینی است بنام «خاوران نامه». وی
 بسال ۸۷۵ هجری (۱۴۷۰ میلادی) درگذشت.

آخرین شاعر بسیار معروف این دوره که باید او را بحق «خاتم الشعرا» لقب داد
 نورالدین عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ هجری = ۱۴۹۲ میلادی) است، وی شاعر
 و ادیب و عارف و نویسنده بزرگ عهد خود بود، در مثنوی شیوه نظامی را تقلید میکرد
 و قصیده و غزل را با پیروی از سبک استادان پیشین بشیوه خاص خود میسرود و
 با اینحال از ابتکار مضامین و موضوعات تازه دور نبود؛ از میان آثارش مجموعه
 «هفت اورنگ» شامل هفت مثنوی: «سلسله الذهب»، «سلامان و ابسال»،
 «تحفه الاحرار»، «سبحة الابرار»، «یوسف و زلیخا»، «لیل و مجنون» و
 «خردنامه اسکندری» بسیار مهم و قابل توجه است. این مثنویات بیشتر در حکمت
 و عرفان و مواعظ و بعضی از آنها داستانی است. از جامی دیوان‌های مفصل قصاید
 و غزلها نیز باقی مانده است.

از ابیات اوست:

اولین زاده قدرت قلمست که ز نوکش دوجهان یک رقصست

نه قلم بلکه یکی تازه نهال	رُسته از روضه اقلیم جمال
گوهر معنی خیر البشرست	که مر آنرا شده تخم و ثمرست
سلک هستی چو در آید بشمار	وی بود اول فکر آخر کار
صورتش گرچه ز آدم زاده	معنیش اصل وجود افتاده
روشنست این بر هر فرزانه	که ز هم زاد درخت و دانه
قبله بنده و آزاد ویست	علت غائی ایجاد ویست
از رُخش نور ربانی همه را	وز درش کار گشایی همه را

نثر فارسی در قرن نهم هجری

نثر در این دوره از مبالغه‌های صنعتی و فنی قرن ششم و هفتم تقریباً آزاد شده بود چنانکه آثاری که در آنها بافراط بصنایع توجه شده باشد کم است، توجه بلهجه کهن پارسی در این

آثار کمتر ملحوظ بود و اصطلاحات و لغات و ترکیبات عمومی زمان مورد استعمال بیشتری داشت و بهمین تناسب نویسندگان نسبت بقواعد و قوانین اصیل زبان فارسی کم اعتنا بودند با آنکه سادگی اساس کار نویسندگان بود باز در مقدمات کتب و سرفصلها و ایراد عناوین و القاب تکلف بسیار بکار میرفت و بررویم در نثر این دوره از استحکام و متانتی که در کلام قدما مشهود بود کمتر اثری دیده میشود و مثل آنست که توجه بسبکهای کهن و پیروی از استادان قدیم در آوردن سخنان استوار چندان پسندیده و معمول همه کس نبود.

مطالبی که در نثر فارسی قرن نهم بکار رفته دور از تنوع نیست. موضوعات مختلفی مانند مسائل علمی و دینی و تاریخ و قصص و روایات و تراجم احوال و مسائل ادبی و تصوف و اخلاق مورد توجه و علاقه نویسندگان بود.

از نویسندگان معروف این دوره در تاریخ: نظام شامی مؤلف «ظفرنامه» و شرف الدین علی یزدی صاحب «ظفرنامه تیموری» و حافظ ابرو نویسنده «زبدة التواریخ و مجمع التواریخ» و فصیحی خوانی نگارنده «مجموع التواریخ» و

عبدالرزاق سمرقندی مؤلف « مطلع السعدین » و معین الدین اسفزاری صاحب « روضات الجنات » و میرخواند نویسنده « روضة الصفا » و خواندمیر مؤلف « حبیب السیر » و امیر دولتشاه سمرقندی (متوفی ۹۰۰ هـ .) مؤلف تذکرة الشعرا را ذکر می کنیم .

یکی دیگر از نویسندگان این عهد حسین واعظ کاشفی دارای تألیفات سودمند در مسائل گوناگون اخلاقی و قصص و حکایات و روایات و تفسیر و دیگر مولانا جامی نویسنده چندین کتاب سودمند در مسائل ادبی و دینی و شرح احوال عرفا و شعرا و نظایر آنها و از آنجمله « نفحات الانس » و « بهارستان » است و این دو تن را در حقیقت می توان بزرگترین نویسندگان این عهد بشمار آورد که بنثر ساده و سلیس خود ممتازند .

۱۰ - ادب فارسی در عصر صفوی

از آغاز قرن دهم تا میانه قرن دوازدهم هجری

این دورهٔ ممتد از جهت سیاسی و مدنی و اقتصادی و هنری یکی از دوره‌های بسیار مهم تاریخ ایران ولی از باب علم و ادب ضعیف است. زبان فارسی در این دوره مانند دورهٔ تیموری در طریق انحطاط سیر میکرد و علاقه و توجه خاصی از جانب سلاطین و امرا بزبان ترکی ابراز میشد، چنانکه غالب اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی، ترکی بود و در میان رجال دولت تکلم بترکی رواج داشت. اتفاقاً در همین عهد سلاطین عثمانی و دربار آنان بزبان فارسی باحترام نظری کردند و آنرا بمنزلهٔ زبان اشرافی بکار میبردند و تعلیم و تعلم کتب ادبی فارسی در دورهٔ آنان در تمام قلمرو حکومتشان خاصه در بلاد آسیای صغیر و عراق عرب شیوع فراوان داشت و بقایای نفوذ فارسی در آن سرزمین تا عهد ما نیز امتداد یافته است.

اما شیوع زبان فارسی در عهد صفویان و قرنهای بعد از آن در هندوستان بیشتر و قوی‌تر بود. انتشار زبان فارسی در هند از حدود قرن چهارم هجری یعنی از عهد لشکرکشیهای شاهان غزنوی شروع شد و بعد از آن با حملات سلاطین و امرا و تشکیل سلسله‌های مختلف با وزرای ایرانی در آن سرزمین پهناور ادامه یافت تا دور پپادشاهان گورکانی هند (آل بابر یا مغول هند) رسید. در عهد امپراطوران مغول هند بر اثر توجه و علاقه‌ی که خود بزبان فارسی اظهار میکردند و نیز در نتیجهٔ اظهار علاقهٔ امراء جزء مسلمان آن کشور و همچنین بر اثر مهاجرت گروهی کثیر از ایرانیان بآن سرزمین، زبان فارسی بدرجه‌ی در هند رخنه کرد و آن قدر شاعر و نویسنده در آن سرزمین پهناور پدید آمد

که گوئی آنجا منشأ اصلی و واقعی زبان فارسی بوده است .

شعر فارسی در عهد صفویان

از حیث الفاظ و کلمات و قدرت و ترکیب شعر این عصر چندان قابل توجه نیست و جز چند شاعر توانا در این دوره نمی یابیم . در این دوره مرثیه سرائی و مدح ائمه^۱ شیعه معمول بود و این امر نتیجه^۲ طبیعی سیاست مذهبی پادشاهان صفوی است . این سلسله از آغاز تسلط خود بشدت شروع بترویج تشیع در ایران کردند و این امر مایه^۳ آن شد که گویندگان ایران هم بموضوعات مذهبی تشیع توجه کنند و در مناقب ایشان و قدح دشمنان اشعار بسرایند و همچنین عده^۴ کثیری از علمای مذهبی بتألیف کتبی در مبانی اعتقادات و فقه شیعه بنثر فارسی مبادرت کنند . از میان شاعران این دوره که بهتر از همه از عهده^۵ سرودن شعرهای مذهبی برآمد محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ هـ .) است که « دوازده بند » او در مرثیه^۶ حسین (ع) شهرت دارد و باید او را بنیان گذار روش خاصی در رثاء اهل بیت دانست . این روش مدتها بعد از محتشم ادامه یافت و شاعران بزرگ بعد آنرا تعقیب و تکمیل کردند .

شاهان صفوی تقریباً بشاعران توجهی نداشتند و همین امر باعث شد که گویندگان خوش ذوق و غزلسرا و مثنوی ساز و داستان پرداز ایران یا از دربارها دوری جویند و یا برای اعاشه بدربارهای مشوق عثمانی و تیموری هند روی آورند مثلاً تنها در عهد اکبر شاه گور کافی پنجاه و یک شاعر از ایران به هندوستان رفتند و در دربار پذیرفته شدند (۱) .

نکته^۷ مهمی که در شعر دوره^۸ صفوی باید بخاطر داشت رواج و تداول سبک^۹ معروف به « هندی » است که مقدماتش از قرن نهم در ادبیات فارسی شروع شد و کمال آن در این عهد حاصل گشت . نفوذ سبک^{۱۰} مذکور تا پایان دوره^{۱۱} صفوی در ایران امتداد داشت و بعد از آن در اواخر عهد زندیه و اوایل دوره^{۱۲} قاجاریه راه ضعف

۱ - رجوع شود به کتاب « سرزمین هند » تألیف آقای علی اصغر حکمت .

پیمود و جای خود را بسبکهای کهن خراسانی و عراقی داد.

شیوه هندی در شعر مبتنی است بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع و باریک و دشوار و دور از ذهن در زبان ساده معمول و عمومی. مقدمات ایجاد این سبک از قترت بین دوره ایلخانان مغول و ظهور تیمور بتدریج پیدا شد و در دوره تیموری علی‌الخصوص در حوزه ادبی هرات مراحل ترقی را پیمود و در عهد صفوی باوج کمال رسید. علت تسمیه این شیوه به «هندی» آنست که بیشتر گویندگان طرفدار آن در دربار گورکانیان هند میزیسته‌اند و بهمین سبب هم آن شیوه را در هندوستان و افغانستان رواج بسیار دادند. در سبک هندی غزل و بعد از آن مثنوی بیش از سایر انواع شعر معمول بود، زیرا بیان مضامین دقیق و باریک و آزاد در این دو نوع شعر آسان‌تر است.

مختوران عهد صفوی بر روی هم زبانی ساده و دور از آرایش و پیرایش و سخنی نزدیک به لهجه عمومی و کلامی روان و احیاناً سست داشتند. در بیان افکار و خیالات خود بی نهایت بدقت و باریک اندیشی متوجه بودند، نظر اصلی آنان در شاعری بیان مضامین دقیق و تازه و ابتکار در ایجاد آنها بود و هرچه بر مقدار این مضامین و باریکی و دقت آنها در آثار شاعری افزوده میشد اهمیت و مقام او نیز در جامعه بیشتر بود و علی‌الخصوص در هندوستان و دربار عثمانی بدین باریک اندیشی و «خیال بندی» با دیده اعجاب و تحسین بیشتری می‌نگریستند و همین امر یعنی توجه باینکه شعر دوره صفوی بیشتر بمضمونها و افکار نو امتیاز یافته بود، ما را بر آن میدارد که آن دوره را از این حیث در ادب فارسی ممتاز و مشخص بدانیم.

غیر از مرثی و مدایح ائمه موضوع رایج دیگر در شعر عهد صفوی مدیحه سرایی است که در دربارهای هند بیشتر معمول بود و موضوع رایج دیگر افکار غنائی و غزلی است که گاه با رنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه با وعظ و اندرز همراه است.

افسانه سرایی و داستان سازی علی‌الخصوص بشیوه نظامی هم از کارهای متداول شاعران این دوره بود. ساختن حماسه های تاریخی و دینی در سراسر عهد صفوی معمول بوده و بسیاری از حماسه های فارسی از دو نوع مذکور منسوب باین دوره است. قصایدی که در مدح سلاطین و امرا و رجال ساخته شده باشد نسبت بغزل کمتر و پست تر بوده است.

بسیاری از شاعران آغاز دوره صفوی تربیت یافتگان اواخر عهد تیموری مخصوصاً حوزه ادبی هرات در عهد سلطان حسین بایقرا بوده اند. از جمله آنان یکی عبدالله هاتفی خرجردی (متوفی ۹۲۷ هجری = ۱۵۲۰ میلادی) خواهرزاده بجای بود، از مهمترین مثنویهای داستانی او «تحرنامه» در شرح جهانگشائیهای تیمورگورکان بوده است که آن را باید از حماسه های تاریخی فارسی دانست.

شاعر بسیار مشهور آخر دوره تیموری و آغاز عهد صفوی که در شیوه شاعران غزلگوی دوره صفوی مسلماً اثر محسوس داشت بابا فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ هجری = ۱۵۱۹ میلادی) است. فغانی با ذوق و حالت وافر و زبان ساده و مضمون های لطیف و نازکی افکار خود شیوه خاصی در غزل ایجاد کرد که در قرن یازدهم و دوازدهم هجری (۱۷-۱۸ میلادی) پیروان بسیار داشت.

دیگر از این دسته شاعران هلالی جغتائی (متوفی ۹۳۵ هجری = ۱۵۲۸ میلادی) است که از غزلی سرایان خوش قریحه و حساس اوایل قرن دهم هجری محسوب میگردد و علاوه بر غزل های پرشور، مثنویهای بنام «لیلی و مجنون» و «شاه و درویش» و «صفات العاشقین» سرود. «شاه و درویش» را دکراته بزبان آلمانی ترجمه کرده است.

دیگر از شاعران بزرگ و استاد اوایل دوره صفوی وحشی باقعی کرمانی (متوفی ۹۹۱ هجری = ۱۵۸۳ میلادی) از مشاهیر گویندگان قرنهای اخیر است. وی در غزل

و قصیده و مثنوی و ترکیب بند ماهر بود. ترکیب بندهای کوتاه عاشقانه او علاوه بر تازگی در ادبیات فارسی از لحاظ لطف سخن و شور و التهاب قابل توجه است.

شاعر هم عصر و حشی، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ هجری = ۱۵۸۷ میلادی) است که در قصیده گوئی مانند مرثیه سرایی مقامی شامخ دارد و در حقیقت سرسلسله مرثیه گویان بزرگ شیعه در قرن های متأخر است.

از بزرگترین غزلسرایان و قصیده گویان این دوره جمال الدین محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ هجری = ۱۵۹۰ میلادی) است که شهرت او در دوره صفویان، هند و ایران و کشور عثمانی را فرا گرفته بود.

در شعر عرفی شیوه معروف به «هندی» بمراحل عمده ای از کمال نزدیک شد. وی علاوه بر غزل قصاید و مثنویهایی هم دارد؛ مثنوی او بتقلید از نظامی ساخته شده است. از نمونه غزل های اوست:

جماعتی که ز ناموس و نام می گفتند

بدیر دوش ز مستی و بجام می گفتند

بیا ببین که چه فتوی دهند در مستی

همان گروه که می را حرام می گفتند

فغان که جمله فتادند در شکنجه دام

کسان که عیب اسیران دام می گفتند

بطوف کعبه شنیدم ز ساکنان حرم

که اهل دیر مغان را سلام می گفتند

بصحن دیر شنیدم ز زایران صنم

همان که بر در بیت الحرام می گفتند

رموز آتش موسی که بر همین بشکافت

ز اهل دین نشنیدم که خام می گفتند

تمام بود بیک حرف ختم و ما غافل
 حکایتی که همه ناتمام می گفتند
 بکعبه صدره نزدیک و دور دیدم لیک
 بگو که صومعه داران کدام می گفتند
 فغان ز طبع تو عرفی ، غلط همی گفتند
 سخنوران که ترا خوش کلام می گفتند

از مشاهیر شاعران فارسی زبان دوره صفوی که در خارج از ایران زاده و تربیت شده اند فیضی ناگوری (متوفی ۱۰۰۴ هجری = ۱۵۹۵ میلادی) شاعر مشهور دربار اکبر شاه گورکافی است که در قصیده و غزل و مثنوی استاد بوده و در آثار او نشانه کاملی از مزج دو فرهنگ هندی و اسلامی بخوبی مشاهده می شود ، این ابیات ازوست :

دانی کدام طایفه اهل محبتند	آنانکه هم رهین وفایند و هم رهی
سر بر قدم نهند سبکتر ز برگ گل	بر دیده بگذرند چو باد سحرگهی
گفتارشان بلب چو جوانان پرده در	اسرارشان بدل چو نگاران خرگهی
بجایی که دامن مژه نتوان بلند کرد	با صد هزار دیده نمایند ابلهی
فی آن گروه خیره که در پیشگاه عقل	ابله فریب ساخته خود را ز آگهی
در سینه مهر نه و تمنای همدمی	در کیسه خاک نه و گزاف شهنشهی

از میان شاعران متعدد اواسط دوره صفوی ابوطالب کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱ هجری = ۱۶۵۰ میلادی) شهرت فراوان دارد . وی در انواع شعر دست داشته ، قصیده و مثنوی را خوب می گفته . لکن مهارت و استادی او در غزلست که در آن سخن استوار پر معنی و مضامین بسیار تازه و دقیق دارد . غزل ذیل از این شاعر در میان پارسی شناسان بسیار مطبوع افتاده است :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
 ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
 روپس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت
 در راه عشق گریه متاع اثر نداشت
 صد بار از کنار من این کاروان گذشت
 از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار
 یکک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
 طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی
 یا همتی که از سر عالم توان گذشت
 مضمون سرنوشت دو عالم جز این نبود
 آن سر که خاک شد بره از آسمان گذشت
 در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
 در قید نام ماند اگر از نشان گذشت
 بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
 چشم از جهان چو بستی از آن میتوان گذشت
 بدنای حیات دو روزی نبود بیش
 آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
 یکک روز صرف بستن دل شد باین و آن
 روز دگر بکنند دل زین و آن گذشت

ملك الشعرا طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ ه. = ۱۶۲۶ میلادی) و زلالی خوانساری
 (متوفی ۱۰۳۱ هجری = ۱۶۲۱ میلادی) و جویای تبریزی (متوفی ۱۱۱۸ هجری =
 ۱۷۰۶ میلادی) وعده کثیری دیگر از شاعران این عهد را میتوان در شمار گویندگان

خوب زبان فارسی ذکر کرد لکن از میان همه آنان میرزا محمد علی صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱ ه. = ۱۶۷۰ میلادی) مدفون در اصفهان از همه مهم تر و مشهورتر و در واقع بزرگترین گوینده بسبک معروف هندی است. صائب در دربار دو پادشاه ایران و هند (شاه عباس دوم و شاه جهان) منصب «ملک الشعرائی» یافت و در اصناف سخن دست داشت ولی غزل را از همه آنها بهتر میساخت. سخن او استوار و مقرون بموازن فصاحت و در عین حال پر معنی و پر از مضمونهای دقیق و فکرهای باریک و خیالهای لطیف است و او مخصوصاً در تمثیل قدرت فراوان دارد و اختصاص دیگرش ایراد نکته‌های دقیق اخلاقی و عرفانی در اشعار است و این امر بغزلهای او شکوه و جلوه‌ای خاص می‌بخشد، از سخنان اوست:

اگر دل از علایق کنده باشی	بمنزل بار خود افکنده باشی
چنان گرم از بساط خاک بگذر	که شع مردم آینده باشی
همینجا صلح کن باما چه لازم	که در محشرز ما شرمنده باشی
فلکها را توانی پشت سر دید	بنور عشق اگر دل زنده باشی
ثنا گوی تو باشد هر گیاهی	اگر سرچشمه زاینده باشی
مکن چون صبحدم در فیض تقصیر	که دایم بال لب پر خنده باشی
اگر شب را چو انجم زنده داری	همیشه با رخ تابنده باشی

نثر فارسی در عهد صفویه دور از رواج و انتشار نبود اما از حیث موازین ادبی وضع خوشی نداشت. بعبارت دیگر اگرچه در این دوره در ابواب مختلف آثار متعدد ایجاد شد لکن چون در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است، نمیتوان این عهد را دوره بارز و ممتازی در نثر شمرد.

نثر فارسی

در زمان صفویان

بطور کلی در سستی و کم مایگی نثر دوره صفوی از دوره تیموری هم ضعیف تر است و در نثرهای مصنوع هم حتی با آثار منشیان عهد تیموری نمی‌رسند و بحدی انباشته

از القاب و تعارفات و تکلفات بارد و مترادفات ناوارد است که گاه مطلب اصلی را از یاد می برد. نثر فارسی هند نیز که در این ایام رواج داشت همین وضع را با شدت بیشتری دارا بود و چون در آنها قصد اظهار فضل و اطلاع هم وجود داشت بتکلفات و زواید بیشتر توجه شده است تا به اصل موضوع. در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط رعایت گردیده است اتفاقاً سبک انشاء عادی و طبیعی است منتهی چون زبان آن دوره سست شده بود این نثرهای ساده بی تکلف هم تحت تأثیر آن قرار گرفته و در پاره‌ئی موارد به سستی گراییده است.

از مسائل مهمی که در نثر این دوره قابل توجه و دقت است نوشتن داستانهای منثور است که خیلی بیشتر از دوره‌های قبل معمول بود. این داستانها معمولاً نثری ساده دارد و بیشتر به زبان عامه نزدیکست تا بعبارات و اصطلاحات ادبا و علما. از میان این داستانها باید تحریر جدید از داستان «اسکندرنامه»، «طوطی نامه»، «رزمنامه» و «شمسه و قهقهه»، ترجمه‌های «رامایانا» و «مهابهاراتا»، قصه «هزارگیسو»، «شیرین نامه»، «چهار درویش» و «نوش آفرین نامه» و امثال آنها را ذکر کرد. از میان منشیان این دوره اسم میرزا طاهر وحید قزوینی (متوفی ۱۱۲۰ هجری = ۱۷۰۸ م.) قابل ذکر است. در میان منشآت او قسمتی بپارسی خالص نوشته شده و در این راه تکلف بسیار و ناهموردی بکار رفته است.

از تاریخ نویسان معروف عهد صفوی، غیاث الدین خواندمیر (متوفی ۹۴۱ هجری = ۱۵۳۴ میلادی) صاحب کتاب مفصل «حبيب السیر» و حسن بیگ روملو صاحب «احسن التواریخ» و اسکندر بیگ منشی صاحب «عالم آرای عباسی» قابل ذکرند.

تذکره نویسی در عهد صفویه رواج بسیار داشت و از این راه بحفظ نام و آثار شاعران و اهل قلم خدمت بزرگی انجام گرفت و مؤلفانی مانند قاضی نورالله ششتی (مجالس المؤمنین)، سام میرزا (تحفه سامی)، واله داغستانی (ریاض الشعرا)،

امین احمد رازی (هفت اقلیم) و تقی الدین کاشانی (خلاصة الاشعار) در این باب مشهورند .

از مسائل قابل توجه در ادبیات دوره صفوی مخصوصاً در دیار هند تدوین کتب متعدد لغت فارسی است که غالب آنها امروز از منابع تحقیق در زبان فارسی محسوب می گردد ، مانند فرهنگ جهانگیری (جمال الدین حسین انجو) و فرهنگ سروری (محمد قاسم سروری کاشانی) و فرهنگ رشیدی (عبدالرشید حسینی) و برهان قاطع (محمد حسین بن خلف تبریزی) و غیاث اللغات (محمد غیاث الدین) .

در مسائل مذهبی شیعه و تفسیر قرآن بفارسی نیز کتب متعدد در این دوره تألیف گردید ، مانند تفسیر زواری از علی بن حسین زواری معاصر شاه طهماسب صفوی و شرح نهج البلاغه و کتاب مکارم الکرائم و کتاب وسیلة النجاة و قصص الانبیا از همان مؤلف - خلاصة المنهج در تفسیر بفارسی از ملا فتح الله کاشانی (م ۹۸۸ هجری = ۱۵۸۰ میلادی) و « جامع عباسی » تألیف شیخ بهاء الدین محمد عاملی (متوفی ۱۰۳۰ هـ = ۱۶۲۰ میلادی) و چند کتاب از ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ هجری = ۱۶۹۹ میلادی) .

۱۱ - ادب فارسی از نیمه قرن دوازدهم تا نیمه

قرن چهاردهم هجری

در این مدت سلسله‌های افشاریه (نادرشاه و جانشینان او) و زندیه (کریمخان زند و اعقابش) و قاجاریه (آقا محمدخان و اخلاف او) در ایران حکومت می‌کردند.

شعر فارسی در این دوره وضع خاصی دارد، این وضع خاص بر اثر نارضایی گویندگان اوایل این عهد مخصوصاً اعضاء یک انجمن ادبی در اصفهان نسبت بشیوه شعرای دوران

شعر فارسی
درین عهد

صفویه پیدا شد. این دسته معتقد بودند که شیوه شاعرانی از قبیل کلیم و صائب و اسیر و وحید و پیروان آنان دور از فصاحت و عاری از اصول بلاغی است که در زبان فارسی وجود داشته و باید آن را ترك گفت و بشیوه‌ی که همواره مقبول سخن‌شناسان و ناقدان و گویندگان استاد بوده است بازگشت. از کسانی که در این فکر پیشقدم شمرده میشوند مشتاق اصفهانی (متوفی ۱۱۹۲ هجری = ۱۷۷۸ میلادی) و میرزا نصیر اصفهانی (م ۱۱۹۲ هجری = ۱۷۷۸ میلادی) صاحب مثنوی معروف «پیر و جوان» و سید احمد هاتف اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸ هجری = ۱۷۸۳ میلادی) صاحب دیوان قصاید و غزلهای و ترجیع بند عارفانه مشهور و لطفعلی بیگ آذریگدلی (متوفی ۱۱۹۵ هجری = ۱۷۸۰ میلادی) مؤلف «آتشکده» و عاشق اصفهانی (متوفی ۱۱۸۱ هجری = ۱۷۶۷ میلادی) هستند.

مرکز نهضت نو در شعر فارسی نخست اصفهان و سپس شیراز و تهران بود. طرفداران این نهضت و شاگردانشان همه معتقد بازگشت بشیوه استادان بزرگ سخن در خراسان و عراق از حدود قرن پنجم تا قرن هشتم بوده و غالباً از گویندگانی مانند فرخی

و عنصری و انوری و خاقانی و نظامی و سعدی و حافظ پیروی میکرده‌اند. بهمین سبب دورهٔ سخنوری این گروه را «دورهٔ بازگشت» مینامند. بعد از نخستین گویندگان دورهٔ بازگشت که در عهد سلاطین زندیه می‌زیسته‌اند، چندین شاعر بزرگ در عهد قاجاریه ظهور کرده‌اند که همه پیرو سبک قدیم معروف بعراقی و خراسانی هستند. اینان در غزل بیشتر به سعدی و حافظ اقتدا کرده و در مثنویهای حماسی پیرامون روش فردوسی و مقلدان او گشته و در مثنویهای بزمی از نظامی پیروی نموده و در قصاید و مسمطات و مقطعات روش شاعران قرنهای چهارم و پنجم و ششم علی‌الخصوص عنصری و فرخی و منوچهری و مسعود سعد و سنائی و انوری و خاقانی را مورد تقلید قرار داده‌اند.

زبان این گویندگان همان لهجهٔ کهنه‌یست که شاعران پیش از مغول و عهد مغول داشته‌اند و توجه بآرایش سخن و رعایت جانب فصاحت الفاظ میان آنان شایع بوده‌است و کمتر شاعری را در بین ایشان می‌توان یافت که بلهجهٔ معمول زمان توجه کرده و آن را بکار برده باشند.

موضوعاتی که گویندگان دورهٔ بازگشت بدانها توجه داشتند بیشتر توصیفات، مدح، وعظ و اندرز، مدایح و مراثی معصومین، داستانهای حماسی تاریخی و دینی، داستانهای عاشقانه و غزل بوده است.

از خوشبختیهای شاعران این دوره تشویق است که پادشاهان از آنان میکرده‌اند خاصه شاهان قاجاریه که در این مورد میخواستند پادشاهان شاعر پرور قدیم اقتدا کنند. همین تشویق و نیز وجود مراکز ادبی در شهرهایی مثل تهران و شیراز و اصفهان و مشهد و تبریز باعث ظهور عدهٔ کثیری شاعران در دورهٔ قاجاری شد که از برخی از آنان دیوانها و منظومه‌های بزرگ و اشعار غریب‌دگار مانده است.

از جملهٔ شاعران استادی که بعد از دورهٔ زندیه ظهور کردند این گروه را یاد

می‌کنیم :

فتحعلی خان صبای کاشانی (متوفی ۱۲۳۸ هجری = ۱۸۲۲ میلادی) ملک الشعراء فتحعلی شاه قاجار که علاوه بر دیوان قصاید منظومه‌هایی بنام «شه‌نشاہ نامه» (حماسه تاریخی در باره فتحعلیشاه و فرزندش عباس میرزا) و «خداوند نامه» (حماسه دینی در باره پیغامبر اسلام) و «گلشن صبا» و جز آنها دارد.

سید محمد سحاب اصفهانی (متوفی ۱۲۲۲ هجری = ۱۸۰۷ میلادی) غزلسرا و قصیده‌گوی بزرگ - مجمر اصفهانی (متوفی ۱۲۲۵ هجری = ۱۸۱۰ م.) بهترین مقلد سعدی در غزل‌های شیوای خود - نشاط اصفهانی (متوفی ۱۲۴۴ هجری = ۱۸۲۸ م.) نویسنده و شاعر خوش ذوق و خوش مشرب که مخصوصاً در غزل استاد بوده است - میرزا شفیع وصال شیرازی (متوفی ۱۲۶۲ ه. م.) و میرزا احمد وقار شیرازی (متوفی ۱۲۹۸ ه. م.) و میرزا حبیب قاآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ میلادی) و میرزا محمد علی سروش اصفهانی (متوفی ۱۲۸۵ هجری = ۱۸۶۸ م.) و محمود خان ملک الشعراء کاشانی (متوفی ۱۳۱۱ هجری = ۱۸۹۳ میلادی) که غالباً قصیده را بشیوه استادان قدیم می‌ساخته‌اند، و هم‌عصر بسیار مشهور آنان میرزا عباس فروغی بسطامی (متوفی ۱۲۷۴ ه. م. = ۱۸۵۷ میلادی) که غزل‌های عارفانه پر مغز و فصیح و زیبای او در میان متأخران رواج زیاد یافته است:

اگر در اشعار گویندگان عهد قاجاری دقت شود ملاحظه می‌گردد که اگرچه این شعرا و استادان بزرگ کمتر به ابتکار مضامین و آوردن گفتار و معانی تازه توجه دارند لکن از حیث احیاء زبان درست فارسی و تجدید خاطره گویندگان قدیم خدمتی بزرگ بزبان و شعر فارسی کرده و آن هر دورا از ابتدال و سستی‌رهای بخشیده‌اند. شیوه آنان در دوره مشروطیت در نزد شاعران استادی مانند میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و سید احمد ادیب پیشاوری و محمد صادق ادیب الممالک امیری فراهانی و محمد تقی ملک الشعراء بهار دنبال شده و تکامل یافته است.

نثر فارسی

درین دوره

نثر فارسی هم در عهد افشاریه و زندیه و قاجاریه اندك اندك از سستی و بیایگی دور شد و در دوره قاجاریان شیوه‌ی نسبتاً مطبوع که بروش پیشینیان نزدیک بود حاصل کرد.

پیدا است که در مورد نثر هم مانند نظم سرمشق فصاحت و بلاغت گفتار نویسندگان قدیم بود منتهی در این مورد معمولاً از روش نویسندگان قرن ششم و هفتم بیشتر تقلید شده است.

از نویسندگان مشهور دوره افشاریان و زندیان و قاجاریان تا آغاز عهد مشروطیت نام این چند تن را ذکر میکنیم:

میرزا مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه صاحب کتاب «دره نادره» که مانند «تاریخ و صاف» پر از صنایع لفظی و مقرون بتکلف و تصنع است، وی کتاب ساده‌تری دارد بنام «جهانگشای نادری» که انشاء آن طبیعی‌تر از کتاب مذکور است. معتمد الدوله نشاط اصفهانی شاعر مشهور که پیش ازین ذکر او گذشته است، وی از نویسندگان استاد عصر خود بود و منشآت مشهوری دارد که در مجموعه‌ی بنام «گنجینه نشاط» گرد آمده است. میرزا حبیب قافانی شیرازی شاعر، کتابی بنام «پریشان» بتقلید از «گلستان سعدی» نوشته است. میرزا تقی خان سپهر و پسرش عباسقلی سپهر از مؤلفان و مورخان آن عصرند که در کتاب مفصل «ناسخ التواریخ» سبک تاریخ نویسان متصنع قرن هفتم را دنبال کردند. رضاقلی خان هدایت شاعر و نویسنده و مؤلف مشهور (متوفی ۱۲۸۸ هجری = ۱۸۷۱ میلادی) بیشتر بتألیف تاریخ و تذکره و اینگونه مسائل توجه داشت و نثر او استوار و پرمایه بود. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (متوفی ۱۲۵۱ هجری = ۱۸۳۵ میلادی) صدراعظم و نویسنده بزرگ عهد قاجاریست که منشآت خود را بنثر مصنوع لطیفی نوشته و با دقت در آوردن الفاظ مقرون بذوق و ایراد معانی دقیق بدانها اثری خاص بخشیده است. قائم مقام در آوردن صنایع لفظی اصراری نداشت، عباراتش کوتاه و ترکیباتش دل‌انگیز و جان‌پرور و او بواقع بزرگترین نویسنده ایران در ادوار

اخیر است که بحق نام نویسنده براو میتوان نهاد .

چند مؤلف خوب در اواخر عهد قاجاری داریم مانند میرزا عبداللطیف طسوجی صاحب فرهنگ « برهان جامع » و ترجمه مشهور « الف لیلة و لیلة » بفارسی و محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) مؤلف « مرآت البلدان » و کتاب « منتظم ناصری » و تذکره « خیرات حسان »، و نظایر آنان .

اواخر عهد قاجاری مصادف است با آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غربی و انقلاب مشروطیت و آغاز تحولات بزرگ فکری و اجتماعی در ایران که طبعاً منجر به تحولات ادبی بزرگی در زبان فارسی گردید . در باره این دوره که تا عهد ما امتداد یافته است ، ذیل عنوان « ادبیات معاصر ایران » مطالعه می کنیم .

۱۲ - ادبیات معاصر فارسی

مقدمه تحول

از دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هجری =

۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ میلادی) بعد ارتباط فرهنگی میان ایران و

اروپا آغاز شد و رو بتراید نهاد. به میان آمدن جنگهای دولت تزاری روس با ایران و آغاز تحریکات سیاسی دول خارجی در ایران مردم این کشور را متوجه خطرهای بزرگی نسبت به فرهنگ و تمدن و استقلال خود نمود، و دریافتند که باید برای مقابله با سپاهیان و نظام جدید اروپایی بعضی از فنون علمی و نظامی اروپائیان را اقتباس کنند و بکار برند. این بود که آوردن کارشناسان فنی در امور نظامی و مهندسی و ایجاد مدارس برای کارآموزی در این فنون و فرستادن دانشجوی و نوآموز بکشورهای اروپا (خاصه فرانسه و انگلستان و اطریش) معمول گردید. گروهی از فرزندان رجال و متمکنین و شاهزادگان با زبان فرانسوی و احياناً انگلیسی آشنا شدند و ترجمه کتب مختلف اروپائی از رمان و داستان گرفته تا کتابهای علمی و فنی و نظامی زبان فارسی آغاز گردید.

در اواسط قرن سیزدهم هجری میرزا تقی خان امیرکبیر (مقتول در ۱۲۶۸ ه.)

که زبردست قائم مقام فراهانی تربیت یافته و دنباله افکار سیاسی او را گرفته بود، برای تقویت بنیه فنی و علمی ایران یکی از مهمترین کارهای اصلاحی خود را در سال ۱۲۶۸ هجری (۱۸۵۱ میلادی) انجام داد و آن تأسیس مدرسه دارالفنون در تهران بود که با یک عده معلم اطریشی و روسی و چند نفر از ایرانیان مسلمان و ارمنی که با علوم و فنون جدید آشنائی حاصل کرده بودند شروع به کار کرد. درین مدرسه علاوه بر فنون نظامی و مهندسی و طب و داروسازی و علوم طبیعی، زبانهای فرانسوی و روسی و انگلیسی را نیز

می‌آموختند. مدرسه دارالفنون اگرچه بزودی بچند مدرسه عالی جدید منشعب شد ولی هسته مرکزی آن بصورت یک آموزشگاه فنی خوب برای آموختن علوم و ادبیات اروپائی همراه ادبیات ایران و عربی در تهران باقی ماند و با معلمان خوب خارجی و داخلی اداره شد تا در سالهای اخیر بیک مدرسه متوسطه (دبیرستان) مبدل گردید.

وجود فارغ التحصیلان این مدرسه از طرفی و بازگشتن محصلین متعددی که در دوره ناصرالدین شاه بفرنگستان و عثمانی (اسلامبول) رفته بودند، از طرف دیگر موجب آن شد که عده زیادی از فرزندان طبقات اشرافی ایران با علوم و فنون جدید و ضمناً با زبانها و ادبیات اروپائی آشنائی حاصل کنند و در همان حال با افکار اجتماعی جدید مأنوس شوند.

مصادف با همین اوقات نوشتن روزنامه‌ها در داخل و خارج بزبان فارسی شروع شد و عده‌ای از جوانان منور شروع بنوشتن مقالاتی در بیان عقاید سیاسی و اجتماعی خود بزبان ساده کردند و نیز تألیف کتب علمی و فنی و درسی جدید بنا باحتیاج زمان باب شد. فکر تغیر رژیم و اصلاح وضع طبقات اجتماعی در ایران بمیان آمد و در مردم هیجانی ایجاد کرد.

بدین طریق گروه بزرگی از مردم ایران از طبقات مختلف سرگرم مطالعه کتب و فرهنگ اروپا (مخصوصاً فرانسه) و مقالات تازه و آشنائی با افکار نو شدند و سعی کردند این آشناینها را از راههای مختلف محکم سازند.

رواج صنعت چاپ سنگی در این میان سهولت نشر کتب و تماس عقاید و آراء مختلف را بایکدیگر روز بروز سهل تر میساخت و اگرچه حکومت سلاطین مستبد قاجار بشدت از نشر عقاید جدید که منجر به بیداری و آگاهی ایرانیان می‌گردید جلوگیری می‌نمود، ولی وجود عده‌ای از نویسندگان روشن بین ایرانی در ممالک مجاور مثل قفقاز و عثمانی و هندوستان و مصر، و فعالیت آنان در جراید یا در تحریر رسالات و نشریه های دیگر فارسی که مرتباً ادامه می‌یافت و به ایران می‌آمد، مردم را روز بروز آگاهتر و

بیدارتر و بفساد دستگاههای سیاسی و حکومت و تشکیلات اجتماعی و نقص نیروی فنی مملکت و احتیاج به جنبش شدیدی در کلیه این امور معتقدتر میساخت.

در اوایل قرن بیستم میلادی انقلاب مشروطیت ایران آغاز شد و بقیام سختی منجر گردید و سرانجام پادشاه وقت یعنی مظفرالدین شاه ناگزیر فرمان استقرار حکومت مشروطه را در سال ۱۳۲۴ هجری (۱۹۰۶ میلادی) امضاء نمود.

انقلاب مشروطیت بهمین جا خاتمه نیافت و تا چند سال پیوسته کشاکشهای سخت نظامی و اجتماعی میان طرفداران دونوع حکومت مستبد و قانونی در میان بود و این آتش را مخصوصاً احزاب و انجمنهای پرحرارتی که در ایران تشکیل یافته و حتی در شهرهای کوچک هم شعبی ترتیب داده بودند، با سخنرانیها و نشر جراید و اعلامیهها و شبنامهها و نظایر این امور دامن میزدند و مجلس شورای ملی از سال ۱۳۲۵ ه. ق. ببعد با داشتن نمایندگان فعال و روشن فکر و ناطقان زبردست روز بروز اذهان را باز تر و بادیای جدید آشناتر میساخت.

بعد از آنکه گروهی از جوانان تحصیل کرده از مدرسه تأسیس مدارس جدید دارالفنون بیرون آمده و یا از اروپا بازگشته بودند مدارس ابتدائی و متوسطه رونق و رواجی گرفت و منجر به اشاعه تعلیم بین طبقات عامه و انبوه مردم ایران گردید و مخصوصاً از سال ۱۳۱۸ هجری قمری در تهران و سپس در ولایات مدارس نوین تأسیس شد و تعلیم زبانهای اروپایی خاصه زبان فرانسوی در همه آنها طبعاً آشنائی ایرانیان را با افکار و ادب فرانسوی سهل تر و زود یاب تر کرد و ادبیات غرب رواج و مقبولیت روز افزونی در ایران حاصل نمود.

مطبوعات و مجلات جدید عربی و ترکی هم که بنوبه خود تحت تأثیر ادبیات و افکار مغرب زمین قرار گرفته بود بوسیله انتشارات متنوعی که از اسلامبول، قاهره، بیروت و کلکته میرسید در تغییر ذهن و فکر ایرانیان دارای تأثیر بسیار بود.

با این مقدمات در افکار و عقاید و حتی اطلاعات عمومی ایرانیان تغییر و تحولی عظیم

رخ داد و آنها را از چهار دیوار انزوا که تا اواسط قرن نوزدهم میلادی در آن می‌زیستند بیرون آورد و با دنیای جدیدی آشنا ساخت. ضمناً ادب (منثور و منظوم) که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری و یا محافل تصوفی و علمی بود از آن دایره‌های محدود و محصور پای بیرون نهاد و به میان عامه راه جست و آزادی بیان و قلم همه طبقات حق بروز قریحه و طبع آزمایی و تبادل آراء عطا کرد و این امور موجب شد که زبان ادبی که تا آن روزگار تحت تأثیر گذشتگان و دور از بیان حواشی عمومی و افکار و نظریه‌های تازه بود، دچار تحول شود و تغییرات تازه‌ی را تحمل کند.

نثر فارسی معاصر در نتیجه این تحولات سریع و شگرف روش نویسندگی تغییر یافت، افکار تازه در نثر بمیان آمد، سبک نگارش ساده و بی‌پیرایه شد، ورود در انواع مختلف مسائل ادبی از قبیل داستان (رمان) و تأثر (نمایشنامه) و بحث‌های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و انتقادهای سیاسی و اجتماعی و مقالات ادبی و علمی و تحقیقات ادبی و تاریخی و جز آنها به سبکی جدید در زبان فارسی معمول گشت، لهجه نویسندگان تدریجاً تغییر یافت و به لهجه مخاطب نزدیک شد، از انشاء مغلق و مسجع قدیم روش ساده‌نویسی جدیدی اختیار گردید، ترکیبات تازه و لغات نوین که بعضی ابداعی و برخی اروپایی و پاره‌ی ترکی و عربی بود در زبان فارسی راه جست، ترکیبات و اصطلاحات تازه و خیالات بدیع و فکرهای نو معمول شد.

درست است که در نتیجه این انقلاب وسیع در اصول و مبانی نظم و نثر کلاسیک فارسی سستی و فتوری راه جست لکن عواملی که پیش ازین برشمرده‌ایم آنها را در راه تکامل وارد ساخت و تنوع و تجدیدی در آنها بوجود آورد، یعنی زبان نثر ساده شد و از قيود لفظی رهایی یافت و استفاده از لهجه عمومی نویسندگی را برای بسیاری از طبقات آسان ساخت و قالب نثر را آماده قبول و بیان افکار گوناگون کرد و ازین روی تحریر انواع کتب و مقالات و ورود در هر موضوعی که در توانایی اطلاع و فکر و مقصود نویسندگان بود بکار رفت.

البته چنین آمادگی برای نثر فارسی جدید بتدریج و بوسیله نویسندگان متعدد صورت گرفت و مخصوصاً مجاهداتی که در طول قرن حاضر شده این توانایی را خیلی بیشتر کرده است و درین مدت تألیف کتب درسی در مواد علمی از قبیل طبیعیات و ریاضیات و شعب مختلف آن، و امور فنی و فلسفه و روانشناسی و علم الاجتماع و همه شعب و فروع آنها، و تاریخ و جغرافیا و علوم حقوقی و سیاسی و اقتصادی، رواج روزافزون گرفت، و در همان حال ترجمه کتابهای اروپایی از زبانهای مختلف انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و روسی و همچنین ترجمه از زبانهای شرقی خاصه عربی و ترکی، و استفاده از افکار سایر ملل شرقی بوسیله زبانهای اروپایی، با وسعت حیرت انگیزی دنبال شد و میشود. این امر نه تنها باعث رشد و تکامل روزافزون افکار گردید بلکه زبان فارسی جدید را هم بشدت مایه دار و توانا و مستعد بیان هر نوع فکر و دانشی کرد.

در عین این احوال تعلیم زبان فارسی ادبی در مدارس روز بروز استوارتر شد و جای تدریس زبان عربی را که در مدارس قدیم تنها ماده درسی ادبی و حتی زبان درسی بود، گرفت و محققان و ادبا هم با همت خستگی ناپذیری به تحقیق در ادبیات لهجه های مختلف ایران و مخصوصاً تحقیق و طبع انتقادی متون نظم و نثر فارسی پرداختند، و تعلیم این متن ها در مدارس متوسطه و عالی عمومیت گرفت و از این راه آشنایی ایرانیان با گنجینه های فناناپذیر زبان فارسی تسهیل و تعمیم شد، و در نتیجه زبان فارسی که در قرنهای اخیر از لحاظ بیان افکار مختلف بسیار کم مایه و ضعیف شده بود از تنگنا بیرون آمد و به نسلهای جوان ایران فرصت داد که هر دسته بمذاق و احتیاج خویش آنرا در آثار خود بکار برند.

تأسیس فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۵ شمسی، اگرچه عمر فعالیت آن چندان زیاد نبود، در غنی ساختن زبان فارسی جدید بی اثر نبود، زیرا بدانشمندان و اهل قلم طرز وضع اصطلاحات مختلف علمی را با استفاده از سرمایه های قدیم زبان فارسی آموخت. درین مدت بر اثر استقبال بسیار زیاد ایرانیان از مطبوعات روزانه و هفتگی شماره آنها بوضع عجیبی فزونی یافت، و چون این مطبوعات معمولاً حاوی سرمقاله ها و مقالات

مختلف علمی که بیشتر آنها ترجمه از مطبوعات اروپایی بوده، و نیز داستانها و سرگرمیها و اطلاعات گوناگون و اخبار روزانه هستند، خود بخود مرتباً ثروت و محصول روزانه محسوسی بر ذخیره ادبی فارسی می‌افزایند.

مطلب بسیار مهم دیگر آنکه ایرانیان در همان حال که در یک قرن اخیر احتیاج قطعی خود را بتمدن و فنون جدید احساس کرده و دنبال آن بوده‌اند، هیچگاه حاضر نشده و نمیشوند که زبان درسی خود را در کلیه مواد اعم از قدیم و جدید غیر از زبان مادری خود قرار دهند و این امر طبعاً موجب قوت تدریجی و عمقی زبان فارسی در حوزه‌های علمی شده است.

این موجبات و عللی ازین قبیل باعث شده است، که امروز زبان فارسی که در بیان همه مفاهیم ادبی قدیم خود تواناست در بیان تمام محصولات فکری و علمی و ادبی تمدن جدید نیز آمادگی یابد و بتواند خود را با زبان‌های قوی دنیای جدید همسنگ کند.

ناگفته نماند که دوره سلطنت رضا شاه پهلوی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۲۵-۱۹۴۱ میلادی) و علاقه وافر که باحیاء تمدن و فرهنگ ایرانی در آن عصر بظهور رسید، و همچنین نفوذ دو جنگ بین الملل اول و دوم در ایران و افکار و عقاید و نظریه‌های مختلفی که همراه خود داشت، و نبردهای فکری که بین دسته‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ایران آغاز شده و مدتها ادامه یافته است، در پرمایه کردن زبان فارسی و آمادگی نثر بنحوی که امروز احساس می‌کنیم بی‌اثر نبوده است.

باتوجه بتمام مطالبی که درباره زبان و نثر فارسی از اواخر دوره استبداد تاکنون گفته‌ایم باید قبول کنیم که نثر فارسی امروز از هر حیث قویتر و آماده‌تر و بهتر از نثر فارسی در تمام دوره‌های تاریخ ادبی است.

همچنانکه گفتیم در اواخر دوره استبداد مخصوصاً از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به بعد بر اثر مراوده‌هایی که از دوران جنگهای ایران و روس میان فرهنگ ایران با فرهنگ اروپایی بوجود آمده بود، عده‌ی مترجم خوب در ایران ظهور کردند که آثار برگزیده

از ادبیات فرانسوی و انگلیسی را به زبان فارسی درآوردند، و نیز در نتیجهٔ تنبهٔ ایرانیان از بی‌علاقگی دستگاه حکومت وقت نسبت بحفظ حدود و ثغور کشور و رسیدگی بوضع مردم، عده‌ی نویسنده بنگارش کتابها و رسالات انتقادی و اجتماعی و مقالات سیاسی و تأسیس روزنامه‌ها و مجلات در داخل و خارج ایران اشتغال جستند. این مترجمان و نویسندگان بی‌تردید در تغییر روش نویسندگی و ایجاد یک دورهٔ بارآور جدید در نثر فارسی مؤثر بودند و از جملهٔ مشهورترین آنان شیخ احمد روحی کرمانی مترجم کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریه از انگلیسی بفارسی است، و همچنین است دوست و همکار او میرزا آقاخان کرمانی نویسندهٔ «صد خطابه» و «سه مکتوب» که هر دو بقصد تهییج ایرانیان و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان و بیدار کردن افکار نوشته شده. میرزا آقاخان و شیخ روحی را در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در تبریز به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد بقتل رسانیدند. نویسندهٔ معروف دیگر این دوره ملکم خان صاحب رسالات و نمایشنامه‌ها و روزنامهٔ «قانون» و مقالات انتقادی برای متوجه ساختن مردم بحکومت قانونی و بیان موارد ضعف رجال عهد خود است. نثر سادهٔ ملکم خان قابل توجه و هنوز از نثرهای خوب و روان و لذت بخش فارسی است.

از میان نویسندگان و مترجمان معروف دیگر که مسلماً در تغییر سبک نثر مؤثر بوده‌اند مرحوم محمد طاهر میرزا اسکندری مترجم کتاب «کنت دومونت کریستو» و «سه تنگدار» از الکساندر دوما بزرگ و محمد حسن خان صنیع الدوله مؤلف چندین کتاب تاریخی و جغرافیایی مانند «المآثر والآثار» و «مرآت البلدان» و «در التیجان» در تاریخ اشکانیان و تاریخ ساسانیان و «مطلع الشمس» در تاریخ خراسان و «خیرات حسان» در حالات زنان مشهور ایران و «منتظم ناصری» در تاریخ سنوای ایران و غیره، و نیز میرزا عبدالرحیم نجار طالبوف نویسندهٔ انتقادی و مؤلف کتاب‌های «احمد» و «مسالک المحسنین» و «مسائل الحیة» است. دیگر میرزا محمد حسین فروغی مؤلف و مترجم کتب مختلف از آنجمله «تاریخ ادبیات ایران» و «کلبهٔ هندی» و «عشق و عفت» و «سفر هشتاد روزهٔ دور

دنیا» و غیره و میرزا حبیب اصفهانی مقیم اسلامبول را می‌توان نام برد. مترجمینی که به تشویق و راهنمایی مرحوم علیقلی خان (سردار اسعد بختیاری) در اوایل مشروطیت (۱۳۳۱ هـ.) به ترجمه کتب کلاسیک مشغول شدند مانند عبدالحسین میرزا قاجار و شیخ ابراهیم زنجانی و دیگران در عداد نویسندگان بنام نثر فارسی محسوب‌اند.

انقلاب ایران در نثر فارسی اثرشدیدتری از کتب و رسالات و ترجمه‌های نویسندگان مذکور داشته است زیرا با استمرار و با مقالات متنوع اخبار ترقیات ممالک غربی بنظر مردم می‌رسید و تدریجاً آنان را تحت تأثیر قرار میداد.

تأسیس نخستین روزنامه فارسی مانند بسیاری از اصلاحات دیگر مولود کوششهای میرزا تقی خان امیرکبیر است که در سال ۱۲۷۷ هجری (۱۸۶۰ میلادی) روزنامه ایران را تحت نظر وزارت انطباعات ایجاد کرد و آن روزنامه در دوره‌های متوالی چندین سال انتشار می‌یافت. بعد از تأسیس این روزنامه بتدریج و مخصوصاً در دوره انقلاب و بالاخص بعد از اعلان مشروطیت شماره روزنامه‌ها در ایران افزایش بسیار یافت که بعضی از آنها جنبه فکاهی داشته و بسیاری دیگر جدی و متضمن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی و ترجمه‌ها و اطلاعات گوناگون و اخبار بوده‌اند. در همان حال روزنامه‌هایی مانند «اختر» و «ثریا» در اسلامبول، و «قانون» بمدریت میرزا ملکم‌خان در لندن، و «جبل‌المتین» بمدریت سید جلال‌الدین کاشانی در کلکته انتشار یافت. روزنامه هفتگی «تریت» بقلم مرحوم میرزا محمدحسین فروغی، و «ادب» بقلم میرزا صادق فراهانی (ادیب‌المالک)، در تهران و مشهد از آثار مهم نثر فارسی هستند. این روزنامه‌ها بسبب آزادی بیشتری که در بیان داشته‌اند در بیدار کردن ذهن ایرانیان قبل از انقلاب مشروطیت اثر بسیار نمودند، مخصوصاً دو روزنامه مهم «ثریا» و «پرورش» که از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ قمری (۱۸۹۸-۱۹۰۱ میلادی) در اسلامبول منتشر می‌گردید، تأثیر بسیار در آذهنان داشت، و بعد از آنها روزنامه‌ها و مجلات و نشریه‌های گوناگون و متعدد داخلی موجب ایجاد بیداری و تحریک احساسات ملی و

ترقی خواهی ایرانیان از طرفی، و تحول نثر فارسی از وضعی که در نزد مترسلین و منشیان متصنع داشت بصورت ساده و قابل قبول عموم از طرف دیگر، گردید.

در دوره مشروطیت صغیر (۱۳۲۵ هـ) روزنامه‌های «صوراسرافیل» و «مساوات» با قلم سحر نویسندگان خود مرحوم علی اکبر دهخدا (متوفی ۱۳۳۴ شمسی) و میرزا جهانگیر خان شیرازی مقتول در باغ شاه (۱۳۲۶ هـ)، و سید محمد رضا مساوات باب جدیدی در نثر فارسی گشودند که در جراید بعد تا دوره پادشاهی رضا شاه کبیر ادامه داشت. درین دوره جراید و مجلات روش خود را تغییر دادند و بعد از درج اخبار بیشتر بطبع مقالاتی که متضمن اطلاعات تاریخی و ادبی و علمی و فلسفی و امثال اینها بود، خواه از نویسندگان خوب و خواه بترجمه مترجمان، همت گماشتند. این کوشش بجای دامنہ دار بود که باید گفت بخودی خود نهضتی نیرومند و مؤثر در ادبیات فارسی ایجاد کرد و بخصوص در نتیجه مساعی بعضی نویسندگان درس خوانده منتخب، روزنامه‌ها از هرج و مرج ادبی که در دوره انقلاب ایجاد شده بود اندک اندک دور شدند و این امر موجب گردید که خوانندگان آنها بازبان ادبی بهتر و صحیح تر آشنا شوند. از میان مجلات معتبری که تا آن هنگام قابل ذکرند دوره مجله «بهار» بمدریت مرحوم یوسف اعتصام الملک در ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ قمری و مجله «دانشکده» بقلم مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعرا) در ۱۲۹۷ شمسی و مجله مهر بمدریت مرحوم مجید موقراز سال ۱۳۱۲ شمسی از آثار مهم نثر جدید فارسی بشمارند.

از سال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ میلادی) ببعد با کشیده شدن دامنہ جنگ به ایران و بروز کشمکش‌های سیاسی چندین ساله، روزنامه‌ها و مجلات ایران کثرت قابل توجهی یافتند و تقریباً تمام آنها از نو به مباحث سیاسی و اجتماعی سرگرم شدند و بیشتر به تحریر مقالات تند و مهیج پرداختند. در همان حال طرفداری از نظریه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاص دسته‌های مختلف را با ثبات عقاید طرفداران خویش یا بمشاجره قلمی علیه یکدیگر کشانید. این امور هم مسلماً در توسعه فکر سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف و همچنین ورزیده کردن نویسندگان معینی در اینگونه مباحث مؤثر افتاد و موجب ظهور

نویسندگان متعدد از طبقات جوان گردید و این حالت هنوز هم بصورت آرامتر و معقولتر ادامه دارد.

روزنامه‌ها و مجلات امروزی ایران صرف نظر از بعضی «افراطیون» که پابست قیود ادبی و سنن قدیم نیستند، برویه‌م مکتب سودمندی برای تربیت فکر سیاسی و اجتماعی و ذوق هنری و ادبی جوانانست و مخصوصاً وجود مجلاتی که وقت خود را صرف مباحث ادبی و علمی و هنری خالص می‌کنند، باین جنبه تربیتی مطبوعات ما قوت بیشتری می‌بخشند.

نویسندگان امروزی ایران در مسائل مختلف فکری سرگرم تحریر هستند. نقدهای ادبی، تحقیقات ادبی و تاریخی، انتقادات اجتماعی بصورت‌های جدی و استهزایی، رمان، داستانهای کوتاه، نمایشنامه نویسی و نظایر اینها روز بروز در ایران توسعه می‌یابد. در فاصله میان اعلان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری (۱۹۰۶ میلادی) و روزگار ما نویسندگان و مترجمانی که در ایران ظهور کردند متعددند و دامنه کار آنان نیز بسیار وسیع و تنوع آثارشان زیاد است.

مرحوم علی اکبر دهخدا که تمام سالهای آخر عمرش را صرف تنظیم «لغت‌نامه» معروف خود میکرد در آغاز امر نویسنده و مدیر روزنامه «صور اسرافیل» بود. با مقالات پرمغز و مخصوصاً با انشاء پر حرارت و بکار بردن ضرب المثلهای عامیانه یا ابداع یک قسمت انتقادی بزبان عامیانه بنام «چرند پرند» مکتب خاصی در نثر فارسی جدید ایجاد کرد. در همان اوان نویسندگان زبردستی مانند سید ضیاء الدین طباطبائی در روزنامه «شرق» و «رعد» و محمد تقی بهار (ملک الشعرا) در روزنامه «نوبهار» و عباس خلیلی در روزنامه «اقدام» و علی دشتی در روزنامه «شفق سرخ» و نظایر آنان در روزنامه‌های خود سرگرم نوشتن مقالات سیاسی و اجتماعی مؤثر بودند و اخیراً از میان نویسندگان روزنامه‌های معاصر عبدالرحمن فرامرزی نویسنده بنام و منشی لایق است که با شیوه فصیح و ساده خود مقام ارجحندی را گرفته است.

گروهی دیگر از نویسندگان غالباً دنبال تحقیق‌های ادبی و تاریخی را گرفتند و نثرشان بیشتر جنبهٔ تدریس و تعلیم یافته است. این دسته معمولاً محققان پرکار و دارای آثار متعدد متنوع در زمینه‌های ادبی و تاریخی هستند و علاوه بر این غالباً به تصحیح و طبع انتقادی بعضی از متون معروف فارسی هم اشتغال دارند. در رأس این دسته مهم‌تر از همه استاد معروف مرحوم محمد قزوینی (متوفی ۱۳۲۸ ش.) و سید حسن تقی‌زاده و مرحوم محمد علی فروغی (متوفی ۱۳۲۲ ش.) و مرحوم عباس اقبال آشتیانی (متوفی ۱۳۳۶ ش.) و بدیع‌الزمان فروزانفر و علی‌اصغر حکمت و محیط طباطبائی و مرحوم سعید نفیسی و مرحوم سید احمد کسروی و مجتبی مینوی و محمد معین قرار دارند.

میان مترجمان متعدد این دوره مرحوم یوسف اعتصامی و مرحوم رشید یاسمی (متوفی ۱۳۳۰ شمسی) هم در ترجمه و هم در نگارش مقالات ادبی استاد بودند، دنبالهٔ کار آنان را محمد سعیدی و نصرالله فلسفی در ترجمه‌های خود گرفته و علاوه بر آن بموضوعات تاریخی نیز توجه کرده‌اند.

مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعرا) شاعر و استاد مسلم دورهٔ اخیر ایران (متوفی ۱۳۷۲ ق.) با قریحهٔ فروزان خود در مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی وارد شده ولی در کارهای ادبی او آنچه در مجلهٔ «دانشکده» و «نوبهار» نوشته است بیش از همه اشعار او معروف و قابل توجه است.

دکتر لطفعلی صورتگر و دکتر پرویز خانلری بنقدها و بحث‌های ادبی خود مشهور و در این کار موفقند.

مرحوم رضا شهرزاد که در جوانی خودکشی کرد و هم‌چنین علی مقدم نمایشنامه‌نویسان جدید در عهد ما بودند.

مرحوم رحیم زادهٔ صفوی و مرحوم آزاد همدانی (متوفی ۱۳۲۴ ش.) و مرحوم موسی نثری و زین‌العابدین رهنا نوشتن رمانهای تاریخی و پرحادثه را در میان نویسندگان جدید ما باب کردند. سید محمد علی جمال زاده و مرحوم صادق هدایت و بزرگ‌علوی

در نوشتن داستانهای کوتاهی که دسته‌های مختلف اجتماع مخصوصاً جنبه‌های تاریک زندگانی اجتماعی را گاه با مبالغه نشان دهد از میان نویسندگان دوره ما معروف هستند .

علی دشتی نویسنده بزرگ معاصر آثار متعددی از قبیل فتنه و آفت و تحلیل‌های ادبی زیبایی از شاعران بزرگ ایران دارد که همگی مشهور و معروفند .
محمد حجازی رمان نویس و نویسنده قطعات ادبی کوتاه و داستانهای کوتاه دیگر ، از نویسندگان بنام معاصر است .

مرحوم محمد مسعود نویسنده پر حرارت مقالات سیاسی و انتقادی تند ، رمان نویس پر استعدادی بود که متأسفانه در یک ترور سیاسی (۱۳۲۵ ش .) از میان رفت ، «تفریحات شب» و «تلاش معاش» و «گل‌هایی که در جهنم می‌روید» از آثار معروف اوست .
مرحوم سعید نفیسی نویسنده فعال و پرکار معاصر اگرچه رمان نویس رآلیستی بود ولی بیشتر وقت خود را صرف نوشتن مقالات پایان ناپذیر خود در مسائل تاریخی و ادبی کرد و مخصوصاً مجموعه داستان‌های تاریخی او دلپذیر و نثر او منسجم و خالی از عیب دستوری و لغوی است .

ابراهیم خواجه نوری نویسنده بیست که عادةً به تحلیل اوضاع مختلف اجتماعی از طریق علم الاجتماع و روانشناسی می‌پردازد . از بهترین آثارش «مکتوبات» اوست که مدتها منظمآ انتشار می‌یافت .

علی اصغر حکمت در انشاء فارسی بسبک و شیوه گذشتگان آثار متعدد دارد که از جمله کتابی در شرح احوال و انتقاد از «جای» و «امثال قرآن» و ترجمه «پنج حکایت از شکسپیر» است .

اگر کسی بخواهد با نثر معاصر ایران آشنا شود دست کم باید آثار این نویسندگان را که برشمرده‌ایم بخواند و نیز بعده کثیری مجله و روزنامه و کتاب و رساله که در عصر ما بانواع مختلف انتشار یافته است ، مراجعه نماید تا آنچه را که متأسفانه از قلم ما فوت شده و اشخاصی را که استحقاق مقام نویسندگی فارسی دارند بشناسد ؛

شعر فارسی
معاصر

همچنانکه گفتیم تحولاتی که در تمدن و فرهنگ ایران از آغاز ارتباط فرهنگی ما با اروپا حاصل شد و درساهای اخیر تشدید یافت، و همچنین تغییرات و دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی که مولود انقلاب مشروطیت و تحولات عصر رضاشاهی و حدوث دو جنگ بزرگ جهانی و حوادث عظیم چندین ساله قرن چهاردهم هجری است، در شعر فارسی هم اثر بارز شدیدی کرده است.

این نکته را اصولاً باید در نظر داشته باشیم که شعر در طول تاریخ ادب فارسی همواره از نثر جلوتر و کاملتر بوده است و شاعران فارسی گوی در انواع موضوعات به دفعات و بصورتهای گوناگون و در سبکهای مختلف طبع آزمایی کردند و غالباً در کار خود موفق بودند.

در طول قرن نوزدهم میلادی یعنی هنگامی که مقدمات تماس ایرانیان با تمدن جدید اروپائی فراهم میشد شعر ایرانی در دوره بازگشت سیر می کرد، یعنی بازگشت بسبکها و شیوههای سخن استادان قدیم عراقی و خراسانی. طرفداران این شیوه و شاگردان که تربیت می کردند بعد از آنکه دوره انقلاب ادبی در نتیجه تحولات فرهنگی آغاز شد، در همان حال که اندک اندک بطرف افکار و عقاید جدید می رفتند، شیوه گفتار و اصطلاحات و سنتهای دیرین ادبی خود را بهمان صورتی که در دوره های قدیم متداول بود نگاه میداشتند.

این امر البته بسود زبان فارسی بود زیرا بجای آنکه راه های باز شده و آماده پیشین متروک بماند، حفظ شد و توسعه یافت و اندک اندک برای عبور وسیله های جدید سیر و حرکت تحولی مورد استفاده قرار گرفت. این موجبات و علل جدید، افکار و نظرهای تازه ایست که محصول انقلاب اجتماعی و فرهنگی و ادبی ایران بوده است، همان افکار که نثر جدید هم مولود آنست.

ازین پس شاعران بزرگ معاصر، یعنی آنانکه مقبولیت عموم یافتند، بی آنکه سنن

ادبی را در هم بریزند، و حتی در لجه گفتار خود تغییر عمده می دهند، وارد مباحث اجتماعی و سیاسی شدند. قصاید پر شکوه فارسی و قطعات نغز دلاویز که تا چندی پیش از آنان صرف ستایش سلاطین و مدح رجال سیاست و دین میشد، بکار انتقادات و اظهار نظرهای سیاسی و اجتماعی رفت، و حتی غزلها که معمولاً بجای بیان احساسات لطیف غنائی است، در خدمت جامعه ایرانی که بشدت تشنه تحول و اصلاح بود، وارد شد و انواع دیگری از شعر بخصوص مسمط و مخمس و امثال آنها هم در این مقاصد بکار رفت. جامعه ایرانی هم گویا دیگر از شعر انتظار مضامین قدیم و افکار کهنه مکرر را سلب کرده و منتظر بوده است که دردهای خود را در آن ببیند و بشناسد. ادیب الممالک امیری فراهانی (متوفی ۱۳۳۶ هجری قمری) از میان شاعرانی که بروش قدما تربیت یافته و بمرتبه استادی رسیده بود چنین می گفت:

تا کی ای شاعر سخن پرداز	می کنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی ز موهومات	که منم شاعر سخن پرداز
ذمّ ممدوح گه کنی ز غرض	مدح مذموم گه کنی از آرز
می زنی لاف گاهی از عرفان	وز حقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی	گاه اطناب و گه دهی ایجاز
کهنه شد این فسانه ها دیگر	کن حدیث نوی ز سر آغاز

این سخن نشان دهنده ایرادی بود که تقریباً همه طبقات درس خوانده ایرانی بر ادامه دهندگان شعر بروش قدما داشتند و آنان را نه تنها به پیش گرفتن مطالبی که بکار مردم و اجتماع بیاید میخواندند بلکه حتی پا را ازین حد هم فراتر می نهادند و از شاعران میخواستند که نظر به تغییرات عظیمی که در فرهنگ ایرانی حاصل شده، تعبیرات و عباراتی را که در عرف شاعران حکم سنت یافته و نسل بنسل تکرار شده است رها کنند و با فکر نو سخن نو بیاورند.

نظر این دسته که خواستند شعر را نشان دهنده تحولات زبانی و فکری و فرهنگی

ایران بکنند، بدرجه‌بی قوی بود که حتی شاعرانی را که از نسلهای پیشین باقی مانده و بروش قدما در سخنوری خو گرفته بودند تحت تأثیر قرارداد و وادار کرد که لااقل افکار خود را از سیر در راههایی که پیشینیان شناخته و پیموده بودند بازدارند و برای که جامعه می‌خواست و می‌پسندید وارد سازند.

نخستین کار این دسته از شاعران آن بود که شروع بتصرف در موضوعات قصاید و غزلها و مثنویها و دیگر انواع اشعار کردند و بجستجوی مطالب تازه برخاستند و ازین طریق وارد مسائل سیاسی و اجتماعی و فلسفی و یا بیان احساساتی شدند که از تعمق در وضع طبقات مختلف اجتماع برای آنان حاصل می‌گردید. مخصوصاً اندکی قبل و سپس بعد از انقلاب مشروطیت اشعار جدید در ستایش آزادی و ذمّ استبداد و تشویق در ترقی و تجدد اجتماعی بسیار بظهور میرسید و حتی دسته‌بی متوسل به ادبیات اروپایی شده مطالب مقداری از آثار شاعران غربی مخصوصاً فرانسوی را اقتباس کرده و با تغییراتی بشعر پارسی بازگردانیدند.

در میان این دسته‌ها بعد از کسانی که در قرن ۱۳م قدم شدند (مثل محمد حسین فروغی و میرزا محمد تقی شوریده شیرازی)، کسانی از قبیل میرزا صادق فراهانی «ادیب الممالک» را داریم که مستقیماً وارد مبارزات سیاسی و اجتماعی گردیدند و سپس در عصر مشروطیت ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۴ هـ) و ملک الشعراء بهار (م ۱۳۳۰ شمسی) و حیدر علی کمالی (متوفی ۱۳۲۱ ش) و علی اکبر دهخدا و میرزاده عشقی (م ۱۳۰۳ ش) و فرخی یزدی؛ و شاعران فکاهی چون سید اشرف الدین گیلانی و یحیی ریحان و غیره در رأس شاعران متعدد دیگری قرار دارند که آثارشان را در جراید دوره انقلاب یا دوره هرج و مرج بعد از آن که بحدود سال ۱۳۰۰ شمسی یا ۱۹۲۰ میلادی پایان یافته است، می‌بینیم.

کمی بعد، اما با سرعتی زیاد، عده‌بی از همین شاعران و بعضی شاعران دیگر، که در دامان فرهنگ متحول و متغیر ایران بزرگ شده بودند، ازین حدود تجاوز کردند و سعی

نمودند که شعر را از ابتلا بامور اجتماعی و سیاسی رهایی دهند و بمنزلهٔ سخنگوی عواطف نهانی و احساسات درونی خود، که غالباً بنیاد فلسفی و عرفانی هم داشته است، تجلی دهند. چند قطعهٔ ملک الشعراء بهار مخصوصاً قصیدهٔ «گپان اعظم» و «دماوند» و «سینا» و «شباهنک» و «کبوتران من» و «افکار پریشان»، و بسیاری از آثار غلامرضا رشید یاسمی (متوفی ۱۳۳۰ ش.) مخصوصاً «دفتر خاطر» و «دوات» و «پل»، و قطعات و مثنویهای متعددی از شاعرهٔ جدید پروین اعتصامی (وفات ۱۳۲۰ ش) و آثار دیگری مانند «سه تابلو مریم» و «کفن سیاه» از عشقی و قطعهٔ «ای شب» از نیا و «کودک دورهٔ طلائی» از حیدعلی کمالی (متوفی ۱۳۲۵ ش) و امثال اینها چنین خصوصیتی دارند.

این گونه اشعار را بواقع باید نخستین برقه‌های شعر نو در سخن فارسی بشمار آورد زیرا با این قبیل اشعار راه جستجوی مطالب در میان شاعران فارسی‌گوی تغییر یافت و حتی باید گفت که زبان و شیوهٔ بیان مطلب هم دیگرگون شد.

شاعران جوانی که در پی اینان آمدند هر کدام سعی کردند قدمی از دستهٔ پیشین که گفته‌ایم فراتر نهند و راه‌های تازه‌تر و حتی شیوهٔ بیانی نو تر و قالب‌هایی جدیدتر بیابند ولی با همهٔ تحولاتی که در کیفیت تفکر و بیان آنها مشاهده میشود، چون پایه و اساس سنتهای شعری را واژگون نکردند جامعهٔ شعرشناس، سخن‌آنان را پذیرفتند، اما در این تلاطم و تراحم یعنی در گیز و دار انصراف ذوق ایرانی از شیوهٔ قدما و توجه به افکار نو و بیان نو، عده‌ای افراد بسیار تندرو که از فنون ادب اطلاع کافی نداشتند آثاری دور از وزن و فاقد قافیه با معانی گنگ و ترکیبات و تشبیهات و استعارات ناوارد منتشر ساختند. تلاشهایی که این عدهٔ تندرو کرده‌اند هنوز به نتیجه‌ی نرسیده است، شاید در آینده تحولات جدید یابد و با پیمودن مراحل تکامل صورتی منظم‌تر و کامل‌تر حاصل کند. نباید فراموش کرد که عده‌ای از شاعران استاد درجهٔ اول و دوم و سوم ایران هم هنوز در همان حدود و قیود شعر بشیوهٔ قدما باقی مانده و در میان این دسته شاعرانی مانند جلال‌الدین همای، لطفعلی صورتگر، رهی معیری، سید محمود فرخ، غلامعلی

رعدی آذرخشی، مؤید ثابتی، امیری فیروزکوهی، رشید یاسمی، حبیب یغمایی، علی اصغر حکمت، ایزد، شهریار، صادق سرمد، ابوالحسن ورزی، دکتر یوسفی، دکتر حمیدی شیرازی و گلچین معانی و باستانی پاریزی و امثال آنان هستند که آثار غالب آنان با افکار نو و مضمونهای تازه متناسب با زندگانی جدید هم همراه شده است.

درست است که طرفداران شعر قدیم بخصوص غزل فارسی، که از نفوذ عجیب و زایل نشدنی استادانی مانند سعدی و مولوی و حافظ در میان ایرانیان استفاده میکنند، هنوز بقوت خود باقی هستند و عده آنان هم کم نیست، ولی حتی در آثار این عده هم نشانه تحول شدیدی در شعر فارسی و پیشرفت آن بسوی حیاتی نوین کاملاً پیدا و مورد قبول سخن شناسان معاصر ماست.

دسته‌ی که «شعر نو» واقعی را در ادبیات فارسی ایجاد کرده و بر کرسی نشانده‌اند برویهم اینطور فکری کنند که شعر مولود احساسی تازه و زاده حالت هیجانی عاطفی است که واقعاً، نه بطور ساختگی چنانکه در غالب اشعار تقلیدی می‌بینیم، در شاعر ایجاد شده و برای او موضوع ابتکاری تازه‌ی را بوجود آورده باشد که بدنبال آن بسرودن شعر در قالبهای نوتر از گذشته‌گان با تعبیرات و ترکیباتی حتی المقدور تازه و ابتکاری برانگیخته شود.

در شعر نو فارسی میتوان این مراحل را تشخیص داد:

اول: مرحله‌ی که تمام اختصاصات شعر کهن (حتی در صورت بسیار قدیم خود) یعنی صورتی که یادآور آثار قرن پنجم و ششم هجری (قرن یازدهم و دوازدهم میلادی) بود، نگاه داشته شد ولی شاعر سعی کرد بخواسته‌های جدید اجتماع توجه کند و بانتقاد و اظهار نظر در امور سیاسی و اجتماعی تن در دهد.

دوم: مرحله‌ی که شعرا بیشتر متوجه به بیان حالتها و هیجان‌هایی که مولود احساسها و دنباله تفکرات و دیدهای تازه آنان بود گردیده‌اند ولی آنها را در همان قالبهای کهنه و بدون تصرف زیاد بیان کرده‌اند چنانکه در غالب سخنان بهار و یاسمی و ایرج و پروین اعتصامی و همطرازان آنان می‌بینیم:

سوم : مرحله‌ی که علاوه بر افکار و موضوعات تازه ، انتخاب قالبهای تازه هم مورد توجه شعرا بوده است . اکثر شاعران این دسته مانند دکترخانلری ، فریدون تولی ، نادر نادرپور اساس و بنیاد سخن قدما را تغییر ندادند و تصرف آنان بیشتر در سوق کلام و قالبهای ظاهریست . این دسته را باید متجددین اعتدالی و میانه‌رو شمرد که بر رویهم معتقدند که اگر گوینده‌ی فکر نو و احساس‌های نو را در قالب ساده و دور از صنایع لفظی و با تعبیرات و تشبیهات نو و خالی از نقص بیان کند ، سخنش در هر قالبی که باشد تازه است . این دسته در همان حال که از قالبهای قدیم برای بیان افکار تازه استفاده می‌کردند بدنبال ایجاد قالبهای نو و ابتکاری هم رفتند . و در میان آنها میرزاده عشقی و نیایوشیج و فریدون مشیری و نادر پور در این راه مؤثر بودند ولی نیا بعداً کوشید که راه بسیار نوتری در شعر فارسی باز کند و عده‌ی زیادی را بدنبال خود بکشانند . در میان این قالبها ، دوبیتی از همه بیشتر رایج است که مخصوصاً بهار و نیا و بعد از آن دو عده‌ی زیادی دیگر آنرا بکار بردند .

* * *

دسته‌هایی که تاکنون ذکر کردیم بر رویهم وزنهای عروضی و قواعد قافیه سازی سابق را حفظ کردند ولی دسته‌ی دیگر که مرحله‌ی چهارم را در شعر نو شروع نمودند عده‌ای تندرو هستند که دست به درهم شکستن وزنهای متداول فارسی زدند و وزنهای « متغیر » یا در آمیخته را بپایان آوردند .

مبتکر این شیوه نیایوشیج است . اساس و بنای این شیوه در برهم زدن اوزان عروضی نیست بلکه شاعر سعی می‌کند ارکان و مبانی آنرا حفظ کند و فقط نظم را که در روش پیشینیان ملحوظ بود رعایت ننماید و بعبارت دیگر تساوی ابیات در شعر این شاعران از میان میرود و از این راه در هر قطعه وزن ابیات متغیرولی متناسب میشود . مثلاً در قطعه‌ی « از پشت آتش » از نادر نادرپور :

او بود و من در خانه‌ی من

و آن آتش سرخ

میسوخت در کاشانه^۱ من
 از پشت آتش طرح اندام بلندش
 رقصنده چون دود
 پیچنده چون مار
 میگفت با هر پیچ و تاب افسانه^۲ من

* * *

آن شب در آن میخانه^۳ دور
 آنجا که مستان خفته بودند
 آنجا که در پیمانه^۴ ها می ریخت مهتاب
 چون باده^۵ ناب
 او بود و من مست از می او
 اندام او چون شعله^۶ بی نیلوفری رنگ
 می تافت در دود سیاه سایه^۷ او

در این قطعه اگرچه تساوی مصراعها ملحوظ نیست ، تناسب ارکان عروضی
 طوریست که خواننده احساس تغییر وزن نمی کند بلکه با آهنگهای همسازی بجلومی رود.
 اما در بسیاری از اشعاری که باین شیوه ساخته شده این همسازی ارکان عروضی رعایت
 نشده بلکه هرج و مرج عروضی در آنها مشاهده میشود که شعر را بیک نوع نثر که
 جمله های ناپیوسته^۸ بی داشته باشد شبیه می سازد .

از این گونه قطعات که مقرون با شفتگی وزن باشد شعر سفید^(۱) است که در اینجا

۱- شعر سفید : در این قسم شعر هیچ نوع تقید بوزن و قافیه در کار نیست و حتی گاه شعر
 در قالب نثر بکار میرود ، مثل :

« در زیر تازیانه^۹ بارش ، غوغای خروشان^{۱۰}ی برخاست
 از آمیزش ابر و میغ برقی لغزید
 و آذرخش دل لرزانی
 صدای ترس آگینی^{۱۱} بهر سو پاشید »

ذکرش را لازم میدانیم و نوعی دیگر «تصنیف» است. مقصود از تصنیف اشعار هیجانی مقرون با آهنگ است که بتواند گاه با مصراعهای عروضی هم آمیخته باشد. در مصراعهای تصنیف تعداد هجاها تابع وزن آنهاست و ممکن است کم و زیاد یا مساوی باشد. این نوع شعر از قدیم در ایران بوده ولی در دوره انقلاب و بعد از اعلان مشروطیت بوسیله ابوالقاسم عارف قزوینی (متوفی ۱۳۱۲ ش) و چند تن دیگر که در درجه دوم بوده اند از نوقوت بسیار گرفت و مانند دیگر اشعار آن عهد بیشتر برای بیان افکار سیاسی و اجتماعی بکار رفت. بعد از آن تصنیف سازان از مسائل مذکور بمسائل عشقی پرداختند و اخیراً که از تکرار مضامین عشقی در تصنیف خسته شده اند مطالب مختلفی را که غالباً احساس گوینده را نسبت بامور مختلف طبیعت و حیات و گاه افکار فلسفی و عرفانی نشان میدهد، در تصنیفها بکار می‌برند. از میان گویندگان معروف تصنیف در حال حاضر نواب صفا، نیرسینا، رهی معیری، ابوالقاسم حالت و کریم فکور و معینی کرمانشاهی را میتوان نام برد.